

ادبیات درسی

درس نهم، اول سال دهم

دکتر اسد الله حبیب

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمانی

بازپخش انتشارات مراد پرنجر

شناسنامه کتاب:

عنوان: ادبیات دری در نیمه اول سده بیستم (با نگرشی بر
مسأله دوره بندی در ادبیات دری و مروری بر چگونگی ادبیات
سده‌های هفدهم هجدهم و نوزدهم)

تألیف: دکتور اسدالله حبیب

مهمتم: پوهنیار ضیاءالدین ضیا

چاپ: انتشارات پوهنتون کابل ۱۳۶۶

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش انتشارات راه پرچم دسمبر ۲۰۲۲

فهرست

کتابی تازه دربارهٔ ادبیات معاصر دری.....أ

تقریظ.....ج

پیش‌گفتار.....ه

بخش نخست

نگرشی بر مسأله دوره‌بندی در تاریخ ادبیات دری.....۱

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری.....۷۱

بخش سوم

ظهور قالب‌های نو ادبی.....۱۲۳

بخش چهارم

سایه یأس بر ادبیات.....۱۳۳

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره.....۱۴۱

بخش ششم

سال‌های نبرد داغ نوجویی و تقلید.....۱۷۶

نتیجه.....۱۹۱

فهرست مآخذ.....۱۹۴

کتابی تازه درباره ادبیات معاصر دری

کتاب «ادبیات معاصر» دری تألیف محترم کاندید اکادمیسین پوهندوی دکتور اسدالله حبیب را با دقت و موشگافی تمام مطالعه کردم و مواردی را که پرسیدنی دانستم، از مؤلف پرسیدم و پاسخ قناعت بخش یافتم. این اثر که قسماً در شماره‌های مجله ادب به نشر رسیده بود و بالاخر به گونه‌ی یک اثر مکمل درسی آماده گردیده است، در واقع نخستین اثر درسی است درباره «ادبیات معاصر دری». این اثر یک کتاب درسی مقتبس از کدام اثر دانشمند داخلی یا خارجی نیست؛ بلکه یک اثر تحقیقی درسی است، که در روشنایی روش‌های جدید علمی در ساحة ادبیات نبشته شده است.

درباره ادبیات زبان دری دانشمندان زیاد همچون استاد فقید براون، استاد لازار، استاد ریپکا و استاد دکتور ذبیح‌الله صفا، استاد دکتور شفق و استاد فروزانفر و استاد رشید یاسمی و دیگران آثار سودمند و مشرح تألیف کرده اند؛ اما درباره ادبیات دری افغانستان بالعموم آثار کمتر تألیف شده است، ازین لحاظ ما به داشتن چنین اثر نیازمندیم.

این اثر از دید ویژه و به شیوه جدید دسته بندی و فصل بندی شده است و ایجاب می‌کرد که بر دوره‌های مختلف ادبیات معاصر روشنی انداخته شود و برای فهم دقیق و همه جانبه جنبش‌ها و نهضت‌هایی که در کشور ما پدید آمده ناگزیر باید پیشینه آنها نیز توضیح و تشریح می‌شد، تا خواننده در تاریکی و سر درگمی باقی نماند.

مؤلف توضیح کرده اند که چگونه وضع سیاسی و جریانات انتهاضی بر روند ادبیات و شیوه تفکر اثر می‌اندازد، و شعر و نبشته جلوه دیگر و لون تازه می‌یابد. زیرا ادب معنی را تجلی می‌بخشد و مفهوم و معنی خوب را بقالب الفاظ نیکو باید آورد.

نمی‌توان با الفاظ و کلمات مرده و بی‌روح به خواننده چیزی القاء کرد و نویسنده و مؤلف ناگزیر است که فکر تازه را با لباس جدید و پسندیده در جلوه‌ی دیدها قرار دهد. کاندید اکادمیسین دکتور حبیب نهضت‌های سیاسی را که در دوران امیران مستبد در کشور ما باشکال گونه‌گون بظهور می‌پیوست و بی‌گمان بر اسلوب نبشته‌ها و افکار مردم و بالخصوص دانشمندان وطن ما اثرات ژرفی داشته است، خوب بررسی و تشریح می‌کنند و با ایراد مثال‌های خوب و انتخاب اشعار جالب از آثار آنان تأثیر محتویات این اثر را بر ذهن خواننده دو بالا و دو چندان می‌سازد، و فراگرفتن درس بدین شیوه سهلتر و خوشایندتر می‌شود. این اثر تنها بر ادبیات زبان دری در عصر ما روشنی نمی‌افکند؛ بل که تاریخ معاصر کشور ما را که بر ادبیات اثرمند بوده است بررسی می‌نماید. تألیف این اثر را توسط کاندید اکادمیسین دکتور حبیب برای محصلان و آرزومندان مطالعه «ادبیات» يك کار بسیار پرثمر مفید می‌دانم، تمنا دارم که دنباله این کار رها نشود و درباره‌ی جوانب دیگر ادبیات ما هم روشنی افکنده شود و آثاری از این گونه تألیف گردد.

با نشر این اثر و اثر محترم پوهاند قویم تحت عنوان «ادبیات دری از دوره‌های باستانی تا قرن چهارم هجری» و آثار دیگر تحقیقی و درسی که توسط بخش دری پوهنخی زبان و ادبیات تألیف گردد قدم‌های مثبت در راه ارتقاء ادب و فرهنگ خویش برداریم.

کاندید اکادمیسین

پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنخی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

تقریظ

کتاب تاریخ «ادبیات معاصر دری افغانستان»، عنوان اثریست که توسط پوهندوی دکتور اسدالله حبیب، استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری بزیور نگارش آراسته شده است. کتاب شامل شش بخش به شمول مندرجات، پیش‌گفتار و منابع می‌باشد. برای اثبات مطالب به مآخذ معتبر مراجعه شده و متحوای آن با بینش دقیق علمی عیار گردیده که در آن تبویب بخش‌ها، تسلسل منطقی، سادگی و روانی جملات و بالاخر کمال استحکام و پختگی جلب توجه می‌کند. بخش نخست که در آن دوره بندی‌های تاریخ ادبیات معاصر دری به اساس تألیفات محققان و دانشمندان افغانستان و خاورشناسان جهان بازتاب یافته است تا قرن نژده از آن به صورت فشرده بحث بعمل آمده است.

بخش دوم و سایر بخش‌ها از ۱۹۰۰ تا ۱۳۴۵/۴۵ را در بر می‌گیرد که بطور مشخص در زمینه‌های رویش ادبیات نو، دوره روشنگری، ادبیات فنی و ادبیات ملی ظهور قالب‌های نو ادبی، پیشاهنگان شعر این دوره، سال‌های نبرد داغ نوجویی و تقلید، و سرانجام نتیجه گیری ازین مباحث ارایه شده است، که در آنها برجستگی مطالب و موضوعات بخوبی مشهود است. گرچه رسایل نشر شده در زمینه تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان چه در داخل کشور و چه در کشورهای دوست و بیگانه به ملاحظه می‌رسد؛ اما واقعاً غالب آنها از دید مادی تاریخ فرهنگ کشور و از جهت تکامل ادبیات نظر به اوضاع اقتصادی و سیای بهره‌پی چندان ندارند. اینجانب ضمن بررسی و مطالعه این کتاب دریافتم که حقا دکتور حبیب در کتاب خود تصویر مشخص از سیر ادبیات معاصر کشور کشیده اند و بویژه که با احساس نیازمندی‌های مبرم جامعه ما از نظر علمی، این تصویر را چنان برجسته، محققانه و دانشمندانه کار نموده اند که کمتر نظیر آنرا می‌توان سراغ نمود. نویسنده کتاب که خود از شاعران و نویسندگان مترقی، پیشرو

شناخته شده کشور می‌باشد با درك عمیق و همه جانبه از خصایص فرهنگی کشور با توانایی نیروی فهم و قلم توانسته اند که در زمینه تهیه این اثر ارزشمند ادبی سهم شایسته فرهنگی و وجایب ملی خود را ایفا نمایند.

اینجانب کتاب موصوف را از نظر پژوهش و نگارش به سطح عالی کتاب نویسی ارزیابی کرده و بدینوسیله چاپ حروفی آنرا جداً آرزو می‌کنم تا باشد که هرچه زودتر چاپ و بدسترس استفاده محصلان عزیز و محققان ارجمند ادبی کشور مان و کشورهای دیگر قرار بگیرد.

پوهنوال دکتور محمدا فضل بنو وال

پیش‌گفتار

مطالعه ادبیات معاصر دری با نخستین و بزرگ‌ترین مشکل یعنی نبود کتاب در این زمینه مواجه بود و مقاله‌ها و رساله‌های کوچکی که تا کنون در این یا آن بخش ادبیات این دوره نگارش یافته اند تصویر کلی درباره وضع ادبی معاصر ارایه کرده نمی‌توانند.

برای شناخت قانونمندی‌های رشد ادبیات معاصر یعنی ادبیات سده جاری که منظور سده بیستم مطابق سال‌نمای مسیحیست می‌بایست شناختی کافی از ادبیات دری سده‌های پیشین داشته باشیم. در این مورد باز مشکل همانا نبود کتاب بود. کتابی که بتواند تصویر ادبیات دری سده‌های نهم و دهم و هفدهم را روشن سازد.

نگارنده طی پژوهش ویژه‌گی‌های ادبیات سده‌های گذشته، نخست دوره‌بندی را پیشنهاد نمود تا بتوان در چارچوب خصوصیت‌های هر دوره آشنایی با رویدادها، رجال، آثار و روندهای ادبی آن بدست آورد. بی‌تردید نتیجه کاوش‌ها چنانکه در بخش نخستین این کتاب آمده فشرده و به صورت اجمالی نگارش یافته است؛ اما عمده‌ترین نکته‌ها را که قابل بسط و تفصیل مزید است در آن می‌توان یافت. این بخش قبلاً زیر عنوان ادبیات معاصر دری بررسی‌ها، نظریات، پیشنهادها طی یک سلسله مقاله‌ها در مجله ادب (سال بیست و چهارم) به چاپ رسیده است، که بعداً با تعدیلات و تصحیحات لازم و تجدید نظر در این کتاب جا داده شده است.

در این بخش و بخش‌های دیگر که به ادبیات دری سده بیستم اختصاص دارد آثار محققان داخلی و خارجی مورد تحلیل و داوری قرار گرفته است.

در بخش‌های بعدی کتاب نیز مانند بخش نخستین از شرح و تفصیل غیرلازم موضوعات خودداری شده است و بیشتر تلاش به عمل آمده تا بر

سمت رشد ادبیات، شرایط و اوضاع و مسایل کلیدی روشنی انداخته شود. در محدودهٔ تحلیل و نتیجه‌گیری‌های هر فصل علاقمندان خود می‌توانند به تحقیق و مطالعهٔ مزید بپردازند.

در این بخش‌ها ادبیات معاصر دری تا سال‌های جنگ جهانی دوم تحت مطالعه قرار گرفته است. امیدوارم در آینده بتوانم جلد دوم را که شامل بحث بر ادبیات دری بعد از سال‌های جنگ خواهد بود آماده سازم. با همه دقتی که صورت گرفته هنوز کاستی‌هایی شاید در کار باشد که با پژوهش‌های بعدی دانشمندان رفع خواهد گردید.

در برنامهٔ عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان آمده است، که حزب تأمین امکانات رشد علوم طبیعی و اجتماعی را بر مبنای جدیدترین دست‌آوردهای علم و تکنیک به خاطر ترقی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی وطن محبوب ما از وظایف مبرم می‌شمارد. به اتکا به این اصل آرزومندم، تا کتاب حاضر در عرصهٔ تحقیقات علمی در ادبیات معاصر افغانستان سودمند به شمار آید و در شناسایی سیمای ادبیات این دورهٔ نقشی و لو اندک ایفا نموده بتواند.

دوکتورا اسدالله حبیب

کابل جدی ۱۳۶۴

بخش نخست

نگرشی بر مسأله دوره‌بندی در تاریخ ادبیات دری

کار تحقیق در ادب معاصر دری از همان دشواری آغاز می‌یابد که در زمینه کاوش پدیده‌های ادبی سده‌های گذشته (۱۷ - ۱۸ - ۱۹) سنگ راه محقق می‌گردد. و آن نبودن دوره‌بندی پذیرفته شده علم‌یست که ... در افغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پشتو و دری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل می‌توان بازتاب روحیه مردم را در آئینه ادبیات پیدا کرد و سیر تکامل ادبیات را بروشنی دید و در این خصوص نمی‌توان بی‌اعتنا ماند؛ زیرا که ادبیات را انسان‌شناسی تعریف کرده اند و از ادبیات افغانستان نیز سواى این نباید منتظر بود. زیاده بر آن ناهمگونی که در طرح و دوره‌بندی تاریخ‌های ادبیات هست بر سیمای هرگونه پژوهشی در زمینه ادبی که بر بنای یکی از آنها استوار باشد، مهر شك و تردید می‌گذارد. از اینجاست که ارزش مسأله دوره‌بندی تاریخ ادبیات افغانستان و در پهلوی آن تاریخ ادب دری و بعد طرح مسأله در ادب معاصر دری با اهمیت خاصی جلب توجه می‌نماید. بنا بر آن ضروری پنداشته می‌شود تا این تحقیق را با بحثی درباره دوره‌بندی تاریخ ادب دری آغاز نماییم.

در سال ۱۹۶۰ مسأله دوره‌بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگینسکی نماینده شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان مطرح بحث قرار داد.^۱

^۱ ای.اس. براگینسکی درباره مسأله دوره‌بندی تاریخ ادبیات دری از مقاله‌های هیأت نمایندگان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان مسکو، سال (۱۹۶۰)

دانشمند موصوف در سرآغاز سخنرانی خود روش‌های مروج دوره‌بندی تاریخ ادبیات دری را بر مبنای آثار محققان شرق و غرب چنین خلاصه نمود:

نخست دوره‌بندی بر اساس مناطق، چون امین احمد رازی در هفت اقلیم و لطف‌علی بیگ آذر در آتشکده و دیگر بر اساس خانواده‌های فرمانروا که بیشتر معمول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همای، شفق، صفا) و در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور ادوارد براون و تاریخ ایران و ادبیات تصوفی کریمسکی دیده می‌شود و گاهی با تصنیف بر مبنای حوزه‌های جغرافیایی می‌آمی‌زد، مثلاً در سخن و سخنوران بدیع‌الزمان فروزانفر، سدیگر تقسیم شعراء به متقدمان، متوسطان و متأخران چنانکه در شعرالعجم شبلی نعمانی مراعات شده است. چارم دوره‌بندی بهتر که بر سبک‌ها اتکا دارد و در سبک شناسی ملك الشعراء بهار دیده می‌شود. پنجم، ذکر شعراء از روی حروف اول نام یا تخلص که در مجمع‌الفصحا رضاقلی هدایت در نظر بوده است. ششم: دوره‌بندی از روی انواع یا ژانرهای مهم که انه در اثر معروفش ۱۱ Grundrib der iranischen philologie و عده از مؤلفان غربی بکار برده اند و انواع آمیخته آن در آثار خاورشناسان ایتالوی، آلمانی و روسی و غیره.

برآگینسکی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه‌های مشرق‌شناسان یعنی شناخت ادبیات چون مجموعه ساده شعراء و نویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب ساختمانیش با تاریخ مردمان سمت‌های رشد ادبیات را باید دریافت و تنها با دوره‌بندی علمی می‌توان درک ماهیت جریان ادبی و شناخت و ارزیابی درست آثار يك شاعر و نویسنده را میسر ساخت؛ بنا بر آن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره‌بندی را با رمز انکشاف ادبیات سازگار می‌داند:

۱. ادبیات قدیم که می‌توان اوستا و نوشته‌های سغدی، پهلوی و پارتی را از آنجمله شمرد.

۲. ادبیات سده‌های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹) که به این بخش‌ها تقسیم می‌شود:

– دوره اول سده‌های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵)

– دوره دوم سده‌های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹).

و چون از قرن ۱۶ مسیر رشد ادبیات کشورهای شامل این حوزه از هم جدا می‌شود بنا بر آن در تاریخ ادبیات تاجکستان، سده‌های «۱۵-۱۶-۱۷» را دوره انکشاف مسایل شهری که ایدیالوژی پیشه‌وران را منعکس می‌سازد و تقویه «سبک هندی» شناخته شده است.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنا بر توجه بیشتر شعراء به بیدل دوره بیدلیم نام می‌گذارد و در داخل بیدلیم بر مبارزه دو روند، مترقی و محافظه کارانه انگشت می‌گذارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات و چنین دوره‌بندی از آن پس مقاله‌هایی در زمینه‌های دوره‌بندی ادبیات شرق^۱ (رنسانس شرق^۲ به نشر سپرد تا این برداشت و این طرح را به وسعت همه ادبیات شرق در حلقه بحث

۱ ای. س. بر آگینسکی درباره حدود دوره‌بندی در ادبیات شرق (تیزس‌ها) در مجموعه مقالات «مسایل دوره‌بندی تاریخ ادبیات خلق‌های شرق» مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر از همان محقق محترم زیر عنوان يك بار دیگر درباره مسأله دوره‌بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی و مقاله دیگرش که با اشتراك پروفیسور بالدیروف نوشته شده و زیر عنوان «نظری درباره دوره‌بندی ادبیات کلاسیات فارسی و تاجیکی در همان مجموعه به چاپ رسیده است.

۲ ای. س. براگینسکی درباره تاریخ رنسانس و مقاله «آیا رنسانس در شرق ممکن است» در مجموعه مقالات «مسایل نظری ادبیات شرق» مسکو ۱۹۶۹.

خاورشناسان بگذارد. مقاله‌های پروفیسور براگینسکی از پشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود و مسألهٔ رنسانس شرق در شماری از مقاله‌های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت^۱ (تا سرانجام بر اساس بحث‌ها و نظریات مخالف و موافق در کتاب دو جلدی «تاریخ ادبیات شرق در سده‌ای میانه»، مؤلفان این گونه دوره‌بندی را اساس کار خود قرار دادند:

۱. دورهٔ آغاز ادبیات سده‌های میانه (از قرن ۳ تا ۷)

۲. ادبیات دورهٔ پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹)

۳. ادبیات دورهٔ رنسانس از قرن (۱۰ تا قرن ۱۵)

۴. ادبیات دورهٔ اخیر سده‌های میانه از قرن (۱۹ تا اواسط قرن ۱۷).^۲

(۴) کا اینجا تلاش‌هایی را که در خصوص دوره‌بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک مردمان افغانستان، ایران و تاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کردیم.

برمی‌گردیم به ادبیات افغانستان در قرن ۱۷ و مخصوصاً نیمهٔ قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمدشاه بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود را می‌گیرد و شکل ملی را اختیار می‌کند و باید با خصوصیات تکامل درونی و اثر گذاری و اثر پذیری آن در برابر ادبیات و حوادث سیاسی کشورهای همسایه و دنیا مطالعه شود.

^۱ رجوع شود به مقاله چهار تن خاورشناس معروف شوروی: بارولینه پایفسکویه و یوزدنیوه دربارهٔ بعضی مسایل مشترک رنسانس در ادبیات شرق و مقاله «دربارهٔ بعضی تمایلات در رنسانس در ادبیات ترک» در همان کتاب.

^۲ ادبیات شرق در سده‌های میانه. مجلد دوم پوهنتون مسکو ۱۹۷۰

الف) دوره‌بندی ادب دری سده‌های ۱۷ - ۱۸ و ۱۹ و طرح مسئله در ادبیات معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه، دوره‌بندی تاریخ ادبیات دری را از (قرن ۱۹ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشورهای خارج مطالعه و ارزیابی می‌کنیم.

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان: احمدعلی کهزاد علی‌احمد نعیمی، علی‌محمد زهما، میر غلام‌محمد غبار و محمدابراهیم صفا نوشتند،^۱ در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می‌شود:

دوره اول - از قدیم‌ترین زمانه‌ها تا ظهور دین مقدس اسلام.

دوره دوم - از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار.

دوره سوم - از حمله چنگیز تا سقوط سلسله تیموری در افغانستان

دوره چهارم و پنجم - که در این بخش مخصوصاً مورد نظر ماست.

نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمدزایی‌ها و دومین از ظهور محمدزایی‌ها تا سال‌های مقارن تألیف کتاب محدود می‌شود. در این دوره‌بندی اگر چه ظاهراً رسم توجه به خاندان‌های حکم‌روا (غزنویان، سلجوقیان و غیره) شکسته است؛ اما در جزئیات از آن با پیگیری اطاعت می‌شود و زیاده بر آن رسم دسته بندی شعراء به حوزه‌های جغرافیایی نیز بکار رفته است؛ مثلاً دوره چهارم، چنین تصنیف می‌شود: مقدمه؛ فصل اول - شعراء و فضلا در قرن دهم در بلخ و بدخشان و هرات. شعرای کابل در قرن دهم. فصل دوم - شعرای قرن ۱۱ در هرات، قندهار، کابل. فصل

^۱ کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه‌ها، کابل: ۱۳۳۰

سوم قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان هرات، قندهار و کابل. چنانکه دیده می‌شود روش دوره‌بندی بر اساس قرن‌ها که در بعضی از کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. قابل یادآوریست که هیچگونه تقسیم و تبویب دوره‌ی معاصر در کتاب و تاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف ۱۲، ضرور پنداشته نشده است

تنها بصورت ضمنی اشاره می‌کنم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات از مؤرخان، علما و دانشمندان و حتی خوشنویسان و نقاشان بحث می‌شود که از نظر ما پذیرفتنی نمی‌باشد.

انجمن آریانا دایرة‌المعارف نیز در کتاب افغانستان که در ۱۳۳۴ نشر کرده است، بخشی را به تاریخ ادبیات افغانستان اختصاص داده است. در آن کتاب بخش ادبیات افغانستان در ادوار قدیمه را احمدعلی کهزاد و نخستین سخن‌سرایان فارسی را تا ابوالفرج سکزی، دکتور احمد جاوید و از ابوالفرج به بعد را محمدحسین بهروز نوشته است. چون اساس دوره‌بندی آن، خانواده‌های فرمان‌رواست و در این خصوص تازگی ندارد، بحث بیشتر بر آن ضروری نمی‌باشد.^۱

در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمدحیدر ژوبل استاد تاریخ ادبیات فاکولته ادبیات کتابی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف نموده^۲ چون روش دوره‌بندی ژوبل و یا با بیان دقیقتر بهره‌بندی کتاب نمایانگر برخوردی سالمتر با ادبیات است، بررسی گسترده‌ی آن از نگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود.

کتاب ژوبل به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

^۱ افغانستان - انجمن آریانا دایرة‌المعارف، سال ۱۳۳۴.

^۲ م.ح. ژوبل. تاریخ ادبیات افغانستان سال ۱۳۳۶

۱. ادبیات افغانستان از قدیم‌ترین دوره‌ها تا ظهور اسلام، که بیشتر شامل مطالبی دربارهٔ زبان‌هاست.

۲. تاریخ ادبیات افغانستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شده است:

- دورهٔ اول از قدیم‌ترین زمان‌ها تا سال ۲۱ هجری

- دورهٔ دوم - از سال ۲۱ هجری به بعد

دورهٔ دوم تقسیم می‌شود به:

الف - دورهٔ حکمروایی عرب از سال ۲۱ تا ۲۰۵ هـ.

ب - آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری

در بخش (ب) از دورهٔ طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هجری) و صفاریان سیستانی (۲۴۵ - ۲۹۰) بحث می‌شود یعنی همان دوره‌بندی معمول که خاندان‌های فرمانروا اساس آن است، مراعات شده است.

فصل سوم - شالودهٔ مثنوی سرایی و قصیده و تکامل شاهنامه‌نگاری که شامل این مباحث می‌شود:

الف - دورهٔ سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری (۲۶۱ - ۳۸۹)

ب - نخستین دورهٔ ارتقای زبان و ادب دری (عصر رودکی).

ج - حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن (دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دورهٔ عنصری و فرخی) که این فصل نیز به دو حصه تقسیم می‌شود، بدینصورت:

الف - دورهٔ غزنویان و اوج قصیده سرایی (۳۸۹ - ۵۸۳ هـ.).

ب - دوره سلجوقیان، خوارزمشاهان، غوریان هرات و با میان
(۴۳۲ - ۶۲۸ هـ.)

ج - داستانسرایان عشقی و رباعی سرایی

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مثنوی‌های عرفانی. این فصل شامل
این اجزا است:

الف - حدیقه سنایی، تهداب شعر تصوفی.

ب - منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم (رمزگرایی).

ج - مثنوی مولوی شاهکار عرفانی .

د - تکامل نثر تصوفی .

ه - ادب اخلاقی دوره مغول (۶۲۸-۷۷۱)

فصل ششم رنسانس افغانستان یا دوره جامی و بهزاد که چنین تقسیم
می‌شود:

الف - رنسانس شرق، دوره تیموریان هرات (۷۷۰ - ۸۰۷
هجری).

ب - جامی و دامنه داستانسرایان عشقی

ج - جنبش تاریخ‌نویسی و می‌خوانند.

فصل هفتم - جنبش غزل‌سرایی و عصر بیدل که حاوی این عناوین
فرعیست:

الف - ترقی غزل و سبک هند.

ب - بیدل و تأثیر سبک وی در ادبیات ما

ج - ادبیات در عصر درانی ها.

به نیکویی پیداست که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان‌ها و انواع و پیدایی قالب‌های تازه ادبی و سیر و تکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد.

البته این عقیده خود تا حدی سزاوار تأیید است؛ مگر نقص کار ژوبل در آنست که، مثلاً گاه بحث از «آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری» هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته، ناگزیر بررسی خود را به رسیدن خانواده طاهری و صفاری سیستان به قدرت سیاسی گره می‌زند. در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرابی و قصیده سرابی و تکامل شاهنامه‌نگاری سخن می‌گوید، چون مشخصه‌ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می‌کشد؛ اما دوباره برمی‌گردد به آغاز دوره غزنوی و از جنبش قصیده سرابی بحث می‌کند و باز سنت‌گرایانه دوره خوارزمشاهیان غوریان هرات و بامیان را عنوان قرار می‌دهد و گاهی که در فصل ششم از رنسانس صحبت می‌کند نابرابری فصل‌ها به خوبی روشن می‌شود. بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوع ادبیست و قصیده که قالب ادبسیتر مثلاً دوره سلجوقی که چند سال فرمانروایی خانواده‌یست که تأثیر مشخص بر سیر بالندگی ادبیات می‌تواند داشته باشد و می‌تواند نداشته باشد، گذاشته می‌شود. این تصویر کاملاً فریبنده است که با نگرشی ژرفتر از آنسوی بحث پدیده‌های گوناگون ادبی همان دوره‌بندی مروج یعنی دوره‌بندی خانواده‌های حاکم را در کتاب ژوبل می‌توان تشخیص داد.

گذشته از همه باز هم بصورت ضمنی باید یادآور شد که بیان جنبش تاریخ‌نویسی که در فصل ششم آمده، در تاریخ ادبیات به عقیده ما، ورودی ندارد.

فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته است که زیر عنوان: دورهٔ تجدد ادبی و جنبش نثر نویسی امروز، در دو بخش مطالعه می‌شود:

۱. از ۱۲۵۴-۱۲۹۷ (پیش از استقلال).

۲. دورهٔ بعد از استقلال.

هرگاه مسأله دوره‌بندی را کنار بگذاریم «تاریخ ادبیات افغانستان» تألیف ژوبل در میان کتبی که در زمینهٔ تاریخ ادبیات در افغانستان نگارش یافته است، از لحاظ دقت مباحث و عمق تحلیل و تحقیق کم نظیر است.

دربارهٔ ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله را نیز ژوبل نوشت. «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان»^۱ از همان مؤلف در واقع سخنرانی او دربارهٔ ادبیات دری از کهن‌ترین زمانه‌ها تا قرن بیستم، فشرده‌پی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب و دوره‌بندی را در آن بررسی کردیم، با علاوه فصل آخرین از همان اثر، و حالا مبحث ادبیات معاصر دری را در رسالهٔ «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی می‌نماییم.

چنانکه دیدیم ژوبل در «تاریخ ادبیات» خود آغاز دورهٔ معاصر را سال ۱۲۵۴ می‌داند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است؛ و اما در رسالهٔ «نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان» مبدأ را حذف می‌نماید و می‌نویسد: تا ۱۹۲۸ و بعد از آن، با وصف آنکه در رسالهٔ مذکور، ژوبل آغاز ادبیات معاصر را نشر «سراج‌الخبار» می‌نویسد؛ اما زیر تأثیر (تاریخ ادبیات خود) که آغاز را به حکومت رسیدن خانوادهٔ محمدزایی دانسته بود، از اصلاحات امیر شیرعلی خان بحث میراند و پیوست بآن از حماسه سرایی زمان جنگ اول و دوم افغان و انگلیس حکایت می‌کند و از آن به زعم ژوبل دورهٔ

۱. م.ح. ژوبل. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل ۱۳۳۷

بازگشت به سبک‌های قدیم می‌رسد (بخش چهارم) و سپس از نثر نویسی و جنبش آزادی‌خواهی سخن می‌گوید (بخش پنجم) و بعد به دورهٔ پس از استقلال می‌پردازد.

با ید یادآور شد که ژوبل در بررسی ادب معاصر افغانستان، روزنامه‌نگاری و حتی تدوین نظامنامه و قانون‌نامه‌ها را در حلقه بحث می‌کشد که قابل تأمل است.

نکات مهمی که در مورد کار ژوبل در ادب معاصر افغانستان قابل تردید به نظر می‌آید البته با فرو گذاشت جزئیات، یکی آغاز ادبیات دورهٔ معاصر را با آغاز فرمانروایی خانوادهٔ محمدزایی یکی دانستن است و دیگری دورهٔ پی را بنام بازگشت به سبک‌های قدیم مشخص ساختن به عقیدهٔ ما در مورد اول، ژوبل در تاریخ ادبیات خود بدون مناسبت آغاز دورهٔ ادبی را با آغاز حکومت خانوادهٔ گره میزند که در رسالهٔ نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است.^۱ در مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دورهٔ که با بازگشت به سبک‌های قدیم مشخص شود وجود ندارد؛ بلکه آنچه وجود دارد نبرد پیگیر کهنه‌گرایی و تقلید است، با جنبش‌های نو.

نمایندگان کهنه‌گرایی (و بازگشت) در دورهٔ پی زندگی می‌کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات، مبارزات آزادی‌خواهانهٔ نمایندگان مردم را همراهی می‌نماید. بنا بر آن پیکار این دو گونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است و جریانی که روحیه مردم را منعکس می‌سازد حماسه سراییست که دورهٔ مذکور باید با آن مشخص شود.

در سال ۱۳۴۰ رسالهٔ (سیر ادب در افغانستان) بچاپ رسید.^۲ مؤلف رسالهٔ مذکور، مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان را به دو دورهٔ، پیش از

^۱ همان جا ص ۱۵

^۲ سیر ادب در افغانستان کابل حمل ۱۳۴۰ ش

استقلال و پس از حصول استقلال تقسیم می‌کند. در رساله سیر ادب در افغانستان (شعراء و ادبا) از روی آثارشان به سبک خراسانی؛ سبک آمیخته و سبک جدید تصنیف می‌شوند و در بخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی، اجتماعی، سیاسی، نویسندگان تاریخی، علمی، فلسفی و اسلوب تازه دسته بندی می‌گردند.

نویسنده محترم رساله مذکور مقاله‌های سیاسی، اجتماعی و کتب تاریخی، علمی و فلسفی را از جمله آثار ادبی می‌داند و تاریخ ادبیات را چون مجموعه ساده شعراء و نویسندگان می‌پندارد که بهر طوری می‌توان تقسیم کرد؛ اما با هر دو نکته نمی‌توان موافق بود.

در خارج کشور کوشش دوره‌بندی تاریخ ادب افغانستان و از آنجمله ادبیات معاصر توسط گراسیمووا و گیرس دانشمندان شوروی در سال ۱۹۶۳ در رساله ادبیات افغانستان به عمل آمده است.^۱ در رساله مذکور ادبیات معاصر افغانستان چنین دوره‌بندی می‌شود:

- نخستین گام‌های ادبیات نو (آغاز قرن بیست)
- نخستین سال‌های آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹).
- مرحله استواری ادبیات نو (۱۹۲۹ - ۱۹۳۹).
- ادبیات روشنگری سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم.
- ادبیات ملی و میهن پرستانه سال‌های پنجاه.
- ادبیات روزگار ما.

^۱ گراسیمووا. وگ گیرس. ادبیات افغانستان، مسکو: ۱۹۶۳، (بزبان روسی).

در این تقسیم ادبیات پشتو و دری هر دو در نظر بوده، توجه بیشتر مؤلفان به ادبیات پشتو می‌باشد که از نگاه خصوصیات ادب معاصر دری هرگاه قرار باشد جداگانه مطالعه شود؛ حرف‌های دربارهٔ دوره‌بندی مذکور هست، مخصوصاً تقسیم دورهٔ معاصر به دوره‌های ده ساله از نظر ما تا حدی قابل تأمل است.

در رسالهٔ «تاریخ مختصر ادبیات ایران، افغانستان و ترکیه» که مجموعهٔ درس‌های سه دورهٔ تعلیمی فاکولته شرقی لنینگراد است. ادبیات افغانستان به اساس قرن‌ها دوره‌بندی شده است. رچکوا نویسندهٔ آن فصل بحث خود را از قرن ۱۹ (شعر فیودالی سده‌های میانه) آغاز می‌نماید و از پایه‌گذاری دولت درانی، ادبیات افغانستان را به قرن‌های ۱۸-۱۹ و ادبیات تازه‌تر قرن بیستم تقسیم می‌نماید. در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفات شده است.

دوره‌بندی از روی قرن‌ها در تحقیقات دانشمندان اروپای غربی نیز سابقه دارد: هوگ ژان دود یانوس فرانسوی در شماره ۳۱ مجله *Orient* در سال ۱۹۶۴ مقاله‌پی زیر عنوان (ادبیات افغانستان در قرن‌های ۱۹ و ۲۰) به چاپ رساند^۱ طوری که از عنوان مقاله برمی‌آید، نویسنده ادبیات افغانستان (ادبیات دری) را در این دو دوره کاملاً فشرده مطالعه می‌کند.

جورج گراسمک امریکایی در کتاب افغانستان زیر عنوان «نگاهی به ادبیات افغانستان» ادبیات معاصر دری را نیز ارزیابی می‌کند اما به هیچگونه دوره‌بندی متوسل نمی‌شود.^۲

^۱ هوگ ژان دود یانوس. ادبیات افغانستان در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ به ترجمه دری آقای شاه علی‌اکبر شهرستانی در مجله ادب شماره‌های سوم و چهارم سال ۱۳۵۳.

^۲ Grassmuck, George, et al (eds) *Afghanistan Some New Approaches*, Ann Arbor. The University press ۱۹۶۹

در کتاب لویی دوپری امریکایی که به نام «افغانستان» در سال ۱۹۷۳ در پرنستون نیوجرسی چاپ شده، فصلی به زبان‌ها و ادبیات افغانستان تخصیص یافته است.^۱ مؤلف در فصل مذکور از قدیم‌ترین آثار ادبی آغاز سخن می‌کند و تا زمان معاصر می‌رسد و از شعراء و نویسندگان قرن بیست فقط با ذکر نام اکتفا می‌ورزد. بحث دوپری در این زمینه آنقدر فشرده و سطحیت که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبدالقادر بیدل (متولد در ۱۶۴۴ و متوفی در ۱۷۲۰-۲۱) در شمار شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است.^۲ در کار دوپری با تعمق زیاد می‌توان استخوان‌بندی دوره‌های غزنوی، سلجوقی و مغول را تشخیص داد و دوره‌های بعدی مرز قرن‌ها (۱۷ - ۱۸ - ۱۹ و ۲۰) در زمینه گفتار او آشکار می‌شود.

در کتاب «تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران»، نوشته پروفیسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷۴م) در ایران به چاپ رسیده است،^۳ ادبا و شعرای افغانستان به دو نوع تقسیم می‌شود متقدمین و متأخرین. بحث شعرای متأخر که با استفاده از «جلد سوم آریانا دایرةالمعارف» نوشته شده از تیمورشاه درانی آغاز می‌شود و تعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی می‌نماید. پروفیسور شوشتری زحمت بیشتر را بخود روا نداشته و با چند سطر زندگینامه و چند بیت شعر از هر شاعر اکتفا کرده است و اشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزاده محمود هوتک پنداشتن (ص ۲۳۵) و زندگینامه محمود طرزی را به پدرش غلام‌محمد طرزی و شرح حال پدر را به پسر بستن و در پهلوی آن از شیراحمد ملک‌الشعرای دربار امیر حبیب‌الله و قتل

^۱ Louis Dupree, Afghanistan, Prinston University press Prinston New Jersey, ۱۹۷۳

^۲ همان اثر ص (۹۲)

^۳ عباس مهرین شوشتری زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، چاپخانه فردوسی ایران ۱۳۵۲.

یکبار به عبدالرحمن پژواک گذشتن و میر محمدعلی آزاد، محمدانور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمدعزیز و عبدالعلی مستغنی شاعر نامدار دوره روشنگری افغانستان و قاری عبدالله، ملک الشعراء و استاد بیتاب ملک الشعراء و دهها تن دیگر را از قلم انداختن و از شعرای روزگار ما تنها از دو تن نام بردن همه دلیل آن است که این بخش کتاب با شتاب زیاد نوشته شده است.

بررسی آثار درباره تاریخ ادبیات افغانستان بیانگر آنست که ادبیات دری پس از قرن ۱۹ طور لازم و کافی مطالعه نشده است و تا هنوز تصویری مشخص از راه حرکت آن در پهنه تاریخ در هیچ اثری چه در خارج و چه در داخل کشور دیده نمی‌شود. بنا بر آن کار بالای دوره‌بندی ادبیات دری در این سه قرن و بعد از آن مطالعه و شناخت هر دوره بذات خود ارزش و اهمیت زیادی دارد. و برای کسی که در ادب معاصر دری تحقیق می‌نماید نیز شناخت وضع ادبیات در این برش تاریخ شرط نخستین و حتمیست.

دوره‌بندی تاریخ ادب دری از قرن ۱۹ به بعد باید بر مبنای چنان رویدادهای سیاسی و اجتماعی صورت گیرد که براساسی چرخشی در روند تکامل ادبیات آورده باشد و در طرح چنان دوره‌بندی، چنانکه پیش از این گفته ایم، باید تاریخ ادبیات چون جریانی در نظر گرفته شود تأثیر ادبیات بر اجتماع و اثرات اجتماعی بر ادبیات از نظر نیفتد و پیوند ادبیات ملی با ادبیات کشورهای همسایه و جهان فراموش نشود. عقیده نگارنده چنان نیست که سیاست و اقتصاد در هر گام جهت ادبیات را تعیین می‌نماید؛ اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه مخواه انگیزه سیاسی و اقتصادی دارد

ب) دوره بندی پی که می توان پیشنهاد کرد

۱- قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ ادامه سبک هندی که با بیان گسترده‌تر این دوره بنابر شرایط خاص سیاسی و اقتصادی با رواج تصوف و شعر صوفیانه

مشخص شده می‌تواند.

۲- از نیمه قرن ۱۸ تشکیل دولت درانی تا نیمه قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ علیه متجاوزین برتانوی) دوره بیدل‌گرایست که در زمینه رواج سبک هندی و تصوف به اندیشه‌های عرفانی بیدل توجه بیشتر شده است و در حلقه‌های ادبی اشعار بیدل شرح و تحلیل می‌شد. شعراء به پیروی از غزل‌های عرفانی او غزل می‌گفته‌اند.

۳- از نیمه قرن ۱۹ تا آغاز قرن بیست دوره جنگنامه سرایی و اشعار رزمیست. درین دوره جنبش حماسه سرایی و آزادی‌خواهی در ادبیات طوری تا اوایل قرن بیستم ادامه می‌یابد که کهنه‌گرایی به شکل تقلید از قدما و در مرکز آن توجه به بیدل در فضای دربارها یا در میان شعرای نماینده قشرهای بالایی جامعه همراه و در پیکار با آن تا دوره‌های بعد می‌ماند و پایداری می‌کند.

۴- ادبیات قرن بیستم (دوره روشنگری) از آغاز قرن بیستم با نشر سراج‌الاکهار در سال ۱۹۱۱ آغاز می‌شود.

ادبیات دوره روشنگری و ادبیات قرن بیستم را در مجموع بنا بر رویدادهای داخلی و حوادث جهانی و اصل‌های که معضله خاصی را در زمان‌های مختلف در دستور روز قرار داده است و با انعکاس یافتن آن معضله‌ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است، به دوره‌های ده ساله می‌توان تقسیم کرد.

طرح دوره‌بندی پیشنهاد شده شاید پرسش‌های زیادی را در ذهن بیدار کند، برای اینکه این طرح از گنگی نجات یافته باشد، لازم می‌افتد تا وضع ادبی افغانستان در هر یکی از دوره‌های مذکور بیشتر تحلیل شود و جوانب مسأله روشنتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری مرز فراختری دارد و در دوره‌های مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگونست و تنها پس از سده هفدهم می‌توانیم آنرا با ابعاد مختلفش در قالب مشخصات ملی تصور کنیم.

ج) ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ دوره ادامه سبک، هندی

در قرن هفده خاک‌های افغانستان پیوسته زیر تاخت و تاز حکومت گورگانیان هند و صفویه ایران قرار داشت. دست بازی‌های قدرت‌های همسایه قبایل مختلف را در مرز کشور ما برای بناگذاری دولت مرکزی و آزاد برانگیخت. قیام میرویس هوتک در برابر بیداد گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۹ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که او هم توسط محمود برادرزاده اش کشته شد و محمود را اشرف به خوانخواهی پدر به قتل رساند. تمام دوره فرمانروایی خانواده غلزایی تا اشرف آخرین شاه این خانواده که در جنگ با نادر افشار کشته شد در زد و خورد برای گسترش قلمرو سپری شد.

تنها در نیمه سده هژده یعنی در سال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پایمردی احمدشاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷ و ۱۸ خاک‌های افغانستان در زمینه پیوندهای قبیلوی می‌روید که هنوز ویرانه‌های نظام بردگی در آن باقی بود. جنگ‌ها اقتصاد زراعتی ابتدائی را برهم می‌زد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهار و کابل با هر هجوم و لشکرکشی‌ها تاراج می‌شد. بار جنگ‌ها بدوش کشاورزان سنگینی توان فرسا داشت و خرج اصلی لشکرکشی‌ها را آنها می‌پرداختند.

در مدرسه‌ها حلقه درس تنگ و در خانقاها مجال ذکر اندک بود. فشار جنگ‌ها و فقر باعث آن می‌گردید که زیر سایه تصوف که نیروی اجتماعی

بود، مردم به تصوف روی آوردند و بنا بران بیشتر شاعران این دوره اهل سلوک و درویش اند. صاحب آثاری در تصوف اسلامی مانند مولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که در سال ۱۶۶۱ وفات یافته است. وی در زمان شاه جهان در کشمیر زندگی می کرد و شاه جهان و داراشکوه اراتمندش بودند. صاحب چند مثنویست و تفسیری از او مانده که در هند به «تفسیر ارگ شاهی» معروف است و دیوانش، پنجاه هزار بیت دارد.^۱

و خلیفه ابراهیم فرخاری متوفی در سال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است و شرحی بر نکات شاه نعمت الله ولی نوشته است.^۲ و سعدالدین احمدانصاری مشهور به حاجی صاحب پایمنار که در ده یحیای کابل زاده شد و همانجا زندگی می کرد و از آثار مشهورش شور عشق، شورش عشق، جوش عشق، رموز عشق و ساز عشق، نیرنگ عشق، فرهنگ عشق، آهنگ عشق، یمین الایمان، کشف المحقق را می توان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد و در سال ۱۷۵۷ به وطن بازگشت و بارشاد طریقه غوثیه پرداخت.^۳

آشفستگی اوضاع عمومی کشور ما دلیل آن شد که شماری از شعراء برای کسب دانش تن به غربت دادند؛ مانند میر غیاث الدین غیاثی که در حصارک جرم بدخشان تولد یافت، برای فراگرفتن دانش به هند سفر کرد و در عهد محمدشاه گورگانی در هند می زیست و در سرهند مرید شاه غلام محمد معصوم معروف به معصوم ثانی گردید و پس از زمانی دوباره به وطن آمد و در سال ۱۷۶۷ - ۶۸ در فیض آباد وفات یافت.^۴

تعدادی دیگر به دربارهای هند و ایران و آسیای میانه روی آوردند، مانند

^۱ رضاقلی هدایت ریاض العارفین ص ۵۲

^۲ عبدالحکیم رستاقی، چراغ انجمن ص ۸۵ و رضاقلی هدایت همان اثر ص ۶۶

^۳ محمدحیدر ژوبل تاریخ ادبیات افغانستان ص ۱۳۸

^۴ خسته، یادی از رفتگان ۱۳۴۴ ص ۸۸ تا ۹۰.

ملا نظمی بدخشی که در ماوراءالنهر ملك الشعراى دربار نذرمحمد خان (۱۶۴۰ - ۱۶۴۷) گردید و حکیم لایق بلخی، ملا یگانه بلخی و ملا مفید بلخی به دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ - ۱۶۴۰) می‌بوده‌اند.^۱ و میر چوچک علمی از سر پل بلخ قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار ملك الشعراى دربار عبدالمؤمن خان شیبانی بود (۱۵۹۸-۱۵۹۹) و در اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت. ملا میرک بلخی چهل سال در اصفهان زیست و شاه عباسی ماضی توجه زیادی به حالش داشت.^۲ و همان پادشاه در سال ۱۶۹۲۱ که به هرات آمد شعر فصیحی هروی را پسندید و او را با خود به مازندران برد و شماری از شعرای قرن ۱۷ مانند: میر محمد هاشم بدخشی، مولانا وفایی هراتی، مونا لا بهزاد، کابلی و جهی هروی، مولانا وامق بلخی تحت حمایه عبدالرحیم خان خانان (متوفی در سال ۱۶۲۹) در هند میزیستند.^۳

فراقی کابلی که در ریاض الشعراء و ردایف الاشعار فخری هروی ذکرش رفته است، به طبابت نیز دست داشت و به قول ریاض الشعراء در خدمت رستم میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل که از ایران برآمده و در هند اقامت گزین شده بود، بسر می‌برد.^۴

در چنان اوضاع و احوال سخنورانی که در کشور پایداری کردند نیز بیشتر شان صوفی و اهل سلوک بودند و در شعر سبک هندی را برای بیان احساسات سرکوفته خود سازگار می‌یافتند.

میرزا صالح (شهادت) که در سنگ چارک تولد یافت تمام زندگیش را در شهرغان بسر بود و در سال ۱۷۳۷ در همانجا وفات یافت و به خاک سپرده

^۱ تذکره نصرآبادی صفحه ۴۴۱-۴۴۰

^۲ تذکره نصرآبادی صفحه ۴۴۱-۴۴۰

^۳ همانجا ص ۱۶۵ تا ۱۶۶. رجوع شود به تذکره نصرآبادی

^۴ افغانستان آریانا دایرةالمعارف سال ۳۴۴، ص ۲۷۳

شد و میرزا محمد ارشد که در سال ۱۶۱۶ در برنآباد هرات تولد یافت^۱ پیرو سبک هند بود؛ و سوای اینها از حافظ مزاری که مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود؛ خواجه حسن قندهاری؛ میرحمیدی سیستانی که شاعری مجذوب بود و سر و پا برهنه می‌گشت و مولانا سلامی که در هرات ابریشم کاری می‌کرد و آشفته کابلی که در سال ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت؛ می‌توان نام برد.

د) ادبیات دری از آغاز قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ (از ۱۶۰۰ تا ۱۷۴۷م)

از اوایل قرن ۱۶ تا نیمه قرن ۱۸ تجزیه خاک‌های افغانستان ادامه می‌یابد. در دوام لشکرکشی‌ها هرات، قندهار، و مشهد زیر فرمان صفوی‌ها می‌رود و کابل و مضافات آن به نام صوبه کابل جزو قلمرو امپراتوری مغول هند می‌گردد و بر بلخ و بدخشان شییبانی‌ها مسلط می‌شوند.

با از میان رفتن حکومت مرکزی و تجزیه کشور وضع اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی افغانستان دستخوش بحران سختی گردید. زراعت، آبیاری و صنایع ملی متلاشی شد. از جانب دولت‌های اشغالگر عواید گمرکی و مالیات سنگین بر خلق‌های ما تحمیل گردید و موازی با بهره برداری از نعم مادی زمین‌های اشغال شده، بی‌توجهی زیاد در مورد حقوق انسانی مردم صورت می‌گرفت. مدارس، کتابخانه‌ها و مؤسسات خیریه با وقوفات آنها از بین رفت. بهترین چراگاه‌ها برای ستوران سپاه بیگانه اختصاص داشت و بهترین کشتزارها در جنگ‌ها لگدمال شد.

در این مرحله دشوار برای مردم افغانستان، در هند در دربار امپراتوری مغول مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ ادبیات دری به درخشش چشم‌گیری رسیده بود و حتی منازل خان‌ها و نوابهای بزرگ محل تجمع سخنوران و

^۱ مجله کابل سال ۴ شماره اول

علاقمندان ادبیات دری بود. در آن تحرك عظیم ادبی در پهلوی شعرای هندی کسان دیگری نیز قرار داشتند که زادگاهشان افغانستان بود. استاد غبار از شعرای افغانستان که به هند رفته اقامت گزین شده بودند از آتش قندهاری، ارزانی، امانی کابلی، الله یار بلخی، بیکسی غزنوی، جهانگیر هروی، تاش محمد قندزی، نیازی بدخشی، میر فخرالدین میمنگی، کمالی شبرغانی، میرک هروی و غیره چهل تن را نام می‌برد.^۱ آثار شعرای مذکور در انکشاف ادبیات ملل هند تأثیر شایسته داشت و در پهلوی آن شعر دری از مواد فرهنگ هندی غنا یافت و رنگین گردید.

فرار از زادبوم بنابر سبب‌های مختلفی از سده ۱۶ آغاز یافت. بیشتر شعرای قرن شانزدهم بدخشان به هند سفر کردند و علت آن یکی تهاجم فیودال‌های شیبانی و هشرخانی به آن منطقه بود که اکثر سخنوران استیلای بیگانه را تحمل نتوانسته، به سوی هند که نسبت به دیگر مراکز نزدیکتر بود، فراری شدند. علت دیگر عزیمت شعرای قرن شانزدهم به هند آن بود که امپراتوران مغول هند و مخصوصاً اکبر در سده مذکور نسبت به شیبانی‌ها و هشرخانی‌ها به پشتیبانی ادب دری و دلجویی شعراء که برای آرایش دربار و افزایش شهرت امپراتوری لازم بود بیشتر پرداختند و به ویژه آنانی را که با شیبانی‌ها ناسازگاری داشتند و از قلمرو خان‌های مذکور فرار می‌کردند به گرمی پذیرا شدند. انگیزه سومین فرار، بیکاری و بد روزگاری در زمین‌های تاراج شده و جنگ زده افغانستان، از جمله بدخشان بود. عارضی بدخشی شاعر قرن شانزدهم که از کاروان شعرای فراری سر باز زد چنین دلیل آورد:

عارضی از پی روزی تو مرو جای دگر
آن خدایی که به هند است به بدخشان هم هست^۲

^۱ میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر، تاریخ دولتی مطبوعه، کابل ۱۳۴۶، ص ۳ - ۴
^۲ افغانستان - آریانا دائرة المعارف، جلد ۳ ص ۸۳.

و دوستی نیز دربارهٔ این جستجوگران روزی در دیار دیگران گفته بود:

...چو دوستی سوی هند رفت آنکه از پی مال
غریب نیست گرش رنج و یأس پیش آمد
...بداد نقد جوانی ز کف زهی خسران
که پیرو مفلس و بی‌زر به ملک خویش آمد
زر سفید چو بردش سوی زمین سیاه
سیاه روی شد اما سفید ریش آمد

بنا بر علت‌های که برشمردیم در قرن شانزدهم از بیست و نه سخنور بدخشان دوازده تن را در هند می‌یابیم. از سفر کرده‌ها می‌توان مدامی، محمدقاسم موجی (سال فوت ۱۵۷۱م)، مولانا ابتری، نیازی (تا سال ۱۵۹۴ که سال تألیف هفت اقلیم است زنده بود) خلیفه ابراهیم، حافظی خطیب، مخفی، قاضی نظام و فضل‌الله صبحی (سال وفاتش ۱۵۶۵م) را نام گرفت. تنها نذری بدخشی به بخارا و واقفی به سمرقند رفت و در آنجا به شهرت رسیدند.

در سدهٔ ۱۷ و نیمهٔ سدهٔ ۱۸ نیز زیاده بر سبب‌های یاد شده شماری از شعراء برای کسب دانش یا غرض بهره‌ور شدن از حمایت دربارها و یا برای پرورش هنر خویش در جنب راهنمایی استادان بزرگ شعر و استفاده از محضر شعرای نام‌آور وقت و یا کسب فیض از تلقین و ارشاد صوفیه معروف وطن را ترك گفتند.

به گواهی تذکرهٔ نصرآبادی و تذکرهٔ میخانه، این شاعران قرن هفده افغانستان در هند می‌زیسته‌اند: میر محمدهاشم بدخشی، وفای هراتی^۱،

^۱ میرزا محمدطاهر نصرآبادی. تذکرهٔ نصرآباد. تهران ارمغان، ۱۳۱۷ ش.

مولانا بهزاد کابلی، حیدر خصلی و برادر بزرگش وجهی هروی^۱ مولانا وامق بلخی...

علاوه بر شعرای مذکور شماری را در آسیای میانه می‌یابیم، مثلاً نظمی بدخشی که در ماورالنهر ملك الشعراى دربار نذر محمد خان (۱۶۴۰-۱۶۴۷) گردید و حکیم لایق بلخی، یگانه بلخی، مفید بلخی، در دربار امام قلیخان (۱۶۰۸ تا ۱۶۴۰) می‌بوده اند.^۲ و میر چوچک علمی از سرپل قرار نگارش محمود کتابدار در بحرالاسرار ملك الشعراى دربار عبدالمؤمن شیبانی بود و در اوایل جلوس امام قلیخان وفات یافت.

در چنین احوال بعضی از شعرای هرات و بلخ و بدخشان به دربارهای صفوی کشانده شده اند، چون میرک سبزواری، محمدباقر سبزواری و فصیحی هروی که شاه عباس در سال ۱۶۲۱م هرات آمده شعر او را پسندید و وی را با خود به مازندران بود. و میرزا اعجاز هراتی که در نثر و نظم تمایل به طنز پردازی داشت و میر بقای بدخشی.^۳

خصوصیت دیگر این دوره که سیمای شعر را مشخص می‌ساخت رواج بی‌حد و حصر تصوف بود، تصوف این دوره عاری از هرگونه جوهر مبارزه و پیکار بود. شعراء در توجیهاات صوفیانه سرنوشت جهان و انسان تسلی دل شکسته و ناامید خویش را جستجو می‌کردند و نکوهش‌نامه‌های دنیای مادی و هستی عینی را چون افیونی برای خویش و دردمندان مایوس دیگر می‌سرودند. سایه یأس صوفیانه بر تمام ابعاد زندگی گسترده بود و موازی با وضعی که در هند جاری بود، یعنی افزایش حیرت انگیز شماره مجاذیب و قلندران. در افغانستان نیز ترك دنیا و زاویه نشینی، سخت در میان باسواد

^۱ ص ۳۳۸... (۲) ملا عبدالنبي فخرالزمانی قزوینی تذکره میخانه باهتتام احمد گلچین معانی اقبال تهران، ۱۳۴۰ ص ۸۴۵.
آنصرآبادی، همان، اثر، ص ۴۴۰ یا ۴۴۱
^۲ آنصرآبادی، همان اثر ص ۱۳۱ - ۱۵۱

وی سواد پسندیده افتاده بود. اکثر شعراء صوفی و ریاضت کش و گوشه گیر بودند. حافظ مزاری مجاور آرامگاه خواجه عبدالله انصاری بود. میرحمدمی سیستانی از مجاذیبی بود که سر و پا برهنه می گشت و آشفته کابلی در ۱۷۵۸ به مرض جنون در گذشت.

سبک هندی مناسب به بیان امیال سر کوفته و احساسات صوفیانه شاعر و برای پروازهای دور تخیل او از دنیای مادی به جهان ذهن و اوهام، استعاره، تشبیه و زیان از انعکاس سخت، مجرد، بیگانه نما و ابهام آمیز را در اختیار داشت، بنابر آن شعر این دوره مطابق ارزش نماهای سبک (هندی) سروده می شد که به علت نبودن زمینه پرورش پایه بلند نداشت.

نکته مهم دیگر در مورد خصلت ادبیات این دوره آنست که بر اساس جنگ رقیبانه صفویان و فیودالهای شیبانی و هشرخانی برای تصاحب هر چه بیشتر خاکهای کشور ما که بر خورد تعصب آمیز مذهبی شیعه و سنی را در بطن خویش داشت و با فشاری امپراتوری بابری در زاویه سوم این مثلث دنیای شعر و ادبیات دری که سابق بر آن در قلمرو فراخی گسترش یافته چند بعدی و شامل عناصر فرهنگی گوناگون بوده به سوی متلاشی شدن می رفت و آهسته آهسته در چوکات ملی منحصر می گردید.

جنبش های آزادی خواهانه توده های زحمتکش ما با دو نیرو مواجه بود: یکی فیودال های داخلی فروخته شده به قوه های اشغالگر و دیگری اردوی زورمند آن دولت ها.

در دوام تقسیم خاک های افغانستان ولایات شرقی و شمال شرقی (بلخ، تخار، بدخشان) تحت فرمانروایی حکام شیبانی، تیموری و محلی به تدریج ارتباط خویش را از مراکز اداری هند و ماورالنهر گسستند و شکل تقریباً مستقل را اختیار کردند. این حالت آرامش داخلی این مناطق را تأمین می کرد. در ولایات غربی و جنوبی تسلط دولت نظامی صفوی را اردوی

نیرومندی پاسداری می‌کرد. دولت صفوی قیام هرات، مقاومت اندخوی و قندهار و بلوچستان را فرو شکست و با غارتگری و دست درازی به مال و جان مردم که از سوی عمال صفوی صورت می‌گرفت، توانست تا قرن ۱۸ جلو مبارزات آزادی‌خواهانه مردم را بگیرد. مخصوصاً کشمکش امیرهای غلجایی و درانی بر زمین‌های قلات جنبش‌های ملی را ضعیف ساخته بود. تنها در شرق کشور از آغاز قرن ۱۶ تا قرن ۱۷ قیام‌ها فرو نه نشست. هر چند منتج به پیروزی نشد اما نبردهای آزادی‌خواهانه را در جنوب کشور برانگیخت.^۱

مخصوصاً از اواسط قرن ۱۶ جنبش نیرومند روشانی به سرکردگی بایزید انصاری مرد متصوف و صاحب طریقهٔ مخصوص و مؤلف تصانیف مذهبی چون حالنامه و خیرالبیان بر ضد امپراتوری بابر آغاز یافت. پس از بایزید پسرش جلال‌الدین و بعد از او برادرزادهٔ جلال‌الدین و سپس عبدالقادر پسر احمداک یکی پی دیگر مبارزین را رهبری نمودند.

پس از شکست یافتن عبدالقادر از سپاه شاه جهان و وفاتش در سال ۱۶۳۶ تا سی سال دیگر جنبش روشانی تقریباً خاموش گردید. بار دیگر در سال ۱۶۶۶ آخند چالاک و باکوخان یوسف زایی مجدداً پرچم مبارزه را علیه تسلط بابری به خاک‌های افغانستان برافراشتند.

قیام میرویس هوتک در برابر گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تلاش دولت مستقل افغانستان محسوب می‌شود. پس از مرگ میرویس در سال ۱۷۱۵ پیشوایی جنبش به برادرش عبدالعزیز تکیه کرد که او را محمود برادرزاده اش کشت و محمود از ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۵ پادشاه بود. و محمود را اشرف به خون‌خواهی پدر به قتل رساند و اشرف نیز در سال ۱۷۲۹ در جنگ با سپاه نادر افشار کشته شد. پس از شاه اشرف شاه حسین هوتکی

^۱ غبار؛ همان اثر ص ۳۰۷

مدتی در برابر قشون اعزامی نادر افشار مقاومت کرد تا سرانجام در سال ۱۷۳۸ تسلیم شد.

در سال ۱۷۱۷ عبدالله خان حکومت ابدالی هرات را اساس گذاشت که در سال ۱۷۳۱ به دست نادر برافتاد. نادر تا سال ۱۷۴۷ فرمانده خراسان بود. دوره حکمرانی هوتکی‌ها در جنگ برای فراختر کردن قلمرو سپری شد و به مسایل فرهنگی و در آنجمله به ادبیات توجه لازم صورت نگرفت.

در فرجام این بحث باید یادآور شد که فقدان چنان مرکز اداری که تکثیر نسخه‌های دواوین شعراء را پشتیبانی نماید و در پهلوی آن پریشان حالی مردم که فرصت پرداختن به تلاش‌های فرهنگی را کمتر داشتند باعث گردید که تک نسخه‌های مجموعه‌های شعر شاعران این دوره در آشوب‌ها از دست برود و تا زمان ورود صنعت چاپ به افغانستان جز یکی دو نسخه از یکی دو شاعر چیزی به جا نماند. بنابر این اصل داوری بر شعر این دوره که بیشتر بر اساس چند نمونه نقل شده در تذکره‌ها صورت می‌پذیرد تنها می‌تواند تصویر مغشوشی از چگونگی وضع هنر شاعری را در این یک و نیم قرن نشان دهد. پس به جز شعرایی که دیوان شان در دسترس بوده است درباره شعر دیگران سخن گفتن و قضاوت کاریست دشوار.

ه) دوره بیدل‌گرایی یا عصر بیدل از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹

از نیمه قرن ۱۸ با تأسیس دولت مرکزی ابدالی و توجه امرای آن خانواده به شعر و هنر، باز کاخ‌ها مرکز تجمع شعراء و هنرمندان گردید. در عهد حکومت ابدالی، زبان دری زبان رسمی دربار بود و اکثر پادشاهان و رجال دولتی قبيله ابدالی بزبان دری شعر می‌گفتند و به شعر دری علاقمند بودند و با تشویق شعراء پاسداری شایسته‌ی از ادبیات و شعر دری کردند. تیمورشاه، شاه شجاع، شهزاده نادر، شهزاده عبدالرزاق و عبدالله خان

دیوان بیگی وکیل‌الدوله همه در شعر دری شهرتی و مقامی داشتند.

توجه شعرای افغانستان به سبک هندی در سراسر قرن ۱۷ و نیمه اول قرن ۱۸ در این دوره جهت معینی یافت و بدور محور واحدی متمرکز گردید. در دربار تیمورشاه درانی حلقه ادبی تشکیل شد که از اعضای آن خود شاه، میر هوتک افغان، لعل محمد عاجز طبیب و میرزا قلندر بودند. فضای این حلقه ادبی با مشاعره‌های به طرز میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱ - ۱۶۴۴ م) که در سبک هندی، مقام و مکتب خاصی دارد گرم می‌شد.

توجه به مکتب بیدل ارمغانی بود که توسط شعرای ما که در هند یا آسیای میانه سفر کرده بودند به افغانستان آورده شد و بیدل که در آنوقت هر سال سالگرد وفاتش را شعرای شاه جهان آباد با تجمع بر مزارش و خواندن اشعارش برگزار می‌کردند^۱ و آوازه سخنش آسیای میانه و افغانستان را مسخر کرده بود از واقف و هاتف و طالب آملی و کلیم و فیضی جلوتر افتاد و سخنوران افغانستان را بدنبال خود کشید. بیدل‌گرایی در سایه برج و باروی دربار روید و تا دورترین گوشه‌های کشور ریشه دواند.

عهد شاهان درانی از نظر سیاسی پر حادثه و ناآرام بود و بار جنگ‌ها بدوش رعیت سنگینی می‌کرد و به نوبت خود آتش‌ها و زد و خوردهای تازه‌تر را می‌افروخت.

در این دوره مالیات به اجاره داده می‌شد. چون در اثر جنگ‌ها اقتصاد زراعتی پامال می‌شد مردم تقاضای عظیم دولت را در باب مالیات پاسخ گفته نمی‌توانستند و مستاجران نمی‌توانستند زر خزانة دولت را برسانند. چنانچه عزیزالدین وکیلی فوفلزایی در کتاب تیمورشاه درانی در ضمن واقعات زمان تیمورشاه می‌نویسد: «اعلیحضرت تیمورشاه نظر به پراگندگی اوضاع و عدم دارایی فرمانی به اسم شیخ عبداللطیف خان که در آغاز

^۱ غلام همدانی عقد ثریا.

سلطنت موصوف حیثیت وزیر مالیه را داشت صادر نمود و متن فرمان اینکه از عمال مستاجران زر سرکار را حصول نموده و بزودترین فرصت تحویل خزانه شاهی نماید.^۱

شیخ عبداللطیف تمام مستاجران حاضر کابل را آگاه ساخت و از جمله به دنبال کاکا عبدالخالق سدو زایی که مستاجر شکارپور و مبلغ شش لک روپیه باقی‌ده بود کسان خود را فرستاد عبدالخالق برادر خود را به شکار پور روان کرد، اما هنوز زر نرسیده بود که عبدالطیف با فرستادن مکرر محصلان او را به ستوه آورد. وی ناچار با چند نفر از ملازمینش شباشب به سوی قندهار گریخت که سخن به قیام کاکا عبدالخالق و شورش قندهار و یورش به سوی پایتخت کشید.

بدینصورت هنوز که وضع اقتصادی جامعه متشنج بود و صوفیگری و سبک (هندی) در میان شعرای افغانستان رواج زیاد داشت، تصوف پر دامنه و به کمال رسیده بیدل که در محیط هند با رنگ‌های شیوه تفکر و زیست هندی رنگین شده بود، زیان خاص بیدل یعنی زبانی آراسته با رمز و کنایه و صنایع لفظی و در سویه عالی برای اکثریت شعرای ما دلنشین و مطلوب بود.

چون عرفان بیدل و غزل‌های صوفیانه او با همان شکل افاده منحصر به فرد و در اوج تمام ارزش‌های هنر درباری را جمع داشت، نه تنها در عرصه صد ساله یعنی از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۱۹ طبقات حاکمه افغانستان به پخش و گسترش آن تلاش ورزیدند بلکه در دوره‌های بعدی نیز گاهی در زمان تسلط ادبیات مترقی و مردمی در پهلوی آن به زندگی ادامه داده است و گاهی غلبه یافته، بر تاج سنت‌گرایی و تقلید و عنعنه پرستی مسلط بر

^۱ عزیزالدین وکیلی فوفلزایی تیمور شاه درانی کابل، ۱۳۳۳، ص ۶۴.

ادبیات درخشیده است و تا امروز طرفدارانی در میان شعرای افغانستان دارد.

شایسته یادآوریم که تا امروز بیشتر شعر صوفیانه و عقاید عرفانی بیدل را شعرای ما آموخته و به آن دل بسته اند و از آن در کار شاعری اثر پذیرفته اند و یا بیشتر در دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات افغانستان پیروی از بیدل و گرایش به شیوه شاعری او چون نوعی سنت‌گرایی و تقلید و برخوردی بیمارگونه به شعر و ادبیات ظهور کرده است و استادانی مانند عبدالعلی مستغنی در دوره «ادب فنی» و قاری عبدالله ملك الشعراء در دوره « شعر سبك جدید» که ذکرش خواهد آمد به تعهد بیدل در برابر اجتماع و اندیشه‌های مترقی او متوجه گردیده و جوه واقع‌گرایانه شعر بیدل را و پیشروی‌های او را در استعمال زبان و شیوه‌های توصیف و تجسم ستاره رهنما قرار داده اند.

در این مبحث مراد ما از مکتب بیدل همان يك جهت از مکتب هنری او، و مقصود از بیدل‌گرایی، توجه به عرفان بیدل و تقلید از غزل‌های صوفیانه او می‌باشد.

از چهره‌های تابناک شعر در عهد تیمورشاه یکی میرهوتک افغان است، پسر محمدزمان که در عهد احمدشاه بابا تولد یافته است. وی مصاحب و مشاور تیمورشاه در سفر و حضر بود. در شعر از بیدل پیروی می‌کرد و در این سبک سرآمد روزگار بود از قصیده و نامه‌های که دوست و شاعر معاصرش عاجز کابلی در زمان اقامت او در بلخ برایش فرستاده است، برمی‌آید که عده‌ی از معاصران، همیشه در منزل افغان عاجز جمع می‌شده اند و بیدل خوانی می‌کرده اند. توجه میرهوتک افغان به شعر بیدل به آن پیمانه بود که اکثر مضامین اشعار بیدل در سخن او راه یافته است. مثلاً موضوع این بیت بیدل:

ز سودای چشم تو تا کام گیرم دو عالم فروشم دو بادام گیرم

درین بیت میر هوتک دیده می‌شود:

گر به سودای دو چشم تو بود دسترسم
دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم

سال تولد و فوت میرهوتک را نمی‌دانیم؛ اما اینقدر معلوم است که دیوان اشعار خود را در سال (۱۲۰۳ ه.ق) (مطابق (۱۷۸۸-۸۹ میلادی) تمام کرده است.^۱

میرزا لعل محمد عاجز یکی دیگر از شعراء و طبیب دربار تیمورشاهست که از شاه به تاریخ ربیع‌الاول سال ۱۱۹۲ عبدالشافی خاص لقب یافت. وی تا سال ۱۳۲۸ هجری قمری زنده بود، به کمال پیری رسیده است. چنانکه خود گوید:

خم شد قدم از حسرت ایام جوانی
این بار سبک‌مایه چه مقدار گران بود

تاریخ تولد و فوتش در دست نیست، عاجز اکثر غزل‌های بیدل را تخمیس کرده، خود نیز به شیوه بیدل غزل می‌سرود، از شعرای «سبک هندی» به شوکت نیز توجه داشت. عاجز، میر هوتک افغان و میرزا قلندر دوستان صمیمی و هم عقیده بودند نه تنها از شیوه شاعری بیدل پیروی می‌کردند؛

^۱ برای کسب اطلاع بیشتر درباره میر هوتک افغان رجوع شود به مقاله عاجز افغان یا افغان عاجز نوشته حافظ نورمحمد کهگدای مجله کابل سال ۱۳۱۳. و یادی از رفتگان. تألیف خسته. دولتی مطبعة کابل: ۱۳۳۴ و مقاله آقای عبدالجی حبیبی دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه. مجله کابل سال سوم شماره ۸، و امان‌التواریخ عبدالمحمد مؤدب‌السلطان جلد هفتم، تیمورشاه درانی تألیف عزیزالدین وکیلی (بخش تذکره شعرای دور تیمورشاه) و مقاله خسته زیر عنوان «افغان» در مجله عرفان شماره ۸ سال ۲۰ عقرب ۱۳۳۵ و تذکره روز روشن و مقاله آقای سرور گویا زیر عنوان (دیوان میرهوتک افغان) در مجله کابل شماره دهم سال سوم.

بلکه به وی ارادت می‌ورزیدند و به حیث پیرو و پیشوای معنوی می‌نگریستند.

در سنه ۱۲۰۴ که شاه مراد بیک حاکم بخارا به مرزهای شمالی افغانستان رخنه کرد، تیمورشاه سوی بلخ شتافت و میر هوتک و میرزا قلندر را نیز با خود برد و عاجز در کابل ماند. وی در قصیده ۲۶ بیتی خود به یاد آن دو دوست گرامی چنین می‌نویسد:

اول فصل ربیع و آخر ماه صیام
بود که نیرنگ کاری‌های دهر پی‌مدا
بر من عاجز بلاپی شد محیط از چارسو
در برویم بسته بود از شش جهت راه فرار
داشتم از جمله یاران دو یار مهربان
چون دو چشم خود عزیز و خوردبین و نیک کار
آن دو تن همچون دو لب سرپوش حرف و صوت من
من از ایشان چون سخن مشهور هر شهر و دیار
آن یکی از بی نظیری شرکت وقت سخن
وان یکی از طبع سالم صائب این روزگار
آن یکی میر هوتک شاعری در افغان لقب
و آن یکی میرزا قلندر باغ معنی را بهار...^۱

میر هوتک افغان نیز در اشعارش از دوستی خود با عاجز یاد کرده است؛ مثلاً در این غزل:

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم
محفل افروز هم و انجمن آرای همیم

^۱ مفصل شرح حال عاجز را در تاریخ ادبیات افغانستان برای صنف ۱۲ لیسه‌ها تألیف آقای محمدحیدر ژوبل کابل ۱۳۳۰ ص ۴۲۳ و عاجز افغان و افغان عاجز و یادی از رفتگان، تیمورشاه درانی که در مورد شرح حال میرهوتک اشاره کردیم می‌توان جستجو کرد

میرزا قلندر که آرامگاهش امروز در پریان پنجشیر به بابا قلندر معروف است، فرزند شاهین داده است که در پریان در خانوادهٔ متدینی تولد یافت. علوم متداول را در پنجشیر و قطغن فراگرفت، در شاعری به شهرت رسید و در سلك مصاحبین تیمورشاه در آمد.^۱

بیدل گرایی در عهد فرزندان تیمورشاه نیز ادامه یافت. شاه شجاع در شعر از پیروان بیدل بود. در دیوان او اکثر غزل‌ها به اقتضای بیدل سروده شده است، مثلاً این غزل:

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق جانان در بغل
مجروح و غرق بحر خون از زخم هجران در بغل^۲

این وزن و قافیه و ردیف را بیدل سخت پسندیده و غزل‌های زیبا و استادانه در آن قالب سروده است، با این مطالع:

ای از خرامت نقش پا خورشید تابان در بغل
از شوخی گرد رخت عالم گلستان در بغل^۳
عمریست چون گل میروم زین باغ، حرمان در بغل
از رنگ دامن بر کمر از بو گریبان در بغل^۴
محو جنون ساکنم شور بیابان در بغل
چون چشم خوبان خفته ام ناز غزالان در بغل^۵

^۱ جهت مزید معلومات رجوع شود به مقاله محمدهاشم انتظار. شرح حال ملا قلندر مجله آریانا شماره اول سال

^۲ شاه شجاع. دیوان مطبع اسلامیة لاهور. ص ۱۸۲.

^۳ بیدل کلیات جلد اول (غزلیات) پوهنی مطبعه، ۱۳۴۱، ص ۸۰۷.

^۴ همانجا، ص ۸۱۶

^۵ همانجا، ص ۸۱۸

می آید از دشت جنون گردم بیابان در بغل
توفان و وحشت در قدم فوج غزالان در بغل^۱

و شهزاده عبدالرزاق پسر زمانشاه نیز در غزل پیرو بیدل است، مثلاً این غزل
او:

بسی دارم برو چون مه ولی چشمان مستستش
دو افعی حلقه‌ها بر بسته و بر گل نشستستش

به پیروی از این غزل بیدل سروده شده است:

من و آن فتنه بالایی که عالم زیر دستستش
اگر چرخست خاکستش و گر طوبست پستستش^۲

درباریان شاعر و شعرای درباری بیدل‌گرایی را تا اواسط قرن ۱۹ بصورت
تمایل ادبی مسلط بر قلمرو ادبیات پخش کردند. چنانکه سردار علم خان
علم پسر ارشد سردار عبدالله خان دیوان بیگی عهد احمدشاه بابا و
وکیل‌الدوله تیمورشاه در شعر دری پیرو بیدل بود خودش در غزلی چنین
اشاره به موضوع دارد:

کن علم را در سخن سازی به شهر قندهار
پیرو صاحب‌دلی چون حضرت بیدل مرا^۳

سردار مهردل مشرقی متولد در ۱۲۱۲ هـ. ق (مطابق ۹۸ - ۱۷۹۷) و متوفی
در ۱۲۷۱ هـ. ق. (مطابق ۵۵ - ۱۸۵۴ م) در قندهار محافل بیدل‌خوانی

^۱ همانجا، ص ۸۱۸ به همین وزن و قافیه و ردیف غزل‌هایی از مخفی خراسانی و قدسی نیز
داریم و شاید از شعرایی دیگر هم موجود باشد.

^۲ بیدل همان اثر ص ۷۷۲

^۳ عزیزالدین وکیلی همان اثر ص ۲۱۹ و ۲۲۰

دایر می‌کرد و شعراء را به پیروی از بیدل تشویق می‌نمود، خودش هم به روشی بیدل شعر می‌گفت.^۱

سردار غلام محمد طرزی که در سال ۱۲۴۵ هـ ق (مطابق ۳۰ - ۱۸۲۹ م) در شهر قندهار تولد شد. در سال ۱۳۱۸ هـ ق (مطابق ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ م) در دمشق وفات یافته است بیشتر به تقلید از قدما شعر می‌گفت و بخصوص پیرو بیدل بود و بعد از او پسرش محمدامین عندلیب تولد در سال ۱۲۷۱ هـ ق (مطابق ۵۵ - ۱۸۵۱ م) از طرفداران جدی شعر بیدل بود.

وی در ثنای بیدل و شعرش گفته است:

زبان جوهر شمشیر زهر آلود می‌باید
رگ تب لرزه و بیم است مرد طبع بیدل را

و بر اقتضای بیدل جای دیگر چنین تأکید می‌کند:

پیرو بیدل گلزار سخن شو عندلیب
مرشد صاحب‌دلان و اهل معنی بیدل است^۲

بیدل‌گرایی محدود در دربار نماند، شعرای زیادی در گوشه‌های مختلف افغانستان به آن پیوسته و شعر بیدل در اکثر حلقه‌های ادبی راهش را باز کرد. میرزا عبدالواسع طبیب پسر میرزا لعل محمد عاجز نیز از پیروان بیدل بود و میر مجتبی الفت کابلی که در سال ۱۲۲۴ هـ ق تولد یافته و در سال ۱۲۹۸ هـ ق وفات کرده دیوان خود را در سال ۱۲۴۹ تمام نموده که در آن اشعار زیادی به پیروی بیدل دارد.^۳

^۱ خسته. یادى از رفتگان ص ۱۰۸

^۲ محمد سرور. گویا آثار نزدیکان.. مجله کابل شماره ۱۱ - سال ۳

^۳ آریانا دائرة المعارف افغانستان کابل ۳۱۰۰ هـ ش. ص ۳۲۴

میر غلام‌شاه ذوقی دروازی متوفی در سال ۱۲۵۲ ه. ق (مطابق ۳۷-۱۸۳۶) از پیروان بیدل و صائب بود.^۱ و عبدالواحد صریر که در سال ۱۲۲۳ ه. ق مطابق (۹ - ۱۸۰۸ م) در خرم سمنگان تولد یافت فرزند عبدالشکور خرمی بود و در شعر از بیدل پیروی می‌کرد و حتی در نامه‌پی که از او مانده است تأثیر سبک نثر بیدل بوضاحت دیده می‌شود.^۲

نصرالدین وارث شبرغانی که شاعری متصوف بود در شعر سبک بیدل را می‌پسندید^۳، میر محمدغوث کامل متوفی در ۱۳۳۶ ه. ق که در فقه و حدیث و تفسیر استاد مسلم عصر بود به تقلید بیدل شعر می‌گفت و به حافظ و صائب نیز علاقه داشت.

در دوره بیدل‌گرایی تقلید از شیوه سخن پردازی بیدل تنها سودی که به شعر دری آورد همانا تشجیع شعراء بود به استعمال ترکیب‌ها و عبارات تشبیه و استعاره جدید، مخصوصاً به روش بیدل در همان محدوده موضوعات عشق و فنا شدن و پشت پا زدن به هستی مادی و غیره که از نظر ارزش‌های زیبایی‌شناختی به تکامل شعور و به غنای بیشتر آن توانست کمکی بنماید.

در این دوره مانند هر دوره ادبی دیگر، بیرون جریان عام و مسلط شعرای قرار داشتند که بیشتر به تقاضاهای اجتماعی می‌پرداختند و موضوعات شعر خود را از زندگی خود و جامعه انتخاب می‌کردند و سردسته اینگونه سخنوران که تعداد شان نهایت اندک است. عایشه شاعره نام‌آور افغانستان است. عایشه که هر چند خود وابسته به دودمان سلطنتی بود،

^۱ خسته. همان اثر

^۲ خسته. همان اثر ۵۳

^۳ آریانا دایرةالمعارف افغانستان. ص ۳۲۵

به برخی از غزل‌هایش که بر وزن و قافیه بعضی غزل‌های معروف حافظ سروده شده است، بیداد اجتماعی و خودسری امرا و مردم فریبی‌ها را به باد انتقاد گرفت و در بخش عمده دیوان خود به مناسبت کشته شدن فرزند جوانش فیض طلب در نبرد کشمیر با سوگنامه‌های دردناکی بزبان ساده در پیکار با سياهكاری‌های قدرتمندان برآمد و تصاویر درخشانی از جامعه و زندگی مردم و دربار را بدست داد.

یکی دیگر از خصوصیات دوره بیدل‌گرایی رجوع شعراء و هنرمندان است از کشورهای همسایه به سوی دربار‌های افغانستان که میرزا محمداصل فروغی اصفهانی شاعر، شهاب ترشیزی شاعر، محمدهاشم لاهوری نقاش و آقا بابای اصفهانی حجار از آن شمار اند.

در نیمه قرن نهم تجاوز مسلحانه سپاه برتانوی به خاک افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۳۹) حادثه تکان‌دهنده‌ای بود که لزوم اتحاد طبقات و قشرهای مختلف مردم را نشان داد. عده‌ی از شعراء کشور با آزادی‌خواهان پیوستند و با سلاح شعر در پیکار آزادی میهن وارد شدند این دوره را که دور جنگ‌نامه سرایی و شعر رزمی نامیده ایم، یکی از دوره‌های تابناک شعر دری می‌باشد پس از این معرفی خواهیم کرد.

ز) دوره جنگ‌نامه سرایی و شعر رزمی (از نیمه قرن نهم تا آغاز قرن بیستم)

بهار سال ۱۸۳۹ رویداد تلخی زندگی مردم افغانستان را از بنیاد تکان داد. قشون سی هزار نفری انگلیس بر اساس تصویب پارلمان آن کشور بر این حاکم حمله کردند. در سر راه متجاوزین نبردهای دفاعی مردم آتش‌های کم‌دوای افروخت که سپاه انگلیس از آن همه با پیروزی گذشت و در میان برق سر نیزه‌ها، شاه شجاع را بر تخت کابل نشاند و این حادثه بیش از هر چه بر غرور ملی مردم آزادی دوست ما آسیب رساند و خشم‌ها را

برانگیخت.

این حادثه وقتی اتفاق افتاد که مردم ما از مداخله‌های بیجای «فرنگی» به ستوه آمده بودند و حتی دربار که همیشه در مذاکرات با زمامداران برتانوی بر دو نکته یکی ضمانت شکل میراثی سلطنت بر اولاده امیر و دیگری حفظ امنیت داخلی کشور با کمک پول و سلاح هنگام شورش‌های احتمالی تأکید می‌کرد، روزی رسید که از این دو تقاضای معمول نیز صرف نظر کرد. امیر دوست‌محمد در یکی از مذاکرات گفت که من نمی‌خواهم سلطنت را به خانواده من تضمین کنند و مردم افغانستان خواهش دارند که حکومت برتانیه در کشمکش‌های داخلی و مردم شان نیز مداخله نکند و حل دعوی‌های‌شان را بخودشان بگذارد. براستی این تقاضای جدی مردم بود که امیر را واداشت که حتی در حالی که تخت به آسانی بین برادران سدوزایی دست بدست می‌شد، این ضمانت را نخواهد.

مردم دل‌آزرده ما به قیام‌های خونین برخاستند و امیر دوست‌محمد خودش را کنار کشید. در سال ۱۸۴۱ آزادی‌خواهان چاریکار را گرفتند. در شیخ‌آباد نزدیک غزنی قوای انگلیس تار و مار شد. قبایل باشنده دره خیبر ضربات محکمی بر انگلیس‌ها وارد کردند. روحانیون جهاد را اعلان نمودند. در سراسر کشور ما شعار پیکار متحد علیه دشمن پخش شد. در کابل سران وطن دوست قبیل‌ها طرح قیام مسلحانه را ریختند و رستاخیز بی‌امان صفوف گسترده مردم روز دوم نوامبر سال ۱۸۴۱ آغاز یافت. مردمان، شهری پیشه وران، دکانداران و دهاقین اطراف شهر بر اقامتگاه «برنز/برنس» حکم‌دار انگلیس حمله ور شدند و او را کشتند سپاه انگلیس که در حومه کابل اقامت داشت محاصره شد و در این وقت اکبر خان پسر امیر دوست‌محمد با شش هزار نفر مسلح وارد کابل شد.

زیر آتش پیکار گرم آزادی‌خواهان، قوماندانی اعلائی انگلیس مجبور به تسلیم بلاشرط شد و سخن به آنجا کشید که از سپاهیان اشغالگر تنها یکی

جان به سلامت نبرد و حتی شاه شجاع نیز بهای تجاوز را با خون خود پرداخت.

این جنگ‌ها که در تاریخ به نام «نخستین جنگ افغان و انگلیس» یاد می‌شود، طبقات مختلف مردم ما را متحد ساخت که با یکپارچگی برای آرمان مشترک و حیاتی که عبارت از آزادی کشور و نجات زندگی از ننگ اسارت بوده پیکار کنند. تعدادی از شعراء که به مردم زحمتکش نزدیک بودند، در این نبردها با سلاح برنده شعر داخل شدند و مشعل آزادی خواهی را فروزانتر کردند و اما تعداد دیگر که از نظر کمیت نیز فزونی داشتند بی‌توجه به حوادث مهم زمان و تقاضای جامعه، تقلید از قدما را ادامه دادند و همان موضوعات مکرر را با تعبیرات کهنه و تکراری بیان نمودند و از مدیحه سرایی دست نگرفتند.

در این دوره به همت شعرای دسته نخستین، شعر در خدمت زندگی قرار گرفت و شاعر احساس مسؤولیت کرد که با هنرش به سوال مهم روز پاسخی جستجو کند. در جهان شعر از نظر اندیشه واقعگرایی به (معنای عام کلمه) به کرسی نشست. و این جنبش واقعگرایی هم‌آورد ملیون‌ها پیکارگر راه آزادی نیروی عظیم یافت و نفوذی عمیق؛ تا آنجا که در حصار ارزش‌های هنری قرون وسطی نیز رخنه کرد و قصاید مدحی را نیز متأثر ساخت.

امیر شیرعلی با ریفورم‌های که به مشوره سیدجمال‌الدین افغانی آورد، مالیه را از جنس به نقد تبدیل کرد. سپاه را سا زمان بخشید و بر تعدادشان افزود. چنانکه در سال‌های ۶۰، قرن ۱۹ به پنجاه هزار می‌رسید و تشکیلات پولیس را اساس گذاشت، پست عصری را تأسیس کرد، با اصلاحات دیگر از این قبیل پشتیبانی مردم را جلب نمود.

میرزا محمدجان خان پسر میرزا سعید احمد خان متولد در حدود ۱۲۴۷ و

متوفی در سنه ۱۳۱۸ (۱۹۰۱ - ۱۹۰۰م) در قصبه‌ی خواست به مدح
امیر بپردازد و اما نتوانست از بیان مشتی واقعیت‌ها فراتر برود. بجای
مبالغه‌های معمول در این نوع شعر به این بیان ساده اکتفا کرد:

آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس
آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه‌وران
آنکه شد ساخته در دوره او توپ و تفنگ
با گلوله و پتاقی به وطن بی پایان
آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم
جمله با رعب و مسلح همه چون شیر ژیان^۱

باز در نوامبر سال ۱۸۷۸ دولت برتانیه که از سال‌ها پیش پلان تقسیم
افغانستان را طرح کرده بود بهانه‌ی بدست آورد و ۳۵ هزار سر باز مسلح
را وارد افغانستان نمود. پیکار افغان و انگلیس آغاز یافت امیر شیرعلی تخت
کابل را به پسرش سردار محمد یعقوب گذاشت که با انگلیس معاهده
گندمک را امضا کرد.

این معاهده هر چند در ظاهر صلح مؤقت را سبب شد اما مورد تایید مردم
قرار نگرفت و علیه آن شورش‌ها آغاز یافت. محمدجانخان وردک و ملا
دین محمد معروف به ملامشک عالم در بسیج کردن و رهبری قشون ملی
جهد فراوان کردند. به پاسخ تلاش‌های آزادی‌خواهانه مردم ما دولت
برتانیه جنرال روبرتس را با قوای قهاری به افغانستان فرستاد که تا بالاحصار
هزاران مرد و زن این خاک با سر و سینه راهش را سد می کردند.

در سال (۱۸۸۰) انگلیس‌ها بر غزنی مسلط شدند و هزاران رزم‌آور مسلح
با تبر را که بارها قشون منظم انگلیس را شکست داده بودند، از تیغ
کشیدند. انگلیس‌ها یعقوب‌خان را از تخت فرود آوردند و امیر عبدالرحمن

^۱ افغانستان از نشرات آریانا دائرة المعارف، سال ۱۳۳۴ - ص ۳۴۵

را که از ماورا النهر آمده بود، به پادشاهی افغانستان پذیرفتند و معاهده‌ی با وی امضا کردند.

دربارهٔ یکی از نبردهای مردم با دشمن آزادی‌شان در حومهٔ شهر کابل مؤلف عین‌الوقایع می‌نویسد که چگونه سپاه پی‌راهبری و سلاح کافی با توپ و تفنگ انگلیس می‌جنگیدند تا آنکه از تپه بالا رفته در صف انگلیس‌ها شکست آوردند و می‌نویسد که چگونه زنان با مشک‌های آب در میان‌شان دلیرانه خدمت می‌کردند. از چهار صد زن، هشتاد و سه نفر در آن روز کشته شد و جنگاوران افغان بعد از شش ساعت جنگ آسمایی را گرفتند و انگلیس‌ها را راندند.^۱ این گفته بهترین سند آنست که هر وجب این خاک با خون هزاران زن و مرد آزاد شده است و بهترین گواهی فداکاری زنان جامعه ماست و به بهترین وجهی نشان می‌دهد که جنگ‌های افغان و انگلیس در عمق جامعه مشتعل می‌شد و هیچ گروهی، هیچ قشری و هیچ طبقه‌ی بیرون آتش نمی‌توانست بماند.

محمدغلام غلامی ولد ملا تیمورشاه شاعری از قریه آفتابه‌چی کوهستان حوادث جنگ اول افغان و انگلیس را به نظم کشید و جنگنامه پی برون شاهنامهٔ فردوسی سرود.^۲ کار نظم جنگنامه در سال ۱۲۵۹ (۱۸۴۳) م به پایان رسید و خود شاعر ۴۷ سال بعد از آن یعنی در سال ۱۳۰۹ (۱۸۹۰ م) وفات یافت. سال جنگ‌نامه مصادف بود با بازگشت امیر دوست محمد به کابل و جلوس دوباره او بر اریکهٔ سلطنت.

غلامی اثر خویش را بعد از حمد و نعت با توصیف امیر دوست محمد آغاز می‌کند و عنوان «رهبانی یافتن سردار محمد اکبرخان از بند پادشاه بخارا»

^۱ عین‌الوقایع ص ۱۹۰.

^۲ دربارهٔ درک بهای تاریخی این اثر رجوع شود به مقاله‌های «یک اثر مهم جدید راجع به جنگ‌های اول افغان و انگلیس» و «مميزات جنگنامه مولینا محمدغلام کوهستانی به قلم احمدعلی کهزاد مجله ژوندون شماره‌های دوم و سوم سال پنجم

آخرین عنوان متن چاپی اثر است که در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) از طرف انجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسیده است.^۱

چنانکه از مقدمه احمدعلی کهزاد برمی آید، چاپ کتاب از روی یگانه نسخه بدست آمده، تهیه شده است که از آخر افتادگی داشته است. بنا بر آن با نویسنده مقدمه می توان موافقت کرد که بدون شبیه از تاریخ رهایی سردار محمداکبر خان از بند تا تخت نشینی مجدد امیر دوست محمدخان حوادث زیادی رخ داده است که می توانست بیانگر فصیح قهرمانی های ملی مردم این کشور باشد مگر افسوس که آخرهای کتاب افتاده است و نمی توان درباره آن تا پیدا شدن نسخه پوره کتاب چیزی. گفت استاد کهزاد در مقدمه می نویسد: «شاعر علاوه بر این کتاب غزلیات دیگری هم داشته که برخی از آن در کتاب تحفه شاهنشهی در موزه کابل موجود است.^۲

در («تحفه شاهنشهی»، اشعاری هست از شاعری به تخلص غلام نه «غلامی» و حتی در مواردی که وزن شعر تقاضا می کرده که «غلامی» ذکر شود باز هم شاعر به آوردن کلمه «غلام» اصرار ورزیده است.^۳

بنا بر آن چونکه در بیتها و رباعی های که در حاشیه متن اصلی کتاب نوشته شده شاعر تخلص خود را هم غلامی نوشته است (به قول کهزاد در مقدمه) بی تأمل نمی توان تخلص شاعر را غلامی پذیرفت.

در نسخه بدست آمده نام اثر معلوم نبوده است و حین چاپ با توجه به متن کتاب آنرا «جنگ نامه» نامیده اند. چون در وقت چاپ به سبب خرابی نسخه کلمه ها مصرعها و حتی بعضی بیتها خوانده نشده بجای آن

^۱ مولینا محمدغلام غلامی کوهستانی جنگنامه، مطبعه دولتی. میزان ۱۳۳۶.

^۲ همان اثرص.

^۳ مثلاً در این بیت که به جای «غلامی» «غلاما» گفته شده است. دعای ازدیاد عمر و اقبال غلاما کن به هر دم در همه حال (ص ۲۶۸ - ۲۶۹)

نقطه چینی کرده اند و این وضع در پهلوی آنکه کلماتی غلط چاپ شده و کلماتی هم غلط خوانده شده بحث و قضاوت را بر کتاب غلامی بر اساس متن چاپی موجود دشوار می‌سازد به ویژه آنکه متن اصلی نیز در کتابخانه نسخ خطی کمیته دولتی کلتور دستیاب نشد. بهر حال درباره این اثر ارزنده و مهم تاریخ ادبیات کشور ما با یک نظر تحلیلی می‌توان نکته‌هایی را برشمرد.

با همه پیوستگی حوادث «جنگنامه» شاعر تمایل خاصی دارد که هر حادثه را در قالب قصه‌بی مستقل بیان کند و با ختم آن حادثه پایان قصه را اعلان نماید و باز گاهی با مقدمه و گاهی بی مقدمه حادثه دیگری را شرح دهد.

نمی‌توان گفت که قهرمان عمده جنگنامه چه کسیست. امیر دوست محمد، میر مسجدی خان، سردار محمد اکبر خان، شاه شجاع، و یا هیچکدام. البته سخن از قهرمان عمده نمی‌تواند در میان باشد. بدون قهرمانان مثبت مانند اشخاصی که ذکرشان رفت و قهرمانان منفی مانند لات (مکناتن) برنس (برنز) داکتر ژرارد و غیره در سراسر هنگنامه نقش فعالی دارند و توجه را جلب می‌کنند، اما به نگاهی ژرف پیداست که شاعر در حوادث گوناگون انبوه مردم را در محل آزمایش می‌گذارد و کنش‌ها و واکنش‌های شانرا می‌سنجد و حالات روانی کتله‌ها را در اوضاع خاص نشان می‌دهد. در این سنجش البته تاریخ و معیارهای آن راهنمایی شاعر است. به همان اندازه که شاعر در شرح حوادث از تصرف‌های هنری به نفع تاریخ پرهیز می‌کند و ایکاش که نمی‌کرد و حتی دراماتیزم حوادث را که در دسترس او قرار دارد و مثلاً با کمی دست‌کاری میسر می‌شود با بیان مورخانه نابود می‌کند قهرمانان جنگنامه غلامی هر یک با ضعف و قوت خود و خصوصیت‌های روحی شان تصویر شده اند و آن خصوصیت‌ها را ما بیشتر از واکنش‌های شان در برابر رویدادها درمی‌یابیم. تصاویر ذهنی که از قهرمانان بدست می‌دهد مانند فردوسی با تشبیه آنان به شیر، شیر نر، شیر

ژیان، پیل، پیل دمان، اژدها و غیره صورت می‌گیرد و فراتر از آن از قهرمانان شاهنامه چون رستم و اسفند یار و افراسیاب و سهراب نیز در تصویر قهرمانان کمک می‌جوید. لشکر، بیشتر به کوه یا دریا تشبیه می‌شود. مثلاً در این بیت‌ها:

در آن بزمگه حیدر نامدار
بهر گوشه رو کرد چون اژدهار (ص) (۶۰)
به تنهایی آن حیدر نامور
در آن گله مانند آن شیر نر (ص) (۶۰)
بغرید چون کوس بر پشت پیل
بجنبید لشکر چو دریای نیل (ص) (۵۳)

برون گشت از لشکر شهریار
سواران جرنیلیان سی هزار
ببستند صندوق بر پشت پیل
روان گشت و آنکه چو درای نیل (۸۲)
به سوی قلعه تیز بنهاد رو
بجنبید با لشکری همچو کوه (ص) (۶۳)

مسأله مهم دیگر مسأله مرگ است. مرگ پایان زندگی‌ها نیست بل که آغاز زندگی‌های شکوهمندی برای قهرمانان است. بدین معنی که فقط مرگ است که قهرمان را درین بست‌ها به یاری می‌رسد و آنان را دلیری خارق‌العاده می‌بخشد و دست بدست مرگ است که قهرمان تن به خطرهای بزرگ می‌زند و سلامت بدر می‌روند. مثلاً در جنگ امیر دوست‌محمد و برنز، سردار محمد افضل که عرصه را تنگ می‌بیند روسوی پدر می‌کند.

به شه گفت افضل که ای کامران
نماند کسی در جهان جاودان
از این زندگی مرگ بر تن نکو
که باشیم اینگونه بی آبرو... (ص ۱۹۳)

شاعر چنان در بیان رویدادها سرگرم می‌شود که به محیط قصه‌ها کمتر می‌پردازد و طبیعت که هر چند یکی دو جای به نظر می‌خورد تابع حادثه است و موازی با آن تأثیر حادثه را بر خواننده شدت می‌بخشد: دل شب از کشتگان مستمند می‌شود. شب جامه سیاه به تن می‌کند و به سوگواری می‌نشیند. شب با دل ناامید بر کشتگان می‌گرید و صبح از غم گریبان می‌درد و غیره (ص ۵۹).

تصویر زمان با استعاره و تشبیه پیچیده‌تر صورت می‌گیرد البته با مقایسه شاهنامه فردوسی مانند افتادن آفتابه از بام فلک و برکشیدن خسرو آفتاب کلاوه زرینش را و یا این تصویر دمیدن سپیده:

چو باز سپید سحر در رسید به جنگل دل زاع شب بر درید (ص ۲۶)
غلامی در سرودن جنگنامه سخت زیر تأثیر فردوسی قرار دارد و حتی سخن استاد طوس چون تضمین هم در اثرش راه یافته است و چون توارد هم. مثلاً در جایی می‌گوید:

چه خوش گفت فردوسی نامدار *
که این نکته دارم از او یادگار
«پسر کو ندارد نشان پدر
تو بیگانه خوانش مخوانش پسر» (ص ۶۵)

* این مصرع با مصرعی از سعدی توارد دارد که چه خوش گفت فردوسی پاکزاد...

و در جایی دیگر گاهی که برنز با سردار محمد اکبر سوار بر پیل به دربار امیر دوست محمد می‌رسد برنز بدعای شاه لب می‌گشاید و می‌گوید:

... همه ساله بخت تو فیروز باد
همه وقت روز تو نوروز باد
به تو هر که کج بازد اندر زمان
شود خوار و زار و شکسته روان (ص ۱۵)

در شاهنامه فردوسی گاهی که رستم و اسفندیار در کنار هیرمند ملاقات می‌کنند رستم در پایان سخن‌ها اسفندیار را دعا می‌کند:

همه ساله بخت تو پیروز باد
شبان سیه بر تو نوروز باد^۱

چون جنگ‌ها و جنگ‌افزارها نو است استعاره‌ها و تشبیه‌های تازه در جنگ‌نامه غلامی دیده می‌شود که در حماسه‌های کهن جستجو شده نمی‌تواند و شاعر با بیان بی‌تکلف و روان چنان به سرعت رویدادها را حکایه می‌کند که خواننده تا پایان در عمق حوادث می‌ماند. برای مثال این گفته‌ها وصف یکی از صحنه‌های جنگ را از حماسه غلامی نقل می‌کنیم:

... بدین گفته یکبار همه سرکشان
زدند دست در مار آتش فشان
برآمد فغان از دهان تفنگ
بجوشید در کام دریا نهنگ
وزان سوی هم خیل نصرانیان
فگندند آتش هم اندر جهان

^۱ فردوسی شاهنامه متن انتقادی جلد ششم، مسکو: ۱۹۶۷، ص ۲۴۶

سراسر سیه شد جهان همچو دود
برآمد فغان‌ها به چرخ کبود
وزان پس ببارید غمباره غم
وزو نامداران کشیدی الم
بغرید غرابه در روز کین
چو سیماب لرزید روی زمین
همی خشت بر خشت برج حصار
بیفگند آن اثر در پر شرار
چو نزدیک دیوار نصرانیان
رسیدند با لشکر بیکران
وزان سوی هم نامداران جنگ
زدندی به تیر و به خشت و به سنگ
ولی کافران رو نبرتاftند
که دیوار بر پنجه بشگافتند
چنان می‌زدند سرکشان از درون
که شد خندق قلعه پر موج خون
بسی خیل نصرانیان کشته شد
که این دوره قلعه چون پشته شد
از آن فوج کسی زنده يك تن نماند
فلك بر یلان آفرین‌ها بخواند
همی توپ یکدم نبودی قرار
ببارید تیر همچو ابر بهار
چو برنس مرین کار را دید سخت
بلرزید برسان برگ درخت
بگفتا که تا یاد دارم بکین
نشورید با ما کس اندر زمین

همی ریش بر کند و بر باد داد
یکی حيله اش آندم آمد بباد... (ص ۱۱۶)

تشبیه تفنگ به مار آتش‌فشان و تشبیه توپ به اژدر پرشرار و تشبیه میدان کارزار به سیماب از تازه‌های این اثر در زمینه زبان است و مانند این تشبیهاتی دیگر نیز دارد.

غلامی در کاربرد کلمات گفتاری تردیدی ندارد و هر گاه که لازم افتد بجای زهر، زار و بجای شهر، شار استعمال می‌کند و ناشر جنگنامه با تأسف بدون توجه به این خصوصیت سخن غلامی در جایی «زار» را «زهر» ساخته که بیت چنین شده است:

کسی کو همی میرد از دست زهر
پس از مرگش تریاک ناید بکار (ص ۶۱)

و «شار» در بیت‌های زیادی آمده است چون این بیت‌ها از صفحه ۶۲:

که در سیدآباد دارند قرار
بدل دارند آیین یغمای شار...

بدان سان گذشتند ز پهلوی شار
که آگه نشه کس از آن گیر و دار...

کنون تا بکی داری اینجا قرار
بباید که پویان شوی سوی شار...

غلامی شاعر جنگ‌نامه بیشتر به معنای امروزی کلمه هنرمند است. بیشتر تکیه به احساس خود می‌کند هم در توصیف اشخاص و اشیا و هم در تصویر حوادث و درگزینش کلمات و استعمال زبان کمتر به ارزش‌های

ادبیات قدیم پابند است و اما در مجموع از نظر هنری در کار خود پیشرفت زیادی ندارد به توصیف‌های مشخص و دقیق تازه زیاد دست نمی‌یابد. تصویر صحنه‌ها اکثر با وسایل تصویر متداول یعنی استعاره و تشبیه مروج در آثار حماسی قدیم صورت می‌گیرد. خواننده کمتر به دنیای ذهن قهرمانان راه می‌یابد و شاعر پهلوهای نمایشی حوادث را فرو می‌گذارد و قربانی بیان تاریخ نگاری ساده می‌سازد.

یکسال بعد از جنگنامه غلامی، ملا حمیدالله حمید کشمیری پسر مولوی حمایت‌الله نیز حوادث نخستین پیکارهای افغان و انگلیس را به نظم کشید و با نظر داشت اهمیت سیمای سردار محمداکبر در آن حوادث کتابش را «اکبر نامه» نامید.

حمید در قرن هژدهم میلادی تولد یافته در سال ۱۲۶۴ ه.ق (۱۸۴۷-۴۸)^۱ از جهان رفته است. آثار منظوم او عبارتست از اکبرنامه، شکرستان، چاینامه و بی‌بوجنامه و از آثار منشور حمید دستور العمل و ناپرسان نامه را تذکره نویسان نام برده اند.^۲

حمید چنانکه در سر آغاز اکبرنامه می‌نویسد تصمیم داشت که کارنامه‌های سردار محمداکبر را طوری به شعر بیاورد که مردم بدانند سخنوری در زبان دری با سعدی و حافظ و فردوسی پایان نیافته و خریداری اگر سراغ شود شاعر توانا امروز هم هست و شعر خوب امروز هم سروده می‌شود و بنا بر آن قصه‌های آن جنگ‌ها را از اشخاص مختلف که باشند آن نبردگاه‌ها

^۱ دکتر گ. ل. تیکو در پارسی سرایان کشمیر تاریخ وفات او را ۱۸۴۸ قید کرده است. چاپ تهران ص ۱۶۲.

^۲ سید حسام‌الدین راشدی. تذکره الشعراء کشمیر - ۱۶۷۹ ص ۲۵۱. دکتور گ. ل. تیکو، پارسی سرایان کشمیر - ۱۳۴۲ ص ۱۶۲.

بوده اند شنیده و روایت‌ها را پهلوی هم گذاشته بر درست‌ترین روایت‌ها و اقوال مؤکد منظومه اش را بنا کرده است.

...پرسیدم از مردم هوشیار
که بودند باشنده آن دیار
در اخبار بود اختلاف کلام
بهم داده تطبیق گفتم تمام
من از خود جز آرایش بزم خویش
نگفتم در این قصه يك نکته بیش^۱
روایت چنین کرد آن راویه
که آنروز بود اندر آن‌هاویه (ص ۱۶۲)

و مخصوصاً در میان راویان حمید کسانی هم بوده اند که چشم دیده‌های خود را قصه کرده اند و این اطلاعات دقیق و مشخص سبب آن شده است که رویدادهای تاریخی واقعینانه بیان شده و شیوه بیان نیز با تشریح جزئیات و خصوصیت‌های ارزشناك صحنه‌ها و اشخاص رنگ داستان پردازی واقعی را بگیرد. از نام اثر برمی‌آید که سراسر منظومه ستایش‌نامه رزم‌ها و دلیری‌های اکبر باشد و شاعر شاید پیش از آنکه دست بکار شود چنان عزمی داشته است؛ اما اسناد دقیق و باور کردنی و درست که توسط اشخاص آگاه و گاهی شاهد حوادث در اختیار حمید گذاشته شده است او را بیشتر شیفته حقایق تاریخی ساخته است تا سیمای اکبر یا کس دیگر. در این منظومه شخصیت‌ها چنانکه از آزمایش تاریخ برآمده اند؛ تصویر می‌شوند. پایداری و استقامت شان سربازی‌های شان و در مواردی لغزش‌ها و خطاهای شان همه صادقانه و صمیمانه تجسم می‌یابد و حمید به نفع هیچکس از اظهار حقیقت چشم نمی‌پوشد. اکبرنامه به قول خود حمید

^۱ حمید کشمیری اکبر نامه. کابل ۱۳۳۰ ص ۲۳۶

در سال ۱۲۶۰ تمام شده و شاعر در يك سال آنرا سروده است.

حمید کتاب خود را با فرار شاه شجاع الملک به لودیانه و رسیدن تخت کابل به امیر دوست محمد شروع می کند.

تیمورشاه درانی در سال ۱۲۰۷ وفات یافت و ۳۷ فرزند بعد از خود گذاشت که ۲۴ آن پسر بودند. بعد از تیمورشاه، زمانشاه پادشاه شد. زمانشاه برای اتحاد ملت لازم دید که نفوذ سران قوم را از میان بردارد و به تحریک يك تن از متنفذان، رؤسای قبیله های مختلف، برادر زمانشاه، شهزاده شجاع را علیه او تقویه کردند. زمانشاه فرمان اعدام تمام رؤسای قبایل را صادر کرد. فتح خان پسر پاینده خان از حصار قندهار فرار کرد و در گرشک با دیگر برادران خود پیوست و محمود را که در آنوقت در ایران بسر می برد برضد زمانشاه سلاح انتقام ساخت و محمود به سرلشکری فتح خان کابل را فتح کرد. زمانشاه به جلال آبا دگریخت و به قلعه عاشق شنواری پناهنده شد که در همانجا به امر محمود کورش کردند.

شهزاده شجاع در پشاور از کور شدن برادر تنی خویش خبر شده به سوی کابل لشکر کشید. بر کابل دست یافت و محمود را زندانی کرد و بر خودشاه شجاع الملک لقب گذاشت.

محمود از زندان رهایی یافت و به یاری فتح خان عرصه را بر شاه شجاع الملک تنگ ساخت تا آنکه به کوهستان ختک متواری شد و شاه محمود بار دیگر بر تخت کابل دست یافت.

بعد از شماری رویدادها مانند کور شدن فتح خان در هرات و کشته شدن او به دست محمود و جلوس دوست محمد بر تخت سلطنت کابل انگلیس ها شاه شجاع الملک را که در بند بسر می برد به تسخیر سلطنت کابل تشجیع کردند و در سال ۱۸۳۹ قوای انگلیسی با هجوم وحشتناکی بر خاک افغانستان شاه شجاع را به بالاحصار کابل آوردند. نخستین جنگ های

افغانان و انگلیس‌ها از همان تاریخ آغاز می‌یابد.

چنانکه پیشتر اشاره کردیم در اکبرنامه حمید کشمیری تاریخ بر منطق راستین خود استوار است یعنی گرداننده چرخ رویدادهای تاریخی کتله‌های مردم اند نه فلان شاه و شاهزاده. حمید کشمیری با نبوغ هنری به این کشف ارزنده راه برده است و در اکبرنامه شخصیت‌ها هر کدام جای خود را دارند و به اندازه نقش تاریخی شان بها گذاری می‌شوند.

قهرمان همیشه پیروز نیست، همیشه دستش بالا نیست و همیشه تیرش به هدف نمی‌خورد، تزلزل و شکست و اشتباه و ضعف هم دارد روپن تنی در اکبرنامه دید نمی‌شود شکست با همه دلایلش و پیروزی با همه دلایلش استادانه تصویر می‌شود.

زمانی که امیر دوست محمد از زندان نصرالله خان امیر بخارا فرار کرد و تا کوهستان افغانستان خود را رساند و بعد از نبرد ناکامی که به کمک مردم خلم با انگلیس‌ها انجام داد، با نومیادی افراد باقیمانده سپاه را مرخص کرد. در سیغان سران کوهستان نزدش آمدند و از بیداد انگلیس‌ها شکایت کردند و از دوست محمد خواستند که به جهاد کمر ببندد. گفتند که نیروی مصمم و یکپارچه مردم که دیگر از آزار فرنگی به ستوه آمده اند پیروزی را ضمانت خواهد کرد.

امیر دوست محمد را سران مردم قوت قلب بخشیدند و در صف نخستین نبرد قرار دادند. تصویری که حمید از دوست محمد خان و سران مردم کوهستان می‌نگارد، در خور توجه است:

...چو بنمود چندی به سیغان مقر

کهستانیان را رسید این خبر

همه سروران حد کوهسار

چه از بوم نجرو چه از چاریکار

برفتند و رفتند چون دادخواه
شکایت ز جور فرنگی و شاه:
«بگفتندش ای میرکشور کشای
بنامت سزد وصف ظل خدای
جهان آفرین تا دم نفخ صور
نسازد ز ما هرگز این سایه دور
چه گویم بر ما فرنگی چه کرد
شجاع دوروی از دورنگی چه کرد
ز حد جور و بیداد را داد داد
همه خاک این شهر برباد داد
بدیدیم از حد ستمگاری پی
خدارا بما باز کن یاری پی»
بگفت: «ای بزرگان روشن قیاس
نبرد آزمایشان دشمن شناس
چه خیزد ز دستم که یاری کنم
بدست تهی مایه داری کنم
من از بیم دشمن به کهسارها
چو شیران بجویم بن غارها
کجا زور سرپنجه ام تارها
کنم دیگری از دم ازدها
همه کابل و هند و سند و فرنگ
بکین خواهی من کمر بسته تنگ
کجا طاقتم تا به تنها تنی
ببندم کمر بر سر دشمنی
از آنها نترسم چنان و قت کار
که از مردم کابل و قندهار

اگر شیر نر گرگ را خون کند
و لیکن به همجنس خود چون کند»
بگفتندش: ای سرور نامدار
از این غم دل خویش در هم مدار
که افغان زما بیش دل خسته اند
به جنگ فرنگی کمر بسته اند
از اینجا ز دست تو خنوبک زدن
وزان‌ها پی رزم طنوبک زدن
مخالف بما بس نخواهد شدن
مددگار او کس نخواهد شدن
که هر کس ز زنبور خوردست نیش
رسیدست هر یک به پاداش خویش
هراسی ز جنگ فرنگی مدار
که زن نیست شایسته کارزار
برو به فنی شیرگیری کنند
چه امکان که با ما دلیری کنند
تو بر جنگ کن اسپ را تنگ تنگ
دگر ما و میدان و فوج فرنگ
کمر کرده و در تماشا نشین
نبرد هنر بران و ببران ببین
چو تازیم یکبارگی باری
بسازیم زانگونه خونخواری
که دشمن همه جامه در خون زند
چو خرچنگ در قعر دریا خزند...

و زمانی که به سرکردگی محمدزمان خان بارکزایی عده پی از آزادی خواهان
برنز را کشتند و هنوز می‌اندیشیدند که چگونه به غله‌خانه سرکاری دست

یابند تا غازیان نیروگیرند و سپاه دشمن در گرسنگی بیچاره شود که خبر قتل
برنز در شهر شهره شد و مردم با انبان و جوال به سوی غله‌خانه یورش
بردند. هر چند پیروزی دست نداد؛ اما برای سران قشون ملی آزمایش
پرثمری بود که از آن استفاده عظیم کردند، دانستند که غله‌خانه با قوای
مجهری پاسبانی می‌شود و یگانه راه دست یافتن به آن منفجر کردن یکی از
دروازه هاست با نقب. و همان بود که از علی نقاب کمک خواستند و او هم
این کار را با کامیابی انجام داد.

حمید می‌نویسد:

شنیدیم که گردان کابل زمین
چو کشتند برنس به شمشیر کین
برستند از دشمن بد گهر
بیفتاد در دست شان سیم و زر
ز کم یابی غله و قحط نان
همه کس نظر داشت بر غله‌دان
بزرگان دین پرور و نامور
در اندیشه بودند با همدگر
که بر غله‌دان حمله‌ی آوریم
به نیروی مردی به یغما بریم
که تا غازیان را درین ترکتاز
مهیا بود توشه و برگ و ساز
اگر قحط افتد به فوج فرنگ
بیابند از روزی تنگ تنگ
هنوز آن بزرگان به تدبیر کار
که این ماجرا شهره شد در دیار

به یکبار شد ازدحام عوام
بجوش آمده برزن و کوی و بام
چپ و راست نادیده رفتند پیش
نه آگه که هست اندرین نوش نیش
بخود هر یکی داشت خیک و جوال
بامید یغمای مال و منال
چو نزدیک رفتند از غله‌دان
زد از دور بندوق و شاهین فغان
که ای شوخ چشمان بمانید پس
که هست اندرین خانه هم نیز کس
خبردار شد لات مغرور و مست
که بر غله‌دان دشمن آورد دست
ز ترکی سپاهان جنگی سوار
فرستاد شمشیرزن یک هزار
همه غرق آهن ز پا تا به سر
سلحشور و پرزور چون شیر نر
چو سیلاب جوشان، خروشان چو ابر
چو تندر غریوان، شتابان چو ببر
سوی اهل کابل نهادند روی
بگردون شد از مرد و زن‌های و هوی... (ص ۱۵۰)

جنگ‌هایی که در تاریخ به نام نخستین جنگ افغان و انگلیس یاد می‌شود در واقع به همت و سربازی مردم شهر و ده که گاهی رهبری منظمی داشته اند و گاهی نه به پیروزی انجامیده است و همین جمعیت‌های پراکنده ضریه‌های اصلی و اساسی را بر پیکر دشمن وارد کرده اند.

یکی از صحنه‌های جالب و گرم در کتاب حمید جنگ زنان و مردان و اهل

بازار شهر کابل است با قشون دوازده هزار نفری انگلیس که به امر ملک شریف از بالاحصار به شهر سرازیر شده بودند. حمید آن نبرد جا نسوز را که به پیروزی و سرافرازی شهریان کابل انجامیده است چنین تصویر می‌کند:

... چو لشکر به بازار کابل تمام
درآمد برآمد خروش عوام
زن و مرد پیر و جوان سو به سوی
ستادند بر برزن و بام و کوی
هیز بران کابل پس و پیش راه
گرفتند بر لشکر کینه‌خواه
نمودند در کوچۀ تنگ بند
ز بام و در غرفه‌های بلند
بهر کس فتاد آنچه در دم بدست
بفرق سر خصم سرکش شکست
نهبانی غزالان نخچیر گیر
که گاهی شکاری زدندی به تیر
در آن جنگ آشفته چون ماده شیر
ز بالا ندیدند بالا و زیر
ز هر روزن و برزن و پیش طاق
برآمد صدای تراقا تراق
یکی را به سر کاسه‌پی از هوا
بیفتاد و شد کاسه سر جدا
یکی خمره گاو دوشه به دست
بر آورد و بر فرق دشمن شکست
دگر را شکستند شکستند بر سر سبو
که شد حلقه اش راست اندر گلو

تو گفתי که در گردن آن عنود
شد از آسمان طوق لعنت فرود
یکی را بیفتاد طشتی ز بام
فتادش به سر طشت و طشتش ز بام
یکی را بسر آب جوشان فتاد
دگرگشت از نار سوزان به باد
چو سودایان اهل بازارها
به جنگ و جدل با خریدارها
ز سودا که دربار خود داشتند
کسی بی دم نقد نگذاشتند
دکاندار گردی ز کین بفراشت
نمک سنگ و سنگی که در پیش داشت
چو سنگ فلاخن به میزان نهاد
بیفگند بر دشمن بدنهاد
بین بازی گردش روزگار
که چون سنگ شد رایج آن دیار
عجب هج و مرجی که از مرد وزن
نمی گفت کسی جز بگیر و بزن
چنان رونقی یافته کار مرگ
که بازار گردید بازار مرگ
دلبران کابل چو شیران مست
بغل بر کشوده برآورده دست
به بندوق و شاهین و تیغ و تبر
جهان را نمودند زیر و زبر
تفنگ آنچنان زد بلا را صلا
که کابل شده وادی کربلا

به مردم چنان تیغ شد جان گسل
که از رحم شد گوله را نرم دل
تفنگ آمد از خشم ز انسان بجوش
که نارش برون آمد از راه گوش
چنان شعله زد شوره در سرکشی
که شد کره خاک هم آتشی
هواگیر شد دود همچون سحاب
که شد اندران ناپدید آفتاب
ازان ابر بارید باران مرگ
حبابش سر و نیم سرها و ترک
سپاه فرنگ اندران جای تنگ
چو صیدی گرفتار در پا نهنگ
ز جان دست شسته به جنگ و نبرد
به مقدور خود هیچکس کم نکرد
و لیکن چو بود آسمان و زمین
بر آنها کمر بسته خشم و کین
بدیدند کوتاه دسته ستیز
نهادند ناچار رو در گریز... (ص ۱۴۷ - ۱۴۹)

گردنکشان اکبرنامه که صحنه‌های باشکوهی از نبرد تن به تن شانرا حمید هنرمندانه تصویر کرده است عبارت اند از سردار غلام حیدر، سردار محمدافضل، عبدالله خان اچکزایی، شمس‌الدین خان پسر سردار درمحمد خان برادر امیر دوست‌محمد، تاج‌محمد خان، عارف کشمیری و امیر دوست‌محمد و خود محمداکبر خان.

محمداکبر خان در نبرد با هریسنگ که ناشناخته او را می‌کشد و در جنگ تن به تن باتن میجر یا مکناتن که او را هم به قتل می‌رساند چون پهلوان

حماسه‌ها تصویر می‌شود؛ اما در این حماسه اکبر و رزم‌هایش هرگز به شکوهمندی و در درخشانی سیمای غلام‌حیدر خان در جنگ غزنی نیست. عارف کشمیری پرخاشگر پره‌نر در جنگ با سپاه پانزده هزار نفری لات و با سردار محمدافضل خان که حمید سردار یلانش می‌نامد در جنگ با کانلی در کوهستان برابری کرده نمی‌تواند. در جنگ هریسنگ که افضل خان داد مردانگی می‌داد، جهان‌گل خان ناصری درین جنگ با اکبرخان خیلی یاری کرد. حمید موضوع را چنین حکایت می‌کند:

و زان سوی اکبر در آن رستخیز
دو دل بود در فکر جنگ و گریز
یکی را سر از تن جدا ساختی
بدیگر کس از پا در انداختی
یکی را تیانچه چنان زد بجوش
که مغزش برون آمد از راه گوش
هژبر افگنی جانگل نام او
بدو گفت: «ای سرور نامجو!
در نگ آر مگریز ناکرده جنگ
مزن سنگ بر شیشه نام و ننگ
ره سخت پیش است و دشمن ز پس
نماند ز ما در جهان زنده کس
بفرض محال ار بروز حیات
ازین ورطه باشد مقدر نجات
ولی پیش مردان به وقت عتاب
چه گویم از شرمساری جواب
نکو گفت رستم که مردن به جنگ
بسی بهتر از زندگانی به ننگ

چو پرسد چه گویی جواب پدر
 نظر دورتر کن ز سستی گذر
 به این سردی و گردی و جست و خیز
 تو شیری، نزیبید ز شیران گریز
 بکن گرم جولان چو مردان مرد
 تگ آور مخالف برآور بگرد
 ازین گفتن آن پشت بر کرده شیر
 شد ایستاده با سی سوار دلیر
 بیکبارگی یارگی تیز کرد
 بجولانگری گرم مهمیز کرد... (ص ۴۵ و ۴۶)

گفتیم که داشتن آگاهی دقیق از جریان حوادث حمید را کمک کرده است تا نقش مردم را در تعیین فرجام رویدادها دریابد و شخصیت‌ها را درست و دقیق بها گذاری کند و صداقت هنریش در سراسر این حماسه ملی پی‌خدا شده بماند. در پهلوی آن این آشنایی نزدیک با موضوع در شیوه داستان سرایی حمید، در شرح حوادث و تصویر نگاری صحنه‌ها و اشخاص نیز تا ثیر کرد. و بیشتر او را براه داستان پردازان واقع‌گرای برده است و چه زیبا بود که این شیوه توجه دیگران را نیز جلب می‌کرد و در ادبیات ما راهی برای خودش می‌گشود. مثلاً در توصیف جنگ تن به تن دوست محمد با داکتری از (از اردوی کانلی) این بیت‌ها را در اکبرنامه می‌خوانیم:

... به تندی چو برق و به تیزی چو تیر
 بیاورد حمله بسوی امیر
 ز بس خشم دندان بهم بر زنان
 به خاک از دم آتشین در زنان
 بروتش ز گوش از سرکین شده
 جبینش چو کیمخت پُر چین شده

امیر دلاور تگاور جهانند
چو آب روان سوی آتش براند
سر ریش در زیر دندان گرفت
بکف تیغ چون برق رخشان گرفت
به سبلت چو شیر ژیان تاب داد
ز خون عدو تیغ را آب داد.... (ص ۱۲۲)

حمید کشمیری تمام جزئیات صحنه را توصیف نمی‌کند؛ بل که به روش بعضی داستان پردازان واقع‌گرای به یکی دو خصوصیت صحنه یا حالت را شخص اشاره می‌کند. یکی دو خصوصیت مهم که خواننده را کمک می‌کند تا تمام صحنه، حالت یا شخصی را به اتکای تجارب شخص تصور کند، مانند بهم خوردن دندان‌ها، چین جبین و بروت‌های داکتر که از گوش‌هایش نیز فراتر سر کشیده و حرکت امیر گاه حمله یعنی زیر دندان گرفتن ریش که برای مرد شرقی با ریش دراز هنگام غضب یا آغاز کار مهمی حرکتی نمونه‌وار و اصطلاح تیبیک است و تاب دادن بروت نیز مانند آن در تخیل کردن صورت ظاهری و حتی حالت درونی قهرمان خواننده را یاری می‌کند. و نیز در جای دیگر مثلاً لشکر شهزاده شاهپور برادر فتح جنگ و محمد زمانخان بارکزی را که در دشت مرنجان رو بروی هم صف کشیده اند. در سه بیت چنین توصیف می‌کند:

سپاه محمدزمان شش هزار،
سه چندان ز شهزاده نامدار
مقابل ستادند با هم به جنگ
هوا را گذرگاه کردند تنگ
سر ریش بر ناف و اطراف دوش
ده انگشت سبلت برون‌تر ز گوش (ص ۲۱۴)

که این چند خصوصیت يك چند و سه چند بودن تعداد سپاهیان، فشرده‌گی صفوف و ریش‌های انبوه درازشان با سبیل‌های که از گوش ده انگشت بیرون زده است اگر با جنگ افزارها و جامه‌های جنگ که بار بار ذکر شان در گذشته رفته است و خواننده در خاطر دارد بکار تجسم صحنه گرفته شود تصویر روشن و مشخصی به خواننده می‌دهد. تصویری که کمک می‌کند تا خواننده تمام جنب و جوش حوادث را تصور کند و حتی سمت انکشاف حوادث را نیز حدس بزند.

«لات» برنز و دیگر فرماندهان اردوی انگلیس، شجاع، محمود، جوانشیر و ملک، سیماهای منفی اکبرنامه اند. تاریخ تعیین کننده است که نقش چه کسی مثبت و نقش چه کسی منفی بوده است. اشخاص به معیار نفع کشور و مردم سنجیده می‌شوند.

محمود خان از قوم جوانشیر به تحرك و تطمیع شاه شجاع حاضر شد که دروازه حصار غزنی را منفجر سازد و ملک نیز با وی متحد شد. گاهی که غلام‌حیدر خان از نبردگاه جهت دم‌راستی به حصار برگشت. یکی از دروازه‌ها منفجر شد و دشمن در داخل حصار هجوم آورد. غلام‌حیدر خان تن تنها با هزاران نفر داخل پیکار شد تا آنکه به امر شاه شجاع با کمندها او را گرفتند و کشان کشان نزد شجاع بردند. قضاوت حمید درباره محمودخان چنین است:

دو محمود بین کز یکی غزنو اند
چسان خوانده هر يك به وضعی شوند
یکی را ز روی وفا بر عوام
برحمت همه خلق گیرند نام
دگر شد به مولای خود بیوفا
بود تا ابد لعنتش در قفا... (ص ۹۳ و ۹۴)

توصیف کرکترها بیشتر به سخن خود شاعر و توسط کنش و واکنش خود کرکترها در حالات و رویدادهای مختلف صورت می‌گیرد و گاهی از زبان یک کرکتر و با قضاوت او تصویر کرکتری دیگر کشیده می‌شود، مثل اینکه دوست محمدخان در پيامی که به اکبر می‌فرستد می‌گوید:

که غزنین شجاع ستمگر گرفت
به تلبیس محمود حیدر گرفت
ز آتش بسی خانه بر باد کرد
کنون روسوی سیدآباد کرد... (ص ۹۴)

کرکتر شجاع در جاهای مختلف با زبان دیگر قهرمانان توصیف شده است و مفصل‌ترین آن حرف‌های شجاع الدوله پسر محمدزمان خان بارکنزاییست. شبانگاه که شاه شجاع‌الملک پنهانی با پالکی به بالاحصار برمی‌گشت شجاع‌الدوله سر راهش را گرفت و به پاسخ تحقیری که از شجاع شنیده بود با کنایه‌های تلخ فهماند که قصد خونینی دارد. پاسبانان شجاع را کمک کردند که فرار نمایند؛ اما از تیغ دسته شجاع‌الدوله جان به سلامت نبردند. شجاع‌الدوله، شاه شجاع را که از پالکی بیرون جهیده بود، در میان جوی آب یافت، در حالیکه برق تیغ بالای سر شاه شجاع قرار دارد چنین صحبت پر احساس و دردناک و تلخی میان دو حریف می‌رود:

بگفتش که ای شیر شوریده سر
چه کردم که بستی بخونم کمر
چه صحبت بیاری دران گیر و دار
که پرسد ز خون منت کردگار
که کشتم ترا تا بخون ریزیم
ز خونش بدامن درآویزیم
چو خود گرزنی بر سر ماه تیغ
نشاید زدن بر سر شاه تیغ

خدا یاد کن بگذر از کین من
فرامش مکن حق دیرین من
شجاعش بگفت ای ستمکاره کیش
تو کی شاه بودی که خوانی به خویش
تو بومی که بودت ز شاهی خطاب
شد این بوم از ظل شومت خراب
سیه مست چون فیل جنگی شدی
مددگار فوج فرنگی شدی
خرابی به غزنین و کابل رسید
به هر خانه دست تطاول رسید
چو این گفت تیغش چنان زد به فرق
که در خون خود شد در آن جوی غرق (ص ۲۰۶)

در میان تصاویر قهرمانان اکبرنامه مخصوصاً قهرمانان منفی اثر، بعضی
تصویرهای خنده‌آور وجود دارد که برجسته‌ترین آنها این دو تصویر از دو
سپاهی فرنگیست در نبردی که دوست محمد خان با داکتر کرده است:

بیامد دگر تندروی چو یار
بقامت چو مار و به حمرت چو نار
چنان بینیش بود در چشم شور
که تابوت اندر میان دو گور
دهانش چو گور پر از ترس و بیم
ز دندان پر از استخوان رمیم
تنش کوه الوند گردن چو میل
غلام بناگوش او گوش پیل
لبانش لبچه دهن چون مغاک
چو آواز خر نعره اش هولناک... (ص ۱۲۳)

و تصویر دیگر چنین است:

رسید از پشش زشت روی دگر
بجای کله داده طشتی بسر
سراسر برش از برص داغ داغ
دریده دهن تا گلویش چو زاغ
وجودش چو بوزینگان پرز روی
ز زنگار چشمش ز شنجرف روی
دو سوراخ بینیش چاه سیاه
که از اندرون رسته دارد گیاه
امیر از غضب نعره چون شیر زد
روان بر سرش رفته شمشیر زد
فرنگی بیاورد بر سر سپر
به عیاری از پس بدزدید سر... (۱۲۴)

این تصاویر در واقع هجونا‌مه‌هاییست از قهرمانان منفی در پهلوی آن شکل دیگر تصاویر طنزآمیز در اکبرنامه کارتونها‌ی ساده‌بیبست با چند خط که يك قهرمان از دیگری می‌کشد. نمونه‌های آنرا در نامه هریسنگ به امیر دوست‌محمد و جواب دوست‌محمد به هریسنگ می‌یابیم و مانند آنها را در شاهنامه فردوسی در نبرد رستم و اسفندیار نیز می‌توان یافت. این کارتونها نیشخندهاییست که در پهلوی حرف‌های نرم و مسالمت‌آمیز قهرمانان فروتن خشم و تهدید و توصیف‌های داغ از نبردهای خونین حماسه را از نگاه احساس و لحن غنی می‌سازد و چون نسیم گوارایی در فضای گرم و شکوهمند جنگ‌ها می‌سوزد. در دل پذیرساختن فضای حوادث اکبرنامه تأثیر چنین کارتونها که شمار شان اندك است با خوانش دقیق محسوس می‌شود. مثلاً زمانی که مردم کابل بعد از کشتن برنز به خزانه حمله کردند و با افروختن توده گاه آنرا آتش زدند. حمید دود و آتش سوزی را تصویر می‌کند و با يك خط تصویر خنده‌آوری از شاه نیز می‌کشد که از

نظر موقوف شاه در آن حالت بر علاوه تنوع بخشیدن به فضای قصه اهمیت دارد:

چنان گشت زان گاه آتش بلند
که دودش به کیوان رسانده کمند
چنان دود شد منتشر هر کنار
که شه عطسه می زد ز بالا حصار... (ص ۱۴۶)

حمید در پایان هر حکایت به شیوه اکثر داستان پردازان ادب کهن دری به ساقی خطاب می کند و اما به جای شراب چای می خواهد. این «چاینامه» های حمید، اگر بتوان چنان تعبیری را بکار برد برای يك مجلس قصه خوانی شرقی مناسب تر است تا ساقی نامه های قدیم و این نکته هم از نوآوری های پسندیده و ارزشمند است. در اینجا چند بیت از «چاینامه» ها را از نظر می گذرانیم:

بیا ساقی از چای جامی بیار
مرا ده به شکرانه اختصار
که صد داستان در یکی داستان
بیان کردم از گفته راستان
گرت نیست دل خوش ز اجمال من
بیا تا به تفصیل گویم سخن
که تا می شود بر بزرگان پدید
که در هر فن دست دارد حمید (ص ۲۹)

بیا ساقیا آب نوش تو کو
بجوشم زغم چای جوش تو کو
ز شیرین و تلخ آنچه داری بیار
بمحتاج با تلخ و شیرین چه کار (ص ۱۳۰)

بده ساقیا چای یا قوت رنگ
به شکرانه دفع اهل فرنگ
که تا فرخی آیدم در ضمیر
روم تا به کابل رسانم امیر (ص ۲۳۰)

بیا ساقی از چای شیری ایغ
لبالب بده تا شوم تر دماغ
در نگی مکن جای تأخیر نیست
بده تلخ گر مسکه و شیر نیست (ص ۱۵۳)

بده ساقیا جامی از چای نغز
که نیروی تن باشد و قوت مغز (ص ۱۵۹)

در افغانستان تا همین چند سال اخیر هم نقل‌ها در بازارها با بیان داستان‌های حماسی مردم را سرگرم می‌ساختند و همیشه هنگام قصه‌گویی پیاله چایی در دست می‌داشتند و در میانه قصه حلق شانرا ترمی کردند که شاید حمید آرزو داشته است تا روزی بجای قصه‌های امیر حمزه، اکبرنامه او را بر سر بازارها بیان کنند و در پایان هر حکایت چای بخواهند و گلو تر کنند و شاید انگیزه دیگر، پابندی حمید به ارزش‌های دینی است که بجای ساقی‌نامه، چاینامه سروده است. حمید کشمیری شاعریست در فن شاعری استاد و پابند سنن شعر کلاسیک. صناعات ادبی را با مهارت خاصی در شعر بکار می‌برد که واقعاً سخنش را می‌آراید، مثلاً:

خدایا جهاندار اکبر تویی کرم گستر و بنده پرور تویی (ص ۱)

اکبر در بیت بالا هم صفت خداوند است و هم اشاره به سردار محمد اکبر خان یکی از قهرمانان اصلی اکبرنامه و صنعت براعت الاستهلال را حمید

خوش دارد و زیاد از آن کار می‌گیرد. در آغاز «داستان مصاف شجاع‌الملک با مردم قندهار و گریختن کهندل و مهردل با یران» می‌نویسد:

دگر روز چون صبح صادق دمید
شجاع خور از کوه سر برکشید
فگنده سپر مهردل خان ماه
دژ مغربی کرد جای پناه
سیه اندرون حاجی شب گریخت
سواه ستاره به قایم بریخت... (ص ۷۸)

که علاوه بر وصف دمیدن صبح در این بیت‌ها اشاره‌هایی به جریان حوادثی که بعداً اتفاق می‌افتد و اشخاص دخیل وجود دارد. شجاع همان شاه شجاع است و مهردل خان پسر سردار پاینده خان و مراد از حاجی همانا حاجی ولی‌خان مصاحب و وزیر امیر دوست‌محمد خان است. صنعت تجنیس با هنرمندی کم نظیری در اشعار حمید آمده است که شعرش را آب و رنگ می‌دهد، مثلاً در این بیت‌ها:

پس آنکه که بنشینم از دور دست
به آتش کنم گرم از دور دست (۱۳۶)

نشیمن به شهباز زبید بدست
ورش در قفس می‌نشانی بدست (۱۳۶)

به لشکر خبر شد که در شه شهید
شد امشب ز تیغ اجل شه شهید (ص ۲۰۶)

ازین هم مرنج و مرنجان
بیا به لشکر بدشت مرنجان بیا (۳۱۲)

ببین همت عالی شاه باز
که ناخوانده آمد بر شاه باز (۱۷۷)

چو من ساختی روح پاینده شاد
خدا از تو پاینده خوشنود باد (۲۲۷)

جهت تصویر بهتر و پراحساس تر صحنه‌های رزم بیشتر به حوادث شاهنامه فردوسی اشاره می‌شود و این تلمیح‌ها البته برای خواننده‌ی که از شاهنامه باخبر باشد بیشتر معنی دار است در غیر آن در افزایش تأثیر عاطفی صحنه‌ها هیچ کمکی نمی‌نماید. مانند این بیت‌ها:

بیفگند خیلی ز نام آوران
چو رستم میدان‌ها ماوران (ص ۹۰)

بدانسان بیفگند از شست صاف
خدنگ زمین دوز سندان شکاف
که رستم بزد بر سر اشکبوس
و یا بر زریوند قنطال روش ۲۴ و ۲۳

دلبرانه تنها شد اکبر روان
چو رستم بر شاه مازندران (۱۷۷)

چنان رزم کردند با همدگر
به شمشیر و تیر و سنان و سپر
که دیوسپید و تهمتن به جنگ
نمودند با هم دران غار تنگ (ص ۱۲۴)

در بعضی موارد به حوادث شاهنامه مانند غرق شدن فرعون در رود نیل نیز اشاره شده که اندک است.

آخرین نکته قابل یادآوری دربارهٔ اکبرنامه حمید کشمیری فزونی و فراوانی نام‌های پوشاک و افزار جنگ است که فراخنای باخبری حمید را در این زمینه نشان می‌دهد و اگر فراهم شود فرهنگ مفیدی از آن نام‌ها ساخته می‌شود و در اینجا در پایان سخن تعدادی از آنها را بدانصورت که در اکبرنامه آمده است، مثال گونه ذکر می‌کنیم: کوس، شاهین، توپ، تفنگ، طبل، کرنا، شیپور، خرمره، نای ترکی، روینه طاس، شتر ناله، رهکله، شوره، غضبان، غنپاره، منجنیق، غربین، کمان، کمند، عمود، تیغ، تبرزین شش پر، گاو دم، طمانچه یا طماچه، جزایر، بلاغون، خمپاره، بندوق (تفنگ) و چارآینه.

بخش دوم

روشنگری و ادبیات معاصر دری

الف .. نظر کوتاهی بر زمینه‌های رویش ادبیات نو

از نخستین تجاوز مسلحانه انگلیس‌ها به افغانستان (۳۹-۱۸۳۸ میلادی) طرد استعمار و حصول آزادی میهن نیازمند آن بود که شعر به کار نبرد رهایی بخش گرفته شود و بنابر آن جریان معین شعر حماسی و رزی در کنار ادبیات درباری به وجود آمد و آثاری به نام جنگنامه سرایش و نگارش یافت.

بررسی و تحلیل جنگ‌نامه‌های نامداران آن دوره نشان می‌دهد که ظهور شخصیت‌های تاریخی در قبای قهرمانان داستان‌های حماسی و حکایه‌پردازی از رویدادهای تاریخی شاعر و شعر را به واقعیت‌های عینی نزدیک‌تر کرد و جاذبه واقعیت شاعر رسالتمند آن روز را به سنن ادبی کلاسیک و به سنت پرستی بی‌اعتنا و بی‌علاقه ساخت. این گفته چنان تفسیر نخواهد داشت که شعرا همه ارزش‌نماهای ادبی کهن را از مرز ایجادگری برون ریختند؛ بلکه مراد اشاره به تأثیر هدف ادبیات بر ماهیت آنست، یعنی مخصوصاً زبان اشعار به خاطر صف فراخ‌پذیرنده آن به سادگی گرایید و افزار تصویر یعنی استعاره، تشبیه و صحنه‌سازی‌ها بیشتر مشخص گردید. در کنار این دیگرگونی چشمگیر و پراهمیت در قلمرو ادبیات سیمای زندگی نیز با تطور درگیر بود، بدین تفسیر که پدیده‌های فروریزنده نظام مسلط ملاکی در عمق جامعه جوانه می‌زد، تجارت خارجی افغانستان از آغاز سده نهم؛ چنانکه سید جمال‌الدین افغانی مشخص

کرده بود، با بخارا، ایران و هند جاری بود.^۱ پس از نیمه آن سده رشد بیشتر یافت و فراختر گردید.

موهن لال می نویسد: امیر دوست محمد در زمینه بازرگانی طرح‌های تازه ریخت و بدین صورت داد و ستد را بارورتر ساخت.^۲ امیر شیرعلی زیر تأثیر مشوره‌های سید جمال‌الدین افغان در دوره دوم امارت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۶ ه.ق) مطابق (۱۸۶۷. ۱۸۷۸ میلادی) به اصلاحاتی دست زد، بدین تفصیل:

۱. در بخش بازرگانی: به گواهی پژوهشگران زمانش چون فیشر^۳ و سید افغانی امیر شیرعلی بسوی سازماندهی امور تجارت گام‌های استوارتر و فراختر نهاد. با وصف آنکه در زمان فرمانروایی او بدانگونه که سید جمال‌الدین افغانی یادآور می‌شود همواره قافله‌ها را صدای تیر گردنه‌گیران بیمناک می‌داشت و راه‌های تجارتي ناایمن بود.

۲. تنظیم قوه اجرائیه: امیر دوست محمد کمتر مایل بود تا در امور اداره کشور به کسی صلاحیت داده شود. در زمان او به کسی لقب وزیر داده نشده است. با وصف آن در دوره اول امارت او میرزا عبدالسمیع و در دوره دوم عبدالرزاق وزیر او شناخته می‌شدند. سپه سالاری هم به عهده امیر بود و در غیاب او پسرانش صلاحیت سالاری سپاه را داشتند. در دوره اول پادشاهی امیر دوست محمد میرزا سیدحسن مستوفی و رئیس دیوان امیر شناخته می‌شد. در دوره دوم امارت که میرزا عبدالرزاق مستوفی الممالک شناخته شد، کار دیوان استیفا به میرزا محمد حسین پسر میرزا عبدالسمیع

^۱ سید جمال‌الدین افغانی، تتمته البیان فی تاریخ الافغان: ۱۹۰۱ م (عربی) ص ۱۸۴
^۲ موهن لال حیات امیر دوست محمد. لندن ۱۸۴۶ میلادی جلد اول ص ص ۲۳۴-۲۳۵ (انگلیسی)
^۳ فیشر از معاصران امیر شیرعلی است که کتابش در سال ۱۸۷۸ به نام: Afghanistan and central Asian Question در لندن به چاپ رسیده است

گذاشته شده بود و دیگر مامورین عالی رتبه در دوره دوم پادشاهی او اینها اند: میرزا محمد حسن دبیر که شخص شاعر و فاضل بود دفتر پادشاهی را اداره می‌کرد، شاغاسی شیردل بارکزیایی کارهای داخلی دربار و امور داخله را به کف داشت، غلام محمد مختار پوپلزایی در امور عسکری و غیره بحیث مشاور شاه شناخته می‌شد، قاضی عبدالرحمن خان علوم بارکزیایی قاضی القضاات بود و اداره امور عدلیه را در کف داشت.

میر حاجی بن میر واعظ مرحوم نیز قدرت کافی را مالک بود؛ اما امیر به او کافی اعتماد نداشت و سید جمال‌الدین افغانی که مربی شهزاده محمداعظم و در دربار منسلک و در سفر هرات همراه امیر بود. فرامرز جرنیل در لشکر عنوان داشت.^۱

امیر شیرعلی با پایه گذاری هیأت وزرا به اسلوب عصری قوه اجرائیه دولت خود را استواری بخشید. بدین تفصیل که مطابق روایت شمس‌النهار روز دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹۰ شش تن را به کار وزارت گماشت چنانکه در شمس‌النهار می‌خوانیم: «سیادت پناه سید نورمحمدشاه صاحب که از عرصه دراز سرگرم خدمات شایسته دولتی بوده در انجام امور ماموره خود حتی‌الوسع دریغ نفرموده و نیز شخص نجیب‌الطرفین از اعظام سادات پیشین متعلقه قندهار و ملازم قدیم این سلطنت و در دیانت و لیاقت ممتاز بود به عهده رفیعه جلیله (صدراعظم) و «مختارالملک» دولت افغانستان مقرر نموده، به خلعت فاخر سرا فراز نمودند که ترجمه القاب او شان در زبان صلابت بنیان افغانی (لوی ټول مختار) است، شمس‌النهار به دوام آن می‌نویسد:

میرزا حبیب‌الله وردک به سمت مستوفی‌الممالک گماشته شد. جایگاه کارش

^۱ سید قاسم رشتیا. افغانستان در قرن ۱۹، مطبوعه عمومی کابل: ۱۳۲۹ شمسی ص ۱۵۱-۱۵۲

را دفترخانه خاصه شریفه می‌گفتند و تمام کارهای وابسته به مالیه و معاش در کف اداره او بود. مستوف الممالک آن روزگار همه وظایفی را که وزرای مالیه و داخله امروزی بدوش دارند انجام می‌داد.

سوم - ارسلا خان جبارخیل غلجایی را (وزیر دول خارجه) مقرر نمودند. چهارم - عصمت‌الله غلجایی (وزیر کوهستانات) یا (حشمت الملک) مقرر شد.

پنجم - میرزا محمد حسن را دبیرالملک مقرر کردند. وی از ترکان شاملو برادر محمدابراهیم حیرت بود که پس از او سمت دبیرالملک به محمدنبی واصل تفویض شد.

ششم - احمد علی چغتایی به سمت معیرالدوله مقرر شد. امور تمام خزاین دولتی و گمرکات که (چیوتره) نامیده می‌شد، در کف اختیار معیرالدوله بود. هفتم - حسین علی را سپه‌سالار مقرر کردند.^۱

تنظیم امور نظامی بخش دیگر نقشه اصلاحات امیر شیرعلی بود. یعقوب‌علی خانی می‌نویسد: «خلص کلام سلطنت دوم‌بارۀ سرکار امیر شیرعلی دوازده سال کامل شد ... و در مدت سلطنت خود اول قانون نظام را برپا نمودند و جمیع افواج افغانستان را افواج نظامی کردند. از نظام لشکر بزرگی بهم رسانیدند و قانون نظام‌داری را به کمال رساندند و دولت افغانستان را به دول‌های (دول) خارجه گویا همسر قرار دادند. با وجودیکه قبل ازین در زمان امیرکبیر هم کمتر نظام‌داری در افغانستان جاری بود، لاکن اندک و دیگر سپاه همه متفرقه و پراکنده بودند. در وقت خدمت بس اشکال داشت تا جمع می‌شدند و موجود کردن مشقت بود. بل که کمتر موجود می‌شد. درین وقت جمیع افواج افغانستان انتظار یک حکم می‌باشند

^۱ حافظ نورمحمد کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی آریانا، سال اول، شماره ۱۰، عقرب ۱۳۲۲، ص دوم.

و فوراً حاضر خدمت استند. هر گاه امر بخدمت شوند از توپخانه و پلتن و رسالهٔ مکمل اسباب، امروز و فردا نمی‌گویند...»^۱

نخستین قطعه نظامی منظم به یاری نایب عبدالصمد هندی در نخستین دورهٔ پادشاهی امیر دوست‌محمد تشکیل شد که در جنگ با شاه شجاع که در قندهار اتفاق افتاد شرکت ورزید (۱۲۵۰ ه. ق. - ۱۸۳۵ میلادی) مگر بصورت اساسی در دورهٔ دوم پادشاهی امیر موصوف توسط مستر کمبل انگلیسی که در جنگ قندهار اسیر شده، اسلام آورده بود و بنام شیرمحمد خان در عسکر افغانی به تعلیم سپاهیان می‌پرداخت و به یاری جنرال اولان امریکایی که از خدمت رنجیت سنگ به ملازمت امیر آمده بود و به همدستی همان نایب عبدالصمد هندی اساس عسکر منظم گذاشته شد.^۲ و در سال ۱۲۵۹ که امیر پسران خود را به حکومت ولایات مقرر نمود، سازمان جدید سپاه بدین صورت بوجود آمد:

۱. به نام وزیر محمد اکبر دو فوج پیاده هشتصدی.

۲. به نام سردار شیرعلی یک فوج

۳. به نام سردار محمد امین یک فوج

۴. به نام محمد شریف یک فوج

این پنج فوج با پنج کُندک از جاگیرهای شهزادگان معاش می‌بردند؛ چنانکه از تاج‌التواریخ^۳ و قاموس‌الاعلام^۴ و تاریخ افغانستان اثر هملتن^۵ برمی‌آید

^۱ میرزا یقوب علی پادشاهان متأخر افغانستان، (دولتی مطبوعه کابل: ۲۰ میزان ۱۳۳۶)، جلد دوم، ص ۵۵

^۲ رشتیا. افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۴۹

^۳ تاج‌التواریخ - جلد دوم، (بمبئی ۱۳۲۲)، ص ۴۰.

^۴ شمس‌الدین سامی قاموس‌الاعلام، استانبول سنه ۱۳۰۶ ص ۲۴۹

^۵ هملتن تاریخ افغانستان (لندن) ۱۹۰۶، ص ۳۱۲.

به شماره پنج فوج بعداً افزایش صورت گرفته است؛ اما امیر شیرعلی گاهی که از جنگ داخلی فراغت یافت امور نظامی را به شیوه جدید مرتب نمود و تقریباً شصت هزار فوج مکمل از قسم توپخانه، پیاده و رساله (سواره) با اسلحه جدید همان زمان در شهر کابل آماده ساخت^۱.

منشی بلاقی داس نیز در شمار دیگر تاریخ نویسان درباره شماره سپاهیان امیر شیرعلی اطلاعاتی بدست می‌دهد.^۲ بر بنای احصائیه‌های موجود در کتب تاریخ، عسکر منظم امیر شیرعلی یکصد هزار نفر و تنها پیاده ۸۶ پلتن هشتصدی بود. فوج‌های مقیم کابل عبارت بودند از پلتن کابلی و سه فوج مسمی به پلتن دیو از جوانان تناور که با تفنگ‌هایی به نام شیرکش مسلح بودند و فوج پلتن اردل که از قبایل گوناگون تشکیل شده بود. رساله‌های کابل نیز نام‌های خاص داشت مانند نقره پوش، زرد پوش، اردل، ولیعهدی، شاهرخی و غیره.^۳

در عهد امیر شیرعلی فرمانداری سپاه را به ۹ درجه مختلف تقسیم کردند، بدین قرار:

۱. سپهسالار

۲. نایب سالار

^۱ حافظ نورمحمد کهگدای، «اسناد و یادداشت‌های تاریخی» قسمت دوم آریانا، شماره ۱۱ (اول قوس) ۱۳۲۲ به نقل از خلاصه تاریخ وطن تألیف سیدهاشم (کابل سنه ۱۳۰۰)، ص ۱۱۳

^۲ رجوع کنید به منشی بلاقی داس تواریخ جلسه شاهنشاهی طبع، میود پرس، ۱۸۷۸م، ص ۲۵

^۳ برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به حافظ نورمحمد کهگدای آریانا، شماره ۱۱، سال اول، (اول) قوس (۱۳۲۲) ص ۴۹-۵۰.

۳. جرنیل
۴. برگد
۵. کرنیل
۶. کمیدان
۷. کپتان
۸. سوبه دار
۹. حواله دار^۱

۴- صنایع جنگ ابزار سازی به موازات سازمان یابی امور سپاه و افزایش سپاهیان رشد می یافت. دستگاه های کوچک توپ ریزی، تفنگ سازی، کرچ سازی، گلوله ریزی، پتاقی سازی، نجاری، سراجی، و دیگر بنام «مستری خانه» در بالاحصار کابل ساخته شد. بخش های دیگر کار توپ ریزی در باغ علی مردان، تنگی سیدان چهار آسیاب، سر آسیا، واقع ده افغانان نیز صورت می گرفت. دستگاه سراجی تحت رهنمایی استاد گل محمد، کمر بند و زین و لجام و دیگر نیازمندی های سپاه را تهیه می نمود. استادانی مانند منشی محمد کریم خان کاکری و پاینده خان و پسرش محمد علی خان در کار دیزاین و ساختن ماشین های مستری خانه سهم بزرگی داشتند، ماشین خانه تفنگ سازی زیر رهنمایی استاد پاینده خان و پسرانش محمد علی و موسی و چند تن دیگر کار می کرد. هر دو دستگاه پتاقی سازی در آخرها زیر رهنمایی صوفی عبداللطیف و صوفی نقشی کار می کرد. کار دستگاه گلوله ریزی را استاد ابراهیم اداره و رهنمایی می کرد.

دستگاه نجاری بالاحصار زیر نظر استاد احمد، قنداق، تفنگ و پارچه های چوبی اسلحه می ساخت، دستگاه کرچ سازی را فقیر حسین خان دیده بانی

^۱ همان جا

می‌نمود و گذشته از اینها دستگاه دوخت البسه سپاه و سراجی نیز در بالاحصار وجود داشت.

در هرات کارخانه سلاح سازی بصورت بسیار ابتدایی در زمان سلطان احمد برادرزاده امیر دوست محمد بنا شده بود. در عهد امیر شیرعلی سپهسالار حسین علی بر روی خرابه‌های آن ماشین‌خانه توپ و تفنگ و کرچ و برچه سازی بنا کرد. از همین کارخانه سه کندک سپاهی هراتی را با توپ‌هایی سه بست مسلح ساخت. در قندهار محمدامین برادر امیر شیرعلی به فرمان امیر کارخانه تفنگ و کرچ و برچه‌سازی ساخت و از فرآورده آن یکدسته سوار و چندین کندک پیاده را تجهیز نمود. نزدیک ششصد توپ گوناگون بعد از جنگ ۱۲۶۹ هجری قمری به هندوستان برده شد که تا امروز در جاهای مختلف تاریخی نگهداری می‌شود.

۵ - در زمینه‌های فرهنگی در عهد امیر شیرعلی نخستین جریده به نام شمس‌النه‌ار در مطبعه شمس‌النه‌ار در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ ع) به چاپ رسید که مهمتم جریده و در عین حال مهمتم مطبعه شمس‌النه‌ار میرزا عبدالعلی بود.^۱ این جریده در شش صفحه هفته واریا در هر پانزده روز تا سال ۱۸۷۸ عیسوی مقارن حملات انگلیس‌ها به افغانستان انتشار می‌یافت.^۲ در این دور به چاپ کتب نیز توجه گماشته شد و نظام نامه‌های زمان امیر شیرعلی در دو مطبعه مصطفای و شمس‌النه‌ار به چاپ می‌رسید که در کار ترجمه و تدوین و تألیف آنها قاضی عبدالقادر راییل ملتری سکرتر پشاور که منشی نظامی امیر شیرعلی بود و مقاله‌هایی در شمس‌النه‌ار نیز

^۱ عبدالروف بینوا «شمس‌النه‌ار» نخستین روزنامه در افغانستان آریانا (مجله انجمن تاریخ شماره ۴ سال ۹)؛ ۱۳۳۰ هـ ش ص اول..
^۲ محمدکاظم آهنگ سیر ژورنالیزم در افغانستان جلد اول کابل (۱۳۵۹) ص اول - ۱۵.

چاپ می‌کرد.^۱ و قاضی عبدالرحمن خانعلوم بیشتر حصه داشتند.

امیر شیرعلی اساس مکتب عصری را در افغانستان گذاشت و در زمان او مکتب حربیه در شیرپور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار افتتاح شد. در مکتب ملکی بالا حصار حقوق و اداره سیاست و علوم ادبی تدریس می‌شد. اداره هر دو مکتب را قاضی عبدالقادر پشاوروی منشی نظامی امیر به عهده داشت.^۲

اصلاحات زمان امیر شیرعلی در قصابی که در حواشی دربار سروده می‌شد نیز انعکاس یافت. چنانکه درباره جشن ولیعهدی سردار عبدالله پسر امیر شیرعلی که در سال ۱۲۹۰ هجری قمری در تپه مرنجان برگزار گردید میرزا عبدالرشید رشید، محمدنبی واصل، میرزا محمدجانخان و غلاممحمد طرزی قصابی سرودند و از نظر امیر گزارش دادند که در آن تصاویر روشن اصلاحات امیر شیرعلی کشیده شده است.^۳

میرزا محمدجان پسر میرزا سعید احمد که به دودمان احمد جام ژنده پیل تعلق داشت و در کابل تولد یافته بود در عهد امیر شیرعلی و پس از آن در زمان امیر عبدالرحمان مشاغل مهم دریاری داشت و در امور شمارگیری و دفترداری از شخصیت‌های بزرگ زمانش بود. او در سال ۱۳۱۸ شمسی در ۷۱ سالگی در کابل وفات یافت و متصل مزار عاشقان و عارفان زیر گنبد صوفی شیر محمد بخاک سپرده شد. میرزا محمدجان که گاه گاه شعر هم

^۱ کهگدای، اسناد و یادداشت‌های تاریخی مجله آریانا شماره سوم سال دوم (اول حمل ۱۳۲۲) ص ۳.

^۲ پاینده محمد زهیر و سیدیوسف علمی، تاریخ معارف افغانستان، (کابل ۱۳۳۹) ص ۲۵-۲۴.

^۳ کهگدای اسناد و یادداشت‌های تاریخی، مجله آریا نا شماره ۱۲، سال اول (اول جدی ۱۳۲۲) ص ۳۷.

می‌سرود در قصیده ولیعهدی دربارهٔ امیر شیرعلی می‌گوید:

آنکه کرده به وطن مستری خانه تأسیس
آنکه فرمود در آن جمع همه پیشه‌وران
آنکه شد ساخته در دورهٔ او توپ و تفنگ
با گلوله و پتاقی به وطن بی‌پایان
آنکه در عهد خوشش فوجی لایق داریم
جمله با رعب، مسلح همه چون شیر ژیان
آنکه از کرتی و پتلون و کمر بند و کرج
هم ز بوت و کله دادست سپه را سامان
آنکه از جوشن و از خود و تفنگ و برچه
افسر و عسکر خود کرده چو انجم رخشان

و درین قصیده هفت وزیر نیز با لقب‌های‌شان، يك يك نام گرفته می‌شوند و در پایان شاعر به ولیعهد اندرز می‌دهد که در نوبت پادشاهی خود دست به مال رعیت دراز نکند، فنون پیکار بیاموزد، جنگاور باشد، کار به مشوره کند، سخن چین را بار ندهد، و به زندان ببیند که مبادا بی‌گناهی در آن افتاده باشد:

چون رسد دورهٔ تو هان مکن از عدل عدول
بنگر با همه بادیدهٔ لطف و احسان
نکنی پیشهٔ خود ظلم و ستم را زنه‌ار
نکشی تا بدو عالم ز جزایش خسران
فکر عیاشی و تن‌پروری انداز ز سر
مگزین شیوهٔ راحت طلبی را چندان
پیرو مذهب و دین باش و شریعت پرور
تا معین تو بود صاحب دین در دو جهان

روش حرب بیاموز و مجاهد می‌باش
از سرت دور مکن شوق غذا را یک آن
مشوره کن به همه کار به ارباب صلاح
حل هر مشکل خود کن به تدبیر آسان
غصب و ضبط هستی و املاک رعایا نکنی
رومده فاسق و نمام بخود ز آنکه ترا
می‌کند با همه بدبین به دروغ و بهتان
که بلا شبیهه بود حاصل این سود زیان
بی‌گناهی نشود تا که در آن زمره اسیر
باش پیوسته خبردار ز اهل زندان^۱

اصلاحات امیر شیرعلی را جنگ دوم افغان انگلیس (۱۸۷۸-۷۹) میلادی برهم زد زمانی که امیر عبدالرحمان بر تخت کابل نشست (۱۸۸۰ میلادی ۱۲۹۷ ق) باز در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی اندک کارهایی بسود رویش مناسبات سرمایه‌داری انجام یافت. چنانکه از کتاب (افغانستان) نوشته هملتون برعی‌آید امیر عبدالرحمان نیز به تقویه تجارت توجه کرد. از محصول گمرکی اموالی که بازرگان افغانی از روسیه می‌آورد، کاست.^۲ و خود امیر نیات خویش را درباره‌ی بالندگی بازرگانی چنین بیان می‌کند: «... بسیار سعی می‌کنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم؛ زیرا که خوب می‌دانم رشته تجارت مأخذ بزرگی برای تحول مملکت می‌باشد. در زمان سابق اقسام مال التجاره خیلی به افغانستان وارد می‌شد و مازاد آن به خارج صادر می‌شد. حالا بیشتر آن مال التجاره در خود کابل ساخته می‌شود و آن پول در خود

^۱ احمد شفیق پروانه «از شعرای فراموش شده، میرزا محمدجان» آریانا، سال ۷، شماره ۰۹ اول میزان (۱۳۲۸)، ص ۱۹ و ۲۰.

^۲ هملتون. افغانستان، صص ۲۸۹-۲۹۰ به اساس استفاده محمد انور نیر در مقاله تجارت افغانستان در قرن ۱۹، آریانا سال ۲۵، شماره ۲، حمل و ثور (۱۳۳۶) ص ۵۲

مملکت زیر و رو می‌شود؛ مثلاً از جمله اشیایی که از خارج آوردند مقدار زیادی نمک بود لهذا مر نمودم که دیگر نمک از خارج نیاورند و مردم باید نمک از معادن تازه خود که مردم افغانستان کار می‌نمایند اکتیاع نمایند. مقدار زیادی از پوست‌های بره و یاقوت و لاجورد اقسام، میوه جات و پشم و چوب برای عمارات و تریاک و سایر دواها از مملکت خارج می‌شود و باین وسیله پول در عوض داخل مملکت می‌شود... خلاصه بعد از توجه به امورات نظامی بیشتر اوقات یومیه خو در اصراف این امورات تجارتي مینمایم.^۱

و امیر عقیده‌مند بود که سرگرمی تجارتي از آشوب‌ها و شورش‌ها نیز جلوگیری می‌کند.^۲ در همان زمان کشور ما با هند برتانوی، ایران و روسیه روابط بازرگانی داشت. برای حفظ امنیت راه‌ها، علاوه بر قوای امنیتی مردمان محل نیز مسؤولیتی داشتند. هرگاه در محلی کشتار یا دزدی اتفاق می‌افتاد، باشندگان آن تا ده میل جواب‌ده بودند و از بیست تا پنجاه‌هزار روپیه جریمه به خزانه دولت می‌پرداختند.

برای آسانی کار تجار، بازارهای جدید و کاروان‌سراهای متعدد در تمام کشور آبادشد. واحد وزن در تمام کشور سیر تعیین شد که اجزای آن چارک، پاو، خورد و مثقال بود. در صورت تخلف و کاربرد اوزان دیگر صد روپیه جریمه معین شده بود. پست از روی نمونه هند برتانوی تنظیم گردید. بقول امیر پست از هند در ۳۶ ساعت بکا بل می‌رسید.^۳ در زمان امیر عبدالرحمان هر شهر گمرکی داشت که از اموال در ۲/۵ در صد محصول می‌گرفت. مثلاً هر گاه مال تجارت از هرات به قندهار برده می‌شد در سبزووار، فراه، گرشک و

^۱ تاج‌التواریخ، جلد ۲، ص ۵۴

^۲ همانجا

^۳ تاج‌التواریخ جلد دوم ص ۱۰۰

در خود قندهار از آن محصول گرفته می‌شد که بر علاوه خرج راه بهای متاع را بسیار بالای می‌برد.

در سال ۱۸۹۷ مقرر پی وضع شد که بر اساس آن از مبادله اموال در داخل محصول گمرکی گرفته نمی‌شد.

در دوره امیر عبدالرحمان به صنایع نیز توجه شد. امیر از فرمانفرمای هند برتانوی خواست تا کارشناسی برای بناگذاری کارخانه سلاح‌سازی به او بفرستد. همان بود که ژروم فرانسوی به افغانستان آمد. ماشین آلات و مصارف چنان کارخانه‌پی را سنجید و با مقداری پول برای خریداری و استخدام کارگران ماهر به هند برگشت. ماشین آلات رسید مگر از ژروم خبری نرسید. گفته می‌شود که انگلیس‌ها روا نداشتند که او این کار را دنبال کند. با تقاضای امیر انجنیر پاپین انگلیسی از جانب هند برتانوی آمد و در سال ۱۸۸۹ کار ماشین‌خانه را به پایان رساند. و ماشین‌خانه شعبه‌های ضرب سکه، کارتوس‌سازی، تفنگ‌سازی، توپ ریزی، بوت دوزی، زرگری، مسگری، نجاری و غیره داشت، بزودی در مزارشریف و میمنه نیز دستگاه‌های سلاح‌سازی و بوت دوزی بنا شد. با تأسیس «ماشین‌خانه» کارگران فابریکه که در مستری‌خانه زمان امیر شیرعلی چندین تن بیش نبودند در سیمای صف فشرده زحمتکش‌ترین صنف اجتماعی ظهور کردند.

شمار کارگران فابریکه در زمان امیر عبدالرحمان در سراسر کشور از یک تا یک و نیم هزار نفر گفته شد و استاد غبار شمار آنرا چهار هزار دانسته است.^۱ کارگران در وضع طاقت فرسا کار می‌کردند. وقت کار از طلوع تا غروب آفتاب بود. بقول جویت مردی که در آغاز قرن بیستم ساختمان دستگاه برق آبی را نظارت می‌کرد هرگاه کارگری از زندگی مرگبار ماشین‌خانه

^۱ میر غلام‌محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ کابل ۱۳۴۶، ص ۶۴۵

فرار می‌کرد او را دوباره می‌آوردند، کنده و زنجیر می‌کردند تا دیگران اندیشه فرار را در سر راه ندهند مزد اکثر کارگران تنها برای بخور نمیر کفایت می‌کرد: مارتین می‌نویسد که اکثر کارگران همان دست مزد هژده سال قبل را اخذ می‌نمایند در حالیکه بهای نان خشک - این خوراک اساسی کارگر چهار چند شده است.^۱

برای تنظیم امور اداره و قضا نیز نظام نامه‌ها و دستور العمل‌هایی تنظیم شد.

بدین صورت در پایان قرن نهم دولت مطلقه مرکزی در افغانستان بوجود آمد و امیر عبدالرحمان با اختیار لقب ضیاء‌الملة والدين نشان داد که قدرت مذهبی و اداری هر دو در کف اوست. و این خود گویا اعلام تشکیل حکومت مطلقه مرکزی افغانستان بود و از سوی دیگر بنا بر تحلیلی که از اوضاع اقتصادی و اجتماعی افغانستان در قرن ۱۹ نمودیم در پایان‌های سده مذکور مناسبات سرمایه‌داری در بطن جامعه افغانی رو به تکوین می‌رفت. در چنین اوضاعی که موازی با سیر انکشاف اقتصادی در سطح سیاسی و ایدئولوژیک و در زمینه مسایل اجتماعی و فرهنگی نیز تحرکی همه جانبه به ظهور می‌پیوست، در آغاز قرن بیستم فرهنگ افغانی به مرحله جدیدی ارتقاء یافت و در ادبیات نیز تمایلات جدیدی ظاهر گردید که آن مرحله را فرهنگ روشنگری و آن ادبیات را با آن تمایلات ادبیات روشنگری نامیده اند.

در دوام سده ۱۹ که ادبیات رزمی آتش پیکار مردم را با استعمار شعله‌ورتر می‌گردانید، شعری در حواشی دربارها زندگی می‌کردند که از بند ارزش‌های شعر سده‌های میانه رهایی نیافته همچنان دامن مدیحه‌سرایی و بیان

^۱ ف مارتین هشت سال در دربار امیر مطلق‌العنان ص ۱۸۶، نقل شده در کتاب مقاله‌هایی درباره تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان قرن ۱۹، تألیف بابا خواجه یف تاشکند (۱۹۷۵) ص ۶۳

عشق‌های تقلیدی یا همان استعاره و تشبیه تقلیدی را رها نکرده بودند. چنین شعرا را که کار آزموده‌تر و با استعدادتر از حماسه سرایان مردمی بودند امیر عبدالرحمان جمع کرد؛ مثلاً گوهری (متولد در ۱۳۰۴ ه.ق) را از بلخ با اهل خانواده اش بکابل خواست و عشرت قندهاری (متوفی در سال ۱۳۳۴ ه.ق) را به جبر در کابل نگاهداشت تا آنجا که شاعر به یاد زن و فرزند نوجوانی کشیده اشعار سوزناکی سرود. دیگر از معروفترین شعرای دربار او میرزا احمد (متولد در ۱۱۹۵ و متوفی در ۱۲۸۰) که مدتی مستوفی امیر دوست محمد بود و میرزا محمدنبی دبیر متخلص به واصل (متولد ۱۱۴۴ و متوفی در ۱۲۰۹) که منشی دربار امیر شیرعلی و بعد معاون سفیر افغانی در روسیه و خطیب و دبیرالملک دربار امیر عبدالرحمان بود و میرزا محمد محسن دبیر کابلی متخلص به محسن متولد در ۱۲۸۲ و متوفی در ۱۳۲۷) که دبیر امیر دوست محمد و دبیر و منشی امیر شیرعلی و سفیر افغانستان در روسیه بود و حیرت کابلی (متولد در ۱۲۵۰ و متوفی در ۱۳۳۸) و میرزا محمد اسماعیل مایل که در عهد امیر حبیب‌الله سر رشته‌دار مالیاتی مزارشرف مقرر شد و در سال ۱۳۳۱ ه.ق همانجا وفات یافت بود و همچنان از غمگین، مشتري، بزم، عاصی و میرزا محمد حسین ثاقب نیز می‌توان نام برد.^۱

به گفته مایاکوفسکی برای آنکه شاعر مفهوم سفارش اجتماعی را به درستی دریابد باید در مرکز وقایع و رویدادها باشد، باید فرضیه اقتصادی را بداند و زندگی واقعی را بشناسد و در دید علمی تاریخ نفوذ کند. اینها برای شاعر در قسمت اساسی کارش مهمتر از کتاب‌های حقیر قرون وسطایی اساتید خیالپرست است که به افکار کهنه رنگ ابدیت می‌بخشد.^۲

^۱ رجوع شود به تحفه شاهنشاهی نسخه خطی مربوط آرشیف ملی افغانستان
^۲ مایاکوفسکی چگونه می‌توان شعر ساخت، زمان ویژه هنر شاعری، کتاب دوم زیر نظر مصطفی رحیمی، (سال و محل طبع ندارد) ص ۱۷

دور امیر عبدالرحمان دور استبداد سیاه خانه برانداز بود. شعرای دربار با وصف آنکه دور از مرکز کشتارهای جنگ‌های اول و دوم افغان و انگلیس می‌زیستند و دور از آتش‌ها، گرسنگی و فقر اکثریت مردم با وصف آنکه نه زندگی واقعی را طور شایسته می‌شناختند و نه نیازمندی آن را حس می‌کردند که در دید علمی تاریخ نفوذ کنند؛ مگر جبر اوضاع ناگزیر دست شانرا بسوی واقع‌گرایی می‌کشاند و توجه شان را گاه‌گاهی به سوی گره‌های اساسی زندگی اجتماعی می‌کشید.

بهمان سبب بود که میر سیف‌الدین عزیزی در نصایح‌الصبیان که ارمغان‌گونه برای شاهزادگان سروده بود نتوانست پرده از روی بیداد و ستم خانمان‌سوز امیر برنارد و دور او را دور چور و تاراج و جور و ظلم بی‌حد و مردم‌فریبی نداند، مثلاً به این بیت‌ها توجه کنید:

ای دریغا اندرین بهر اخیر
بیوفا گشته همه برنا و پیر
حب مال و جاه در دل‌ها شده
جمله‌گی از راه حق گمراه شده (!)
حاکمانش رشوه دایم می‌خورند
عالمانش جمله بی‌ره می‌روند
مرکلام‌الله را پوشیده اند
کار حق را در ریا می‌دیده اند
عدل نبود هیچ اندر شان ما
ای دریغا از سرو سامان ما
حاکمان حجاج وقت از ظلم خویش
یا چو گرگی در میان گله میش
مرشدان وقت از شر عند دور
جمله با مال و متاع خود غرور

با ردای طیلسان و ذکر هو لقمه‌های پر حرام اندر گلو...^۱

همچنان عباس شاعر همان دوره در رسالهٔ بدون عنوانی که برای شاه سروده او را در کار زندگی و کشور داری پند و اندرز داده است و بدون در نظر گرفتن آنکه امیر با انگلیس پیمان دوستی بسته بود فصلی را به ترغیب غزا و جهاد با کافران تخصیص داده و در فصلی دیگر دربارهٔ پادشاهان غافل و بی‌خبر سخن گفته است.^۲

ب) دورهٔ روشنگری در ادبیات دری

با ظهور رابطه‌های سرمایه‌داری در جامعهٔ افغانی در پایان سدهٔ نهم و رشد آگاهی ملی، تکاپوی ایدئولوژیک و سیاسی روشنفکران نماینده سرمایه‌داری به سوی آرمان‌ها و ارزش‌های ضد فیودالی و ضد مطلقیت در کارکشورداری در آغاز قرن بیستم رونما شد و این تلاش‌ها که به سود برپا گردیدن فرمانروایی قانون و مشروطیت و برابری و برادری و حقوق و آزادی‌های فردی صورت می‌گرفت از سوی دیگر چون سیلاب تهداب پایگاه‌های استعمار را در داخل کشور می‌کاوید و خصلت ملی و ضد استعماری داشت.

در آغاز سدهٔ بیستم در شرایطی که حقوق و وجایب مردم درست مشخص نبود و هر عملی که سود دارندگان افزار تولید را زیانمند می‌ساخت گناه شمرده می‌شد و کفار سنگین آنرا نه تنها گناهکار با جانش؛ بلکه خانواده‌ها و دوستان او با سر و مال خویش می‌پرداختند، شماری از روشنفکران زیر رهبری مولوی عبدالروف قندهاری (متولد در ۱۲۶۷ ه.ق. متوفی در ۱۳۳۳ ه.ق) پیشنهاد یازده فقره‌پی را به منظور نشر جریده‌پی در افغانستان بنام

^۱ میرسیف‌الدین عزیزی. نصایح‌الصبيان، کابل، سنه، ۱۳۰۳ ص ۳۰.
^۲ رجوع کنید به تحفه شاهنشاهی با ص ۲۷۴ تا ۲۸۹.

سراج‌ال‌اخبار افغانستان به سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله سپردند. امیر حبیب‌الله جریده را برای آرایش امارت سودمند پنداشت و خطری از آن استشمام نکرد. مرام جریده مذکور چنانکه از سرمقاله نخستین شماره که واپسین شماره آن بود برمی‌آید، ظاهراً آشنا ساختن مردم افغانستان با آیین زندگی کشورهای پیشرفته بود که آنان نیز بتوانند برای خود زندگی مرفهی بنا کنند. مگر هدف اصلی آن را واژگون ساختن شاهی مطلقه و برپا کردن حکومت قانون و مشروطیت تشکیل می‌داد.

روز پنجشنبه ۱۱ جنوری سال ۱۹۰۶ نخستین شماره «سراج‌ال‌اخبار افغانستان» به فرمان امیر به چاپ رسید که سوگمنده زیر فشار دولت برتانیه که امیر افغانستان را سالانه معاش می‌داد از نشر شماره‌های دیگر آن ممانعت صورت گرفت. روشنفکران آزادی‌خواه که راه مبارزه علنی را سنگستان یافتند به شیوه مبارزه مخفی پرداختند و از «انجمن سراج‌ال‌اخبار» بزودی سازمان فراخ «اخوان افغان» بوجود آمد.

در سال ۱۹۰۹ جمعیت تصمیم‌کتابی «مسلح باید بود» را اتخاذ کرد. این تصمیم توسط یکی از خائنین به جلال‌آباد به استراحتگاه امیر برده شد. در ماه مارچ همان سال سید جوهرشاه غوربندی و لعل‌محمد پسر جان‌محمد که از غلام‌بچه‌های خاص بودند توسط دیگر غلام‌بچه‌ها به ضرب تفنگچه کشته شدند.

محمدایوب قندهاری، محمدعیسی قندهاری، محمدعثمان پسر سرور پروانی در جلال‌آباد به توپ بسته شدند. و در کابل مولوی محمدسرور و اصف پسر مولوی احمدجان الکوزایی که ریاست عمومی سازمان را به عهده داشت و برادرش سعدالله و عبدالقیوم پسر عم مولوی احمدجان نخست در زندان شیرپور محبوس گردیدند و سپس به توپ بسته شدند. محمدانور بسمل (متولد در ۱۸۸۸)، عبدالجلال قندهاری، پاچا میر غلام‌بچه، پروفیسر غلام‌محمد میمنگی (متولد در ۱۲۵۲)، میر یاریبگ

بدخشی و میرزا زمان‌الدین مامور بارچالانی از بدخشان، سردار عبدالحبیب و سردار عبدالرحمان پسران سردار عبدالوهاب، ابراهیم ساعت ساز کابلی، عبدالمجید ساعت ساز کابلی، مولوی عبدالواسع پسر مولوی عبدالرؤف، مولوی عبدالرب (متولد حدود ۱۸۷۰) و کاکا سیداحمد پسر فیض‌محمد لودین (متولد ۱۲۹۰)، میرزا محمدحسین راقم، میرزا عبدالرزاق، احمدقلی چنداولی، میر سیدقاسم، قاضی عبدالحق سلیمانخیل میرزا غیاث‌الدین پسر مستانشاه کابلی، حافظ عبدالقیوم، شیرعلی بارکزایی، ملا محمداکبر آخوندزاده، مولوی محمدحسن معروف به پنجابی که در اصل از لوگر بود، نظام‌الدین پسر امیرالدین و از هندی‌هایی که در افغانستان کاری کردند، داکتر عبدالغنی آمر عمومی مکتب حبیبیه، برادرش مولوی نجف‌علی نائب مدیر سراج‌الاخبار افغانستان و برادر دیگرش چراغ‌علی و ده‌ها تن دیگر بعضی در زندان ارگ شاهی و بعضی در شیرپور زولانه و کوته قفلی شدند.

با تمام حمله وحشیانه دربار مشعل آزادی‌خواهی خاموش نشد. و آنانی که به چنگ ارتجاع سیاه نیامده بودند مبارزه را ادامه دادند.

امیر حبیب‌الله که فطرتاً خوش‌گذران بود حوصله پیگرد و تعقیب و کارهای جدی را نداشت. گاهی که از استراحتگاه به کابل آمد برادرش سردار نصرالله نائب‌السلطنه فهرست درازی از مشروطه‌خواهان را به او سپرد تا زندانی یا اعدام شوند، مگر امیر به پاسخ آن برادرش که تاریک‌اندیش‌ترین شخصیت درباری آن عهد بود گفت: «این دفتر بی‌معنی غرق می‌ناب اولی»^۱ موازی با پیکار در راه دست‌آوردهای جدید سیاسی فرهنگ نیز به مرحله‌جدیدی رشد یافت و در ادبیات تمایلات تازه‌ای به ظهور پیوست و این رشد و این تمایلات که در شرایط بیداری آگاهی ملی و تشکل نظام

^۱ مستند به گفته استاد عبدالهادی داوی

سرمایه‌داری جان می‌گرفت خواه مخواه پیکار با ادبیات و فرهنگ فیودالی را همراه داشت و دارای خصوصیت‌های ملی بود.

دوره‌ی که در چنان اوضاع و با چنان خصوصیات در فرهنگ و ادبیات ما از ابتدای قرن بیستم شروع شده است دوره‌ی روشنگری نامیده می‌شود.^۱

سرشت دوره‌ی روشنگری با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره‌های انسان‌دوستی که تغییر اجتماعی را تنها بدست یاری خرد آدمی و استوار شدن مناسبات خردمندانه بین افراد جامعه ممکن و میسر می‌داند، مشخص می‌شود. در دوره‌ی روشنگری در فرهنگ هر ملتی در پهلوی خصوصیت‌های ملی بنابر تأثیر متقابل فرهنگی خصوصیت‌های بین‌المللی نیز دیده می‌شود.^۲

در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ که محمود طرزی اجازه‌ی نشر جریده‌ی را از امیر حبیب‌الله گرفت و «سراج‌ال‌اخبار افغانیه» را چاپ کرد، اخوان افغان از جریده‌ی مذکور برای پخش و پراگندن مرام‌ها و باورهای سازمانی خود استفاده فراخی کردند و سراج‌ال‌اخبار افغانیه آئینه تمام‌نمای فرهنگ روشنگری و ادبیات روشنگری افغانی گردید.

ج) محمود طرزی شاعر و روزنامه‌نگار

محمود طرزی در اول ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۲ ه. ق مطابق ۲۳ اگست سال ۱۸۶۵ مسیحی و سنبله ۱۲۴۴ ش در شهر غزنین تولد یافت. نخستین معلم محمود پدرش سردار غلام‌محمد طرزی (متولد ۱۲۴۵ ه. ق. ۱۸۳۰ م)

^۱ بعضی محققان به جای استعمال اصطلاح «دوره‌ی روشنگری» تعبیر «ظهور تمایلات روشنگری» را بکار می‌برند، مثلاً گراسیمووا در مقاله روشنگری در ادبیات افغانستان روشنگری در ادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱.

^۲ رجوع شود به مقاله. س. براگینسکی «درباره‌ی خصوصیت‌های ملی دوره‌ی روشنگری» روشنگری در ادبیات شرق مسکو، ۱۹۷۳ ص ۳۱۵

از شعرای نامدار زمان و خوش‌نویس و نقاش توانایی بود. نخستین سال‌های زندگی محمود در بیکار با رویدادهای تلخ سپری شد.

در دوره دوم امارت امیر شیرعلی (۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹م) که محمود ۱۴ ساله بود پدرش به زندان افتاد و پس از آنکه در همان سال رها گردید یازده سال را در زاویه عزلت تحت نظارت دولت سپری کرد. در این مدت که سردار غلام‌محمد طرزی با دل آزرده از در بار بیشتر اوقاتش را در محافل بیدل خوانی که در منزل شان برپا می‌شد و در صحبت دوستان شاعر و به خوشنویسی و نقاشی می‌گذشتانند. محمود با آنکه معلمی چون آخند زاده ملا محمداکرم هوتک داشت بیشتر زیر تربیت پدر می‌بود. تا سال‌های سقوط امیر شیرعلی (۱۸۷۹م) محمود مبادی زبان عرب را فرا گرفت و مثنوی مولوی را با شرح تمام کرد. خود طرزی آموخته‌های خود را دران روزگار در سال‌های نگارندگی سراج‌ال‌اخبار چنین خلاصه می‌کند: و دران زمان به آن درجه سواد و ادب آموخته بودم که کلیات پدر را می‌خواندم.^۱

در پایان دومین نبرد مردم افغانستان با اشغالگران انگلیس گاهی که امیر عبدالرحمان را بر اریکه امارت کابل نشانندند برای زمان کوتاهی، غلام‌محمد طرزی طرف مهربانی امیر قرار گرفت. مگر بزودی در آغاز زمستان سال ۱۸۸۱ یعنی بعد از پیروزی امیر بر پسر کاکایش سردار محمدایوب، سردار غلام‌محمد طرزی را به اتهام مکاتبه با طرفداران سردار محمدایوب در قندهار زندانی کردند و در جنوری سال ۱۸۸۲ به واگذاری وطن و ادار گردید و به نام مرد آشوب‌طلب به مقامات اداری هند برتانوی سپرده شد.

سردار غلام‌محمد طرزی ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ سه و نیم سال در کراچی بسر برد و جیره خواری از دولت برتانیه آنقدر اهانت‌بار بود که از آنجا به امپراتوری عثمانی رفت و در بغداد جاگزید.

^۱ سراج‌ال‌اخبار سال ۲ شماره ۵

در سه سال زندگی در کراچی (از ۱۷ تا ۲۰ سالگی) محمود با چگونگی استعمار برتانوی بهتر آشنا شد و با اشتراك در مجالس پدرش با شخصیت‌های آزادی‌خواه و آگاه هند روحیه ضداستعماری در وی نیروی بیشتر یافت و در آن مدت کوتاه زبان اردو را نیز یاد گرفت.

در بغداد محمود زبان ترکی را فراگرفت و گاهی که خانواده اش به شام رفت به آموزش زبان عربی نیز پرداخت. آغاز اقامت در شام به معنای گشایش باب نوی در زندگی محمود طرزیست در این دوره وی بصورت جدی‌تر و دقیق‌تر به تحصیل دانش‌های ادبی و زبان و ادب عربی می‌پردازد و مقاله و سفرنامه می‌نویسد و شعر می‌سراید.

خانواده سردار غلام‌محمد طرزی در خانه‌ی که از جانب دولت عثمانی برای‌شان بخشیده شده بود زندگی می‌کردند و ماهانه آنقدر معاش می‌بردند که با آن زندگی مرفه داشتند و گاه‌گاه با ارسال پارچه شعری و یا اهدای کتابی به سلطان تحفه‌ها و هدایای شاهانه نیز دریافت می‌کردند.

محمود در سال ۳۰۶ (مطابق ۱۸۸۸م) کتاب «اخلاق حمیده» را که غلام‌محمد طرزی نوشته بود به دستور او به سلطان عبدالحمید برد و گزارش این سفر را به نام «سیاحت‌نامه در سعاده» در همان سال نوشت.

در این سفر محمود طرزی در استانبول به صحبت سید جمال‌الدین افغانی رسید که خود در آن باره می‌نویسد: «علامه يك معدن عرفان بود. این هفت ماهه مصاحبت بقدر هفتاد ساله سیاحت در بردارد.»^۱

امیر عبدالرحمان در اواخر عمر بر خانواده غلام‌محمد طرزی مهربان شد و آنها را اجازه بازگشت به وطن داد و سالانه بیست هزار روبیه کابلی معاش

^۱ محمود طرزی «سلسله مشاهیر افغانستان»، علاوه معلومات بر ترجمه احوال سیدجمال‌الدین افغانی، سراج‌الخبار افغانیه شماره ۵، سال ششم، (۱۴ اکتوبر ۱۹۱۶).

برای شان مقرر کرد که این مبلغ به دمشق فرستاده می‌شد. پدر محمود طرزی در سال ۱۹۰۰ وفات یافت گاهی که محمود ۳۵ ساله بود.

در سال ۱۹۰۱ که امیر عبدالرحمان وفات یافت و پسرش حبیب‌الله در ۲۹ سالگی به پادشاهی رسید، محمود طرزی يك سال بعد از آن وارد وطن شد و ۹ ماه اقامت گزید و از جانب امیر جوان فرمان گرفت تا با مقامات عثمانی دربارهٔ ارسال کارشناسان ترکی به افغانستان صحبت کند مگر این ماموریت محمود به پیروزی نینجامید و او با خانواده اش در سال ۱۹۰۵ به افغانستان بازگشت.

در سال ۱۹۰۹ امیر حبیب‌الله خیریه دختر محمود طرزی را با شهزاده عنایت‌الله معین‌السلطنه نامزد کرد و ۴ سال بعد از آن دختر دیگرش ثریا (۱۴ساله) با عین‌الدوله شهزاده امان‌الله (۲۱) ساله ازدواج نمود و بدانصورت خانوادهٔ محمود طرزی با خانوادهٔ سلطنتی پیوند نزدیک یافت.

در این وقت محمود طرزی تعلیمات نامه‌ها و نظامنامه‌ها را از ترکی به دری ترجمه می‌کرد و به ترجمه کتاب جنگ روس و ژاپان برای امیر مصروف بود و بحیث عضو دارالترجمهٔ ترکی کار می‌کرد و شعر می‌گفت و رساله می‌نوشت.

در سال ۱۲۹۰ ش. (۱۹۱۱م) محمود طرزی اجازه نشر سراج‌الخبار افغانیه را از امیر حبیب‌الله حاصل کرد. خود محمود طرزی درین خصوص پسانها چنین نوشت: «در ماه رمضان سنه ۱۳۲۹ استدعانامهٔ طلب امتیاز نشر نمودن يك جریدهٔ غیر رسمی ملی وطنی از طرف شرکت اداره به عتبهٔ عرفانی مرتبه اعلیحضرت پادشاه معارف پرور معظم عرض و تقدیم گردید. امتیاز به این عبد احقر با خاک برابر (محمود طرزی) عطا فرموده شد. در ۱۵ شوال سنهٔ مذکور شمارهٔ اول آن در زیر مدیریت این عبد عاجز و نگرانی جناب علی احمد ایشیک آقاسی حضور اعلیحضرت همایونی در معرض

انتشار بر آمد.»^۱

از آغاز نشر اخبار محمود طرزی دو مشکل را پیش بینی می‌کرد یکی اینکه سراج‌ال‌اخبار خواه مخواه با انتقاد روش امیر مخالفت و خشم او را برخواهد انگیزت، دیگر اینکه مبارزه اخبار بسود استقلال افغانستان مقامات هند برتانوی را برآشفته خواهد ساخت. محمود طرزی با آمادگی در برابر این دو مشکل بکار پرداخت و دیری نگذشت که هر دو مشکل رونما شد. هم در سراج‌ال‌اخبار و هم در دیگر آثار محمود از روش امیر انتقاد شد؛ مثلاً امیر هر سال به شکار بودند می‌رفت و محمود طرزی این شعر را که به پاسخ قآنی سروده بود در سال ۱۳۳۱ (خزان ۱۹۱۳) در مجموعه پرآگنده چاپ کرد که دران خوشگذرانی و بی‌پروایی امیر به سرنوشت کشور و مردم نکوهش شده است:

بیا ببین که در جهان چگونه گشته کارها
جهان جهان ریل شد زمان زمان تارها
چه بحرها که بر شده چه خشکه‌ها بحارها
چه کوه‌ها شکاف شد گذشت از آن قطارها
جهان جهان علم و فن زمان زمان کارها
بس است صید بودند میان کشت زارها
مکن تو عمر خویش را عبث به لهو لعب صرف
که وقت همچو شمس شد، گذار عمر همچو برف
مذاب می‌کند تراء، تو خوش به مدح خود به حرف
شمال ما و شرق ما ز دشمنان چو بحر ژرف
که موج آب چرك شان گذشته از کنار ظرف
همان بریختن بود چو سیل کوهسارها

^۱ سراج‌ال‌اخبار، سال ۱، شماره ۶

ندا نما که همتت جوان بد از چه پیر شد
 نبودی غافل از جهان جهان ترا اسیر شد
 گمان برم قرین بد به حيله دستگیر شد
 که غافل از جهان شدی دلت ز ملک سیر شد
 تو غافل از خودت که دشمنان دلیر شد
 مرو به قول بدمنش که ذلتست بارها
 درین زمانه هر طرف به فن سراغ داردا
 ز بهر راغ ملک خود هوای باغ داردا
 پی ترقی خودش به کف چراغ داردا
 برای ضبط ملکها چه دردماغ داردا
 خورند روم و فرس را بما بلاغ داردا
 تو وقت را عبث مکن به میله و شکارها
 چرا که وقت نقد شد ز وقت استفاده کن
 چرا که نیست فرصتی بکار ملک چاره کن
 چرا که دشمنان دین احاطه کرده پاره کن
 چرا که مسلمین بتو امید کرده چاره کن
 چرا که حاجت وطن بکار شد نظاره کن
 که ملت عاجز آمده ز رنج انتظارها
 حیات را چه می‌کنم وطن حیات من تویی
 برای هر سعادت من وطن برات من تویی
 اگر تو رفتی از کفم وطن ممانت من تویی
 برای دین و هم شرف وطن حیات من تویی
 وطن تو کعبه منی وطن صلوة من تویی
 محبتت به جان من چو پودها به تارها^۱ کابل ۲۰ ذیقعدہ
 سنه ۱۳۳۱

^۱ محمود طرزی، پراکنده، کابل: مطبعه عنایت. سال ۱۳۳۳ ص ۹۳-

و همچنان حمله‌های سراج‌ال‌اخبار بر استعمار برتانوی به سود استقلال افغانستان نیز به نوبه خود امیر را ناراحت و ناراض می‌ساخت. مثلاً تردید امیر در امر تقاضای استقلال کامل افغانستان از حکومت برتانیا، محمود طرزی را واداشت تا در شماره دهم ۱۶ ماه جدی ۱۲۹۴ سرمقاله (حی علی‌الفلاح) را بنویسد که در اثر مداخله حکومت قبل از توزیع ورق اول جریده کنده شد. در مقاله مذکور در جایی محمود طرزی می‌نویسد: «حی علی‌الفلاح! ... دنیا به یک حال نمی‌ماند. بشریت بر مدارج مختلف سیر و دور می‌کند. طفل می‌باشد شیر می‌خورد، جوان می‌شود، شیر گیر می‌شود، به کمال می‌رسد و خود را کامل می‌کند ملت نجیبه (نجیب) افغان بینایی دانایی و آگاهی حاصل کرده به خیر و شر، به نفع و ضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملی خود را به خوبی شناخته تا به حال هر چه که بود، هر چه که شد، شد؛ لاکن بعد از این افغان آن افغان نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند.^۱

در سراج‌ال‌اخبار مطالب متنوع چاپ می‌شد، مانند اخبار داخلی، اخبار خارجی، مقاله‌های علمی، اشعار، ترجمه‌ها، مطالب ادبی از منابع ترکی و فرانسوی، تبصره‌های سیاسی، نظامنامه‌ها و اشتهاارات و اعلانات، سیاحت نامه‌ها و رومان‌ها و مقاله‌هایی درباره زبان و ادبیات.

بعد از آنکه عبدالهادی پریشان (داوی)^۲ و عبدالرحمان افغان (عبدالرحمان لودین)^۳ به سمت محرر با سراج‌ال‌اخبار همکار شدند با این

^۱ به نقل از مقالات محمود طرزی در سراج‌ال‌اخبار افغانیه، (۹۷-۱۲۹۰ ش) کابل ۱۳۵۵ ش - ص ۳۷۸.
^۲ پریشان تخلص است نه نام مستعار چنان که بعضی پنداشته اند مقالات محمود طرزی ص ۲۳) و داوی نام قبیله است.

دو جوان مشروطه خواه و عضو اخوان افغان، اندیشه‌های جمعیت نیز در سراج‌الخبار وسیع‌تر راه یافت و پیکار با استبداد و خودسری داخلی و استعمار خارجی جدی‌تر و گرم‌تر شد و کینهٔ دربار نیز با جریده و گردانندگان آن فزونی گرفت. اشعار انتقادی و آزادی‌خواهانه پریشان لحن جریده را تندتر ساخته بود. چنانچه پریشان باری غزلی را که از يك شاعر ناشناخته در حبل‌المتین چاپ شده بود تخمیس کرد و آن مخمس در سراج‌الخبار به چاپ رسید که متن آن چنین است:

در وطن گر معرفت بسیار می‌شد بد نبود
چارهٔ این ملت بیمار می‌شد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار می‌شد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار می‌شد بد نبود
کلهٔ مستت اگر هوشیار می‌شد بد نبود
روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته‌ای
یا دماغ فکر را بیهوده بیجا خسته‌ای
دور از احباب رفته با عدو پیوسته‌ای
گر ترا همت ممد کار می‌شد بد نبود
بر امید کارهای دیگران دل بسته‌ای
مانده در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور
کیسه بی قوت است تن بی قوت و دل ناصبور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
رهزنان نزدیک ره تاریک رهرو بی شعور
گر که پاک این راه‌ها از خار می‌شد بد نبود

عبدالرحمان به تخلص افغان هم شعر می‌گفت و هم مقاله می‌نوشت و به لودین هم شهرت دارد مدتی هم تخلص کبریت را اختیار کرده بود که زود از آن منصرف گردید (بقول آقای داوی)

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصه جولان فراخ
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امیدگاهی نیست یا رب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگ‌های سنگلاخ
ای خد اگر راه ما هموار می‌شد بد نبود
غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار
تا یکی بر حال ما خندد گل و باغ و بهار
باری بر ما هم ببار ای ابر رحمت بار بار
بار ما اندر گل افتادست دل‌ها زیر بار
بار الها بار ما گر بار می‌شد به نبود
این غزل در صفحه حبل‌المتین مکتوب بود
گرچه نام شاعرش از چشم‌ها محجوب بود
این خطاب او به خود بسیارتر مرغوب بود
چند گویی شاعرا این کار می‌شد خوب بود
چند گویی ماهرا این کار می‌شد بد نبود
پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است اگرچه از اطوار نغز
هست ایفاظ برادر گرچه خوش کردار نغز
از سخن خاموش شو کاین جمله‌گی گفتار نغز
گر گرا را جانب کردار می‌شد بد نبود^۱

وقتی که جریده را نزد امیر بردند و اشاره شعر را به وضع امیر برایش توضیح کردند سخت برآشفتم و در حاشیه اخبار نوشت: پریشان کیست معلوم شود.

^۱ سراج الاخبار، سال ۷، شماره اول.

انتقام این شعر را دربار در سال ۱۲۹۷ گرفت. در ۱۲ سرطان آن سال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر بزندان انداختند، عبدالهادی پریشان را نیز پی‌گناه بندی کردند. تمام تلاش‌های محمودطرزی در رهایی آنان بی‌ثمر ماند تا آنکه با پادشاه شدن امان‌الله تمام اعضای اخوان افغان و در جمله آن دو جوان نیز آزاد شدند.

در سال ۱۲۹۷ سراج‌الخبار بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی به گوشه‌خانه نشست.

به قدرت رسیدن امان‌الله در سال ۱۹۱۹ در ۲۷ سالگی فصل تازه‌ی در زندگی محمود طرزی و تمام وطن پرستان اخوان افغان شمرده می‌شود.

محمود طرزی ۵۴ ساله به همکاری با وزارت خارجه دعوت شد و بزودی وزیرخارجه مقرر گردید. انتشار جریده رسمی به عبدالهادی پریشان سپرده شد که وی نام جریده را امان افغان گذاشت و مدتی نگارندگی آنرا به عهده داشت و عبدالرحمان لودین نیز سرمنشی شاه مقرر گردید.

محمود طرزی در مذاکرات صلح هیئت افغانی و مقامات برتانوی (۱۲ اپریل ۱۹۲۰) رئیس هیئت بود و زمانی که بعد از جنوری ۱۹۲۱ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۲۲ مرحله اولین مذاکرات در کابل صورت گرفت محمود طرزی از آن نظارت می‌کرد. در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار افغانستان عازم پاریس گردید و در ۱۹۲۴ باز به افغانستان برگشت و کار وزارت خارجه را انجام می‌داد. بنابر اختلاف نظرهایی که بین محمود طرزی و امیر امان‌الله بوجود آمد وی سرانجام در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰۴) در ۶۰ سالگی از کار دولتی کناره گرفت. کناره‌گیری محمود طرزی ناآرامی سخت روانی و بیماری‌های جسمی را همراه داشت که بنا بر آن مجبور شد در سال ۱۳۰۵ (جنوری ۱۹۲۷) برای معالجه عازم اروپا شود در دهم دسمبر ۱۹۲۷ که امیر امان‌الله به قصد سفر اروپا می‌رفت خانواده محمودطرزی با امیر

پیوست و تا مصر با وی بود. مگر در جنوری ۱۹۲۸ در ایتالیا از امیر امان‌الله جدا شد و در سویس به آسایش و دارو درمان پرداخت. در ماه جولای همان سال به وطن برگشت. اما دیگر به کار اداری دست نزد تا آنکه شورش از ننگرهار برخاست و در تقاضانامه هفت فقره‌ی شورشیان به دولت فقره هفتم اخراج محمود طرزی را از افغانستان می‌خواست. همان بود که در ماه مارچ ۱۹۲۹، افغانستان را برای همیشه ترك گفت و در استانبول سکونت اختیار کرد. محمود طرزی تا ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ زنده بود و با معاش که معادل معاش وکیل شورا از دولت ترکیه می‌گرفت زندگی مرفهی داشت و در ۶۸ سالگی در اثر سرطان جگر وفات یافت و قرار وصیتش در جوار مزار ابو ایوب انصاری دفنش کردند.

این نکته مسلم است که محمود طرزی هیچگاه خویشتن را شاعر نامیده است. اما در سال‌های نگارنده‌گی سراج‌الخبار افغانیه سرایش شعر بخش بزرگ فعالیت ادبی او را تشکیل می‌داده است. بیشتر اشعار محمود طرزی در مجموعه‌های «پراگنده» و «ادب در فن» فراهم آورده شده است. «غزل بگذشت و رفت» او گویا مرامنامه ادبیات روشنگری بود که چرخشی در روند شاعری آن زمان آورد.

زیاده بران محمود طرزی شعرای جوان آن زمان را به سوی پذیرش رسالت سخن و ادبیات می‌کشانید و ایشان را تشویق می‌کرد تا با خامه‌ها برضد مفساد اجتماعی و عقب افتادگی و جهل و بیسوادی به پیکار برخیزند. چنانکه تلاش او در راهنمایی مستغنی در ذیل عنوان «عبدالعلی» ذکر خواهد گردید. و عبدالهادی داوی در حل اکثر مسایل ادبی به او مراجعه می‌نمود و از او مشوره می‌خواست.

فعالیت ادبی محمود طرزی اساساً با نگارش داستان‌های کوتاه و مقاله‌های ادبی و سرایش شعر در دمشق و سوریه آغاز می‌یابد. بخشی از آثار آن روزگار در مجموعه «دبستان‌المعارف» فراهم آمده بود که در سال ۱۳۰۸ هجری

شمسی تدوین یافت این مجموعه شامل مقاله‌های ادبی و اجتماعی؛ سیاحت‌نامه‌ها و حکایه‌ها بود. سپس به امر شهزاده عنایت‌الله کتاب مذکور را مؤلف به چند بخش جدا کرده است که «روضه حکم» یکی از آن بخش‌هاست.

اثر دیگر محمود طرزی «پراگنده» مجموعه نظم و نثر اوست که در سال ۳۳۳ در مطبعه عنایت به چاپ رسیده است. از مجموعه‌های شعری او «محمود نامه» یا «ادب در فن» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شد قابل یاد کرد است. و «سیاحت‌نامه سه قطعه روی زمین در بیست و نه روز» از آثار معتبر منثور محمود طرزی است. از ترجمه‌های او سه کتاب ژول ورن فرانسوی چون: جزیره پنهان، سیاحت در زیر بحر و سیاحت در جو هوا و کتاب سیاحت در دوردور زمین در هشتاد روز را می‌توان نام برد. گذشته از آن تعداد مقاله‌های محمود طرزی را در حدود پنجم مقاله دانسته‌اند.

د) سراج‌الاخبار و مسأله ادبیات نو

سراج‌الاخبار به پیمانه فراخی با علوم و ادبیات سده‌های میانه به نبرد برخاست و برگسترش چنان دانش‌هایی پافشاری کرد که نیازمندی‌های ابتدایی کشور را در آن اوضاع و پس از آن برآورده ساخته بتواند و این نکته در سراج‌الاخبار باربار توضیح شده است. محمود طرزی می‌نویسد: «... اما در این باره سخن را پوست کنده و صاف می‌خواهم بگویم خواه خوش کس بیاید خواه نیاید! خواه صحیح بدانند خواه غلط. مقصد از علم همان علم‌یست که در این زمان تهلکه‌ناک جوشن دین و دولت ما، برگستوان وطن و ملت ما گردد. مقصد از علم همان علم‌یست که از تهلکه بندگی غیر دین ما را خاطر جمع سازد و بر مسند عزت و سرفرازی بنشانند.

مقصد از علم همان علم‌یست که از محکومیت و احتیاج اجانب ما را

مستغنی سازد و از دفینه‌های لاتحصاء و کنزهای لایفنا عالم طبیعت توانگر و غنی گرداند. مقصد از علم همان علم‌یست که آهن را در کف ماموم کند و طبقات عالیّه هوا را به جولان ما محکوم نماید. مقصد از علم همان علم‌یست که قلعه‌های آهنین سرحداتی ملک ما گله‌های صدمنی دشمنان ما را از تأثیر اندازد. و گله‌های هزار منی توپ‌های ما فوج‌های دشمن را از هم شگافد. مقصد از علم همان علم‌یست که خط‌های راه آهن ما در یک برهه قلیله به صدها هزار عسکر ما را از یکجا بدیگر جا نقل بدهد و خط‌های تلگراف ما در آن واحد از هر حرکت دشمن ما به ما خبر برساند.

هزار افسوس که ما این علم‌ها را شیطانی می‌نامیم. عمر خود را صرف مالا یعنی می‌کنیم. در وقت حاضر علم همین علم هاست که به محافظهٔ اساس اسلامیت خدمت می‌کند و بنیاد بنای قصر دین را از زلال و حادثات این دهر پر آفات نگهبانی می‌نماید، خروارها علمی که منحصر به دانستن ترکیب (ضرب - زید عمرأ) و فهمیدن قضایای «سالبهٔ جزئیّه و موجبۀ کلیه» و حل کردن (هذاجا زوهذا لایجور) مانده باشد در بین عصر و زمان حاضر بدرجهٔ یک سرنیزه گگ یک فوتهٔ فولادی و یک گله گگ پنج مثقالهٔ نیکی بدین محمدی خدمت کرده نمی‌تواند...»^۱ بر پایه این مرام دانش‌های بدرد بخور در کار ترقی کشور و رشد صنایع چون جیولوجی، بیولوژی اقتصاد و غیره که در دستگاہ‌های کشور ما هنوز خوب شناخته نشده بود در صفحات سراج‌الخبار معرفی گردید و مبادی هر یک در چندین شماره چاپ شد.

گفتیم که چگونگی روشنگری در فرهنگ با شرایط تاریخی پیدایش آن و مفکوره هومانستی شخصیت اجتماعی، که تغییر اجتماعی را به نیروی خرد آدمی وابسته می‌داند مشخص می‌شود. همانگونه در مرحلهٔ روشنگری فرهنگ افغانی در ادبیات تمایلات بسوی گسترش دانش‌ها بظهور رسید و

^۱ محمود طرزی مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج‌الخبار افغانیه، سراج‌الخبار، سال پنج شماره (۱)، ص ۱۰۲.

در ستایش آموزش و پرورش اشعار زیادی سروده شد.

روشنفکران افغانستان معتقد بودند که برای مقابله با دشمنان و حصول آزادی کامل سیاسی و اقتصادی پیکار در راه تعمیم دانش در کشور و رشد صنایع ملی ضرور است.^۱

محمود طرزی از طریق ترجمه و چاپ رومان‌های فانتزی ژول ورن چون، سیاحت در جو هوا، جزیره پنهان و سیاحت در زیر بحر خواننده را با آینده دور تلاش‌های دانشمندان آشنا می‌ساخت و باور او را به نقش زندگی‌ساز دانش استوارتر می‌گردانید و مقاله‌هایی درباره ارزش صنعت در کشور می‌نوشت که دوشادوش آن در ادبیات نیز ستایش پدیده‌های صنعتی و نقش صنایع در ترقی کشور از موضوعات شعر شناخته شد. شعراء در ستایش موتر، ریل، برق، تلفون، رادیو و غیره اشعار زیادی سرودند.

پیشرفت‌های آلمان در سرآغاز نخستین پیکار جهانی در سیمای ادبیات ما چون پیروزی علم و صنعت شناخته شد و شعراء با استفاده از این نکته مردم را به کسب دانش تشویق می‌کردند. حاجی شیراحمد مخلص شاعر دربار امیر حبیب‌الله که از همکاران سراج‌الاکبار بود در قصیده‌پی می‌نویسد:

ز فیضان کمال و فن ترقی کرد چون جرمن
کزو خصمان او دارند بیم ملک و جان امروز
بیایید ای مسلمانان که ما هم بهر علم و فن
به جد و جهد بریندیم روز و شب میان امروز
ز علم و حکمت و دانش ترقی می‌کند دولت
نمی‌شاید که ما باشیم در خواب گران امروز
ترقیات جرمن را بخود سرمشق انگاریم
به تعلیم فنون کوشیم بر قدر توان امروز

^۱ سراج‌الاکبار، مقاله مخصوصه سال ۶، شماره ۵ (۲ عقرب ۱۲۹۴)

عبدالرحمان لودین، آن مبارز دلیر سازمان اخوان افغان نیز در قصیده‌ی شرق و غرب را برابر می‌گذارد و نیروی غرب را در جنگ جهانی اول از دانش و صنعت می‌داند و بر حال شرق که سررشته دانش‌ها را از کف داده است، افسوس می‌خورد و در آن قصیده چنین می‌گوید:

...افغانیان ذی هم‌گر متفق گردد بهم
سبقت کند از گست‌هم شهرت برد از تهمت
بهر وطن‌گریک دو صد عالم به اصلاحش رسد
بی‌شبهه این جهل و حسد را می‌زداید چون سفن
باید مکاتب بی‌شمار گردد معارف بیشتر
تا علم و فن یابد مقر در قلب اولاد وطن
اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی
کی می‌توان از یک لبی الفاظ شیرین آمدن
صدها مکاتب در بلد از بهر ملیون‌ها ولد
تا روح حریت دمد در جسم‌شان چون جان به تن
تا اندر اندک وقت و حین بس نوجوانان رزین
هر یک معلم چون بکین (بیکن) هر یک مورخ چون گین*
از هر دیار آید برون گردد وطن را رهنمون
انشا کند دارالفنون املا کند باب‌الفتن
حاصل کند زان مملکت سود کثیر و منفعت
از فیض آن یابد سعت افزونتر از چین و ختن
هر ملک کاندل بحر و بر باشد نفوذش بیشتر
گردد مصون از هر خطر یابد نجات از کید و فن
بی‌شبهه گردد مستقل گاهی نگردد منفعل
با هر که بندد عهد وال آزاد باشد در سخن

* مورخ شهیرا نگلیس، مؤلف صعود و نزول روم.

بر روی دریا زورقی دارد عجب خوش رونقی
خاصه بر آن يك بیرقی بروی نشان ز افغانین^۱

بدین گونه مقایسه شرق و غرب با تأکید بر نقش دانش‌ها در بالایی دست غرب تقریباً تا حد موضوع مستقلی در ادبیات ما نمو و انکشاف یافت.^۲

در ادبیات دوره روشننگری افغانستان مسأله حصول آزادی کشور در صدر مسایل قرار دارد و آزادی سنگ بنای ترقی و آبادی میهن و آرامی مردم شناخته می‌شود. محمود طرزی در رساله «روضه حکم» که در سال ۱۳۳۱ در کابل چاپ شده است چنین حرف‌های تند پرغروری را به گوش استعمار رساند:

«حب وطن عبارت از دوست داشتن سراوخانه و باغ و باغچه نیست بل که حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هر سنگ و کلوخ وطن انسان سینه خود را سپر نماید. و برای پامال نشدن يك و جب زمین وطن انسان جان خود را فدا نماید و برای ندادن يك ذره خاک وطن انسان خود را هبا نماید و از برای ترقی و اعتلای وطن انسان هرگونه مهالك را بر خود هموار نماید...»^۳

در پهلوی اشعار زیاد آزادی‌خواهانه در چنان اوضاعی که در برابر نیروی نظامی امپراتوری برتانیه نیروهای پیکارجوی و آزادی‌خواه داخلی احساس کهنتری می‌کردند، عبدالهادی داوی شعر بلبل گرفتار را سرود و در آن مرگ

^۱ سراج الاخبار، شماره ۵ سال ۰۶.

^۲ برای اطلاع بیشتر جوع شود به تأثیر افکار سید جمال‌الدین افغانی بر ادبیات معاصر دری افغانستان مقاله نگارنده منتشره در عرفان (شماره فوق العاده به مناسبت روز معلم ۳۱ ثور سال ۱۳۵۶) ص ۷۵

^۳ محمود طرزی روضه حکم (مطبعه عنایت دار السلطنه کابل، ۱۳۳۱) ص ۱۴۵.

در راه آزادی را بر زندگی اسیرانه برتر نهاد و جان سپردن در راه پیروزی را
نوعی پیروزی شمرد:

سحرگهی بشنیدم ز بلبلِ به قفس
که مُردم از غم و درد و الم نپرسد کس
که از چه می‌کشم این ناله‌ها نفس به نفس
چرا گذشت مرا عمر در فغان چو جرس
چرا به غیر فغان نیست کار و بار مرا
چرا حیات به گردن شده ست بار مرا
نه محرمی که به او یک زمان سخن گویم
نه مونسِی که ز درد و غم وطن گویم
نه همدی که به او حرفی از چمن گویم
ز لاله و گل و نسرین و یاسمن گویم
کنم به شکوه دل پر ملال را خالی
ز درد خویش کنم جمله بلبلان حالی
غرض ز قصهٔ پردرد خود کمی شنواید
ز نکته‌های اسیرانه شمه‌ی برخواند
که باد بوی چمن بر قفس چنین گذراند
تپید و بال و پر افشانند و این حدیث بخواند
مگر رساند نسیم صبا ز خاک و طن
که برد هوش و قرارم به خاک پاک وطن
دمی به حیرت و بی‌خود فگنده سر ایستاد
ز شکر یا ز شکایت دگر لبی نکشاد
که باز باد صبا از شگوفهٔ دادش یاد
گشود چشم و کشید از خروش دل فریاد
که همچو من شوی از خانمان جدا صیاد
چو من اسیر ستم سازدت خدا صیاد

مرا که فخر چمن زیب گلستان بودم
گل شگفته بستان آشیان بودم
روان باغ و چمن روح بوستان بودم
ظریف و شوختر از جمله بلبلان بودم
اسیر پنجه فولادی بلا کردی
به جای لطف بلا کردی و خطا کردی
فضای بی سر و پا بود جای پروازم
بلند شاخ سر سرو مسکن نازم
همیشه بوی گل از خانه خوش اندازم
برون چمیدی چو آواز خرمی سازم
مرا نه درد اسیری نه چون قفس دل چاک
نه اشکریزی غمگین نه ناله غمناک
سحر که بال پر شوق می زدم به هوا
به شاخه های شگوفه گرفتمی ماوا
گهی به روی گلی که به سنبل شنیدا
به خنده نغمه کنان میسرودم این آوا
کراست عشرت امروزه بی که من دارم
ندیم سنبل و گل خانه در چمن
همان گلست کنون همان زمان بهار
زمین ز سبزه نخلع درخت پر بر و بار
فگنده شور به گلشن نوای قمر و سار
به گوشه های گلستان چو من هزار، هزار
پرند از سر یک شاخ بر دگر خندان
فتاده من به قفس گریه می کنم به فغان
رسیده است دل زار من به جان یا رب
از این ستمکده ام زود وارهان یا رب

درین جفا کده، پر غم ممان یا رب
دوباره ام به گلستان و گل رسان یا رب
اگر برای قفس آفریده ام باری
چرا به بال و پرم داده ای سرو کاری
اسیر پنجه جور و جفا ستم تا کی
ندیم آه و فسوس و غم و ندم تا کی
انیس انده بسیار و لطف کم تا کی
جلیس این ستم آباد پرالم تا کی
چو غیر یاس درین خانه نیست کار امید
بهست امید مزاری از این مزار امید
سپس خموش شد و ساعتی تامل کرد
مرا گمان که شد آرام یا تحمل کرد
دو باره نغمه کنان روی جانب گل کرد
به خنده گفت که صیاد چون تغافل کرد
بیا بمیر ز ذلت نجات خواهی یافت
به گوشه گاه عدم خوش حیات خواهی یافت
اگر چه نیست گوارا به من چنان مردن
جوانم و بود افسوس بر جوان مردن
ولی بر آروزی زنده گی توان مردن
که هست موجب احیای جاودان مردن
چو هر سحر به قفس حال مرگ میبندم
چرا نه میرم و فارغ ز درد ننشینم
بگفت این و به حسرت به سوی گلشن دید
گشود بال و پر و بر در قفس به دوید
بران طلسم زمانی هجوم کرد شدید
ولی چه فایده کان بود سد سخت شدید

ز کله پرو بال نحیف منقارش
بریخت خون مصفای رنگ گلزارش
فتاده پی خود و خونش به جوش می آمد
دل تپیده به خون در خروش می آمد
گهی گهی که به حال و به هوش می آمد
همین حدیث حزین رو به گوش می آمد
شکست بال و پریم در هوای آزادی
هزار شکر که گشتم فدای آزادی

و شاعر برای تائید احساس و اندیشه خود بی‌تی از مظهر را در پایان شعر
بعد از این عبارت می آورد خاتمه از زبان مظهر:

درین بهار ز بلبل اگر نشانی هست
به پای گلبنی افتاده آشیانی هست^۱

پریشان در این شعر سوزناک بهاری را که در آن مردم در اسارت بسر برند
و آشیانه زندگی شان در پای گل آرزوها ویران افتاده باشد زشت‌تر از مرگ
می پندارد. این شعر که دو ماه پیش از بهار سروده شده، دو ماه پیش از
بهاری که دو سال بعد از آن افغانستان آزادی سیاسی خود را به کف آورد،
پاسخی بود به سوال آن‌عده از مردم این کشور که درباره پیروزی شان در
بیکار با استعمار دودل و متردد بودند و درباره نابرابری نیروها زیاد
می اندیشیدند. شعر «بلبل گرفتار» که چون صدای زمان طنین شکوهمند
و گوش نشین داشت به زودی به پشتو گزارش یافت و در یکی از شماره‌های
بعدی سراج‌الخبار ترجمه پشتوی آن به چاپ رسید.

^۱ سراج‌الخبار، سال ۶، شماره ۱۲؛ ۲۵ جنوری ۱۹۱۷ (۵ دلو ۱۳۹۵ ش).

باید یادآور شد که چون ظهور دوره روشننگری کشورهای شرقی با دست‌بازی‌های امپریالیزم در شرق هم‌زمان است. بنابراین این دوره در فرهنگ و ادبیات همه ملل شرقی خصلت ضد استعماری دارد و دوره روشننگری در کلتور و ادبیات مردمان ما نیز دارای همان خصلت است.

نخستین نبرد جهانی دلیل آن گردید که مسأله آزادی‌خواهی را روشنفکران افغانستان به گونه تازه‌ی مطرح نمایند. دفاع از اسلام یگانه پایه‌ی بود که می‌شد تمام ایل‌ها و قبیله‌های افغانستان باتکاء بر آن متحدانه بر ضد فرنگی به پیکار برخیزند و در جنگ جهانی اول که امپراتوری عثمانی چون مرکز خلافت اسلامی با کشورهای بالقان داخل جنگ شد در صفحات سراج‌ال‌اخبار آزادی‌خواهی مردم افغانستان چون حلقه‌ی از زنجیر آزادی‌خواهی تمام ملل مسلمان منعکس گردید و بر ضرورت تشکیل اتحادیه‌ی دول مسلمان تأکید شد. در این مورد البته اندیشه‌های سید جمال‌الدین مستقیماً از طریق محمود طرزی و غیر مستقیم چون روحیه مسلط بر تمام ملل مسلمان موثر بود.

مقاله‌های مفصلی در سراج‌ال‌اخبار، توضیح ضرورت اتحاد مسلمین و پیشنهادهای روشنفکران افغانستان درباره‌ی اشکال اتحاد بچاپ رسید. مثلاً سرمقاله‌ی با عنوان: «مسلمانان اتحاد کنید و از هم جدا مشوید» و همچنان در اشعار شعرای زمان این مطالب با تأکید و تفصیل بیان شد چنانکه محمود طرزی در غزلی با عنوان اتحاد می‌نویسد:

حکم قرآن مبین شد اتحاد
اصل این دین متین شد اتحاد
حزب واحد گر شود اسلامیان
حاکم روی زمین شد اتحاد

پس چرا متروک دین شد اتحاد^۱ اتحاد مسلمین فرض است و دین

همچنان در شماره ۱۶ سال ۲ سراج الاخبار قصاید عبدالعلی مستغنی و میرزا محمدعزیز کاتب اداره سراج الاخبار و در شماره ۲۰ همان سال قصیده شیراحمد مخلص همین پیام را بیانگر اند.

روشنفکران افغانستان در دوره روشنگری بر ضد خرافات و برداشت‌های نادرست از دین مبارزه کردند. محمود طرزی رساله «علم و اسلامیت» را چون ضمیمه سراج الاخبار چاپ کرد. با این رساله وی تلاش ورزید تا ثابت بسازد که دین اسلام مخالف علم نمی‌باشد و بدینگونه کوشید تا با آیات قرآنی ضرورت تحصیل علم را روشن سازد.

تلاش سراج الاخبار به پشتیبانی حقوق و مقاله‌هایی که درین زمینه نشر شد و نشر جریده مخصوص زن به نام ارشادالنسوان در عهد امیر امان‌الله دیرتر ثمر داد، چنانکه در اواسط این دوره انعکاس آن در ادبیات دیده می‌شود.

موضوعات اساسی شعر دو دهه اول قرن بیستم چون وطن پرستی، آزادی‌خواهی تشویق به دانش و صنعت، تأکید اتحاد کشورهای اسلامی و پیوستگی اقوام مختلف باشند افغانستان برای حصول استقلال چون موضوعات جدید در ادبیات، خواه مخواه با مخالفت‌ها روبرو می‌گردید که روشنفکران افغانستان ناگزیر بودند با موانع بستیزند و راه رسیدن به آرمان‌های نو را هموار سازند.

ه) ادبیات فنی و «ادبیات ملی»

اشعار واجد موضوعات نو که تعبیرات و اصطلاحات تازه و غیرمروج در شعر نیز داشت در برابر شعر قدیم قرار گرفت و سراج الاخبار در دفاع از

شعر جدید مقاله‌هایی چاپ کرد که اینک برای خوب روشن شدن پرخاش این دو شعر نو و کهنه یکی از آن مقاله‌ها را که سیراب از طنز و نیشخند است نقل می‌کنیم. این مقاله در واقع مرامنامه شعر دورهٔ روشنگریست.

«حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق:

عتیق - بسیار عجیب است که در شما هیچ‌یک لطافت و نزاکت شعریه دیده نمی‌شود. به این لفظ‌های غلیظ و کلفت (تحصیل) و یا (معارف) و یا (بگذشت و رفت) و (وطن) و (فیض خلق حسن) و از همه بدتر (زغال سنگ روسیاه که شما بر سر و بر خود زده اید سراسر خود را از شناخت برآورده اید بلکه يك لکه ایست که بر دامن پاک شعر نهاده اید. حالا آنکه موضوع شعر و بنیاد شعر بر گل و بلبل، بر خط و کاکل، بر باده و ساده، بر زندگی و قلاشی، بر موی کمر، بر قد سرو، بر انارپستان، بر عناب لبان، حتی بر دیوانگی و بیابان گردی وضع و بنا یافته هزار افسوس که شما از این همه پیرایه‌ها و آراستگی‌ها خود را محروم ساخته به کامه‌های ثقلت بخشی که در خور مدرسه‌ها و ملاها و دود چراغ خوردن‌ها می‌باشد آغشته ساخته اید و از همه عجب‌تر که به این همه ثقلت و غلظت خود نام تانرا (شعر) هم گذاشته اید!

جدید - آه برادر! چه بگویم: قسمت بد من را به این حال درآورد. من هم به همان لطافت‌ها و نزاکت‌ها آراسته و پیراسته بودم. آستینم رگ گل و دستم از سایه رنگ حنا در شور و غلغل بود. از برگ گل ترازو ساخته در یکطرف آن نسیم سحرگهی را که با بوی زلف یار معطر بود می‌گذاشتم و در دیگر طرف آن جوهر لطیف روح خود را گذاشته وزن می‌کردم. در موی کمر آنقدر می‌پیچیدم که به عدم می‌رسیدم. در نقطهٔ دهن آنقدر محو می‌شدم که هیچ می‌شدم. قدم سرو بسیار درازی بود که از حد کمر به قدر یک مو باریک شده بود و رویم ماه شب چهارده بود که مانند يك سینی گرد بقلاوله پزی می‌نمود. ابروانم دو کمانی بود که بزرگی دایرهٔ قوس قزح در

پیش آن از خجالت رنگ می‌باخت. چشمانم دو ترک قاتل کمان بدست خونریز و بدمستی بود که بسیار دل‌ها و جگرها را خورده بود. مژگان‌هایم خنجرهای جگر شکافی بود که به قلاب‌های برگشته يك دکان قصابی مشابهت می‌رسانید که دل‌جگرها بر آن آویخته شده باشد. و یا آنکه به سیخ‌های دکان کبابی می‌ماند که دل‌ها را به آن در کشیده کباب می‌کرد. دو زلف عنبرینم چون دو مار سیاه پر زهری که از يك سروی آویخته شده بود به نظر می‌خورد.

کرا یا را که نزدیک شود! خالم يك حبشی لب‌گرده بینی پهن روسیاه و دهنم بقدر چاه زمزم و یا يك چشمه آب بقایي بود! چه خوش قسمت دهن بوقلمونی داشتم که گاهی غنچه و گاهی نقطه، گاهی چشمه و گاهی عدم گاهی هیچ می‌شد! افسوس افسوس که از آن لطافت و نزاکت‌ها هیچ چیزی برایم نماند.

عتیق: آیا چرا این چنین شد؟

جدید: مپرس برادر! زمانه بدست، زمانه!...

عتیق: واه! این مسأله را به زمانه چه تعلق. شعر هر وقت شعر است که اساس آن بر حسن و جمال معشوقه و عشق و محبت ساده و باده بنایافته زمانه هیچ وقت بر شما جبر نمی‌کند که شما آن چنان جوهر نفیس خود را در سیاهی‌های زغال‌های سنگ آلوده سازید.

جدید: زمانه شما را نمی‌گویم، زمانه خود را می‌گویم! این عصر و زمانه يك عصری است که در همه چیزها تغییرات و تبدلات کلی واقع شده است. در این عصر قد دراز سرو و عرعر مانندی را که ده پانزده برابر قامت طبیعی بشر باشد و آن سرو، دو لیمو یا دو انار بار آورده باشد و مارهای سیاه پر زهر از دو طرف آن آویخته شده باشد و يك روی چون مجمع گردی را که در میان آن دو کمان و یا دو جعبه تیر یا دو پنجه سیخ‌های دکان کبابی و يك

حبشی و يك غنچه و دو عناب و يك سیب و يك چاه و غیره گذاشته شده باشد و این سینی بر يك بیاض دراز حبیبی وضع شده بر تالاق آن درخت سرو مانده شده باشد هیچ کس نمی‌پسندد! شما هزار شکر بکشید که مانند من عاجز بدقسمت به این عصر قدر ناشناس نیامده اید. در این وقت آرایش‌ها و پیرایش‌های حسن و جمال‌های که داشتیم و شمه‌یی از بسیار و نمونه‌یی از خروار آن بیان شد به پیشیزی هم نمی‌خرند. بلکه (مادر آل) گفته می‌گیرزند. يك کتاب معدن شناسی زغال سنگ را که کار ازان گرفته شود از دوازده هزار کتاب‌های بیست هزار بیٹی و صد هزار بیٹی ما بیچارها بهتر و مقدس‌تر می‌شمارند. یکدقیقه که در راه حل کردن يك مسأله فن ماکینه و یاکیمیا و یا حکمت و یا هندسه و امثال آن صرف کنند از هزار سال به ما و شما پرداختن را افضل و احسن می‌دانند.

عتیق: چه فکرهای واهی و چه خیال‌های باطل!

جدید: چه باید کرد! اگر واهی باشد و اگر باطل همین است که شدنی شده، چار باید زیستن ناچار باید زیستن.

عتیق: آه چه بگویم برا در دل مرا بر حالت کباب کردی. دانستم که به چه سبب به این تبدیل قیافت و این تناسخ پرافت مجبور شده ای! خدا مردمان عصرت را عقل بدهد و چشم‌های بصیرت شان را باز کند تا حق را از باطل و لازم را از غیر لازم و نافع را از مضر تفریق دهند.

جدید: آمین! ... انتها^۱

درباره این مقاله چند نکته قابل تصریح است:

۱. شعر که بیانگر واقعیت‌های عینی و ذهنی است، با دگرگونی زندگی

^۱ سراج‌الخبار، سال اول، شماره ۱۷

خوامخواه دگرگون می‌شود.

۲. شعر باید سودمند باشد و برای زندگی سازی بدرد بخورد.

۳. موضوعات و واژه‌های شعری جاودانی نیستند؛ بلکه همگام با تغییرزمان تغییر می‌پذیرند.

۴. آنچنانکه تقلیدکننده شعر است، نوآوری همگام با سیر زمان شعر را بارور می‌سازد؛ اما جداً قابل توجه است که این شعر به اصطلاح جدید با تخیل و تصویر سازی کمتر سروکار داشت و از زبان فشرده انعکاسی ویژه شعر و دیگر مفاهیم اصیل شعری دور بود و با دست‌های بی‌اعتنا به میراث کهن شعر دری پیریزی می‌شد.

بهر صورت مقاله مذکور و داعیه‌پی با بعضی از ارزش‌های ادبی قرون وسطی بود که فشرده مطالب آن در منظومه «بگذشت و رفت» محمود طرزی نیز بیان شده است. در این منظومه این بیت‌ها قابل توجه است:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت
وقت اقدام است و سعی و جد و جهد
غفلت و تن‌پروری بگذشت و رفت
عصر عصر موتر و ریل است و برق
گام‌های اشتری بگذشت و رفت...^۱

محمود طرزی وقت چنان شعری را سپری شده می‌پندارد که همسنگ سحر است و از نگاه شاعر در تعبیر سحر تمام ارزش‌های شعری کلاسیک فراهم است و در آن گویا رد سنت‌گرایی و تقلید است، با بیان نیازمندی تازه

^۱ کتاب سوم - ۱- سراج‌الخبار، سال، ۱ شماره ۴، و نیز در «پراکنده» محمود طرزی، ص

زنده‌گی. محمود طرزی تأکید می‌کند بر آنکه شعر باید پاسخگوی تقاضاهای این زمانی زنده‌گی باشد.

ادبیات فنی که بخشی از شعر طرز جدید بود چنان اشعاری را می‌گفتند که در آن صنایع و پدیده‌های صنعتی ستایش می‌شد. محمود طرزی غزل‌های خود را که در وصف برق و رادیو و تیلیفون و ریل و زغال سنگ و غیره سروده بود جمع کرد و به شکل مجموعه‌ای به چاپ رساند. نامش را «ادب در فن» یا «محمودنامه» گذاشت. این اثر گویا به پاسخ «محمود نامه» از پنج کتاب که برای سوادآموزی در مدارس و مکاتب خانگی از آن استفاده می‌شد ترتیب، شده بود. محمود طرزی در مقدمه با توجه به نقش آموزشی و پرورشی ادبیات محمود نامه پنج کتاب را گمراه کننده خواند.^۱ از شماره ۲۰ سال ششم سراج‌الانبار ستون جدید «ادبیات ملی» در جریده گشایش یافت که پروگرام آن بعداً چنین تشریح شد: سرلوحه ما چه چیزها بکار دارد:

۱. اقسام شعر در هر موضوعی که باشد، قصاید، مدحیه، غزل‌های عاشقانه، نشیده‌های وطنیه، ترکیب بند، ترجیع بند، مخمس، رباعی، چاربیتی و غیره که از مردم خود وطن باشد خواه از شعرای گذشته و خواه از شعرای حال فارسی - افغانی

۲. از اقسام نثر، مکتوب‌های، ادبی، علمی، اجتماعی و غیره مقاله‌های ادبی که موضوعش عالم طبیعت باشد، فارسی - افغانی.

^۱ رجوع کنید به مقدمه محمودنامه مطبوعه دارالسلطنه کابل، سنه ۱۲۳۱. این اثر در سال ۱۳۳۳ با مجموعه: «پراگنده» نیز در مطبعه عنایت چاپ شده است

۳. ضروب المثل - یعنی ضرب المثل‌ها بهر مضمونی که باشد و ضرب المثل شده باشد، فارسی - افغانی.

۴. فقرات حکمت‌آمیز مانند فقرات گل دستة حکمت و بعض فقرات لطیفه‌آمیز با نزاکت، فارسی - افغانی.

۵. به لهجه و شیوة اقوام مختلفه وطن عزیز ما هر رقم شعری که باشد. مثلاً به لهجه هزارگی، پنجشیری، صرف کابلی شهری، قندهاری، هراتی اوزبکی و غیره. و به لهجة افغانی اقوام مختلفه هر رقم غزل خوانی و چاربيت سراپی و غیره در این خصوص يك مقصد مهم داریم که نتیجه آن از فایده خالی نخواهد بود.

۶. فقرات تاریخچه عبرت‌آمیز که مختصر و مفید و به تاریخ خود افغانستان تعلق داشته باشد.^۱

چنانکه از مرام نامه «ادبیات ملی» برمی‌آید خواست گردانندگان سراج‌الاکخبار آن بود که اشعار ملل و اقوام مختلف افغانستان بزبان و لهجة خود شان چاپ شود و بدین صورت زمینه پرورش ادبیات ملیت‌های گوناگون فراهم گردد. در پهلوی آن سراج‌الاکخبار معتقد بود که هر گاه مسایل مبرم روز به لهجه و زبان اقوام مختلف در صفحات اخبار انعکاس یابد پیمانه نفوذ و کارگری آن بیشتر خواهد بود. چنانکه محمود طرزی در مقاله «ادبیات ملی»^۲ این نکته را توضیح کرد و تأکید نمود که پیام شاعر به لهجة خودش زودتر به مردمش می‌رسد نسبت به آنکه ما هر موضوع امروز را با تعبیرات و واژه‌های شعری کهنه و زبان ادبی چندین صد سال قبل بیان کنیم و برای تأیید گفته خود در برابر شعری از کلیم همدانی غزل‌هایی از صاحب‌داد کوهستانی، خواجه محمد سالنگی و غزلی به لهجه

^۱ سراج‌الاکخبار، سال ششم، شماره ۲۲.

^۲ سراج‌الاکخبار، شماره ۸، سال ۷.

هزارگی چاپ کرد. با چاپ این اشعار سراج الاخبار نخستین بار به زبان محاوره لهجه‌های گوناگون شکل نگارشی داد و آنرا ثبت کرد. محمود طرزی به تخلص افغانی ترانه‌هایی به لهجه کابلی سرود^۱ که شعرای جوان کابل از او پیروی کردند. یکی از آن جمله شعرا میر غلام حضرت انور بود، که تخلص خود را بعداً شایق و پس از آن شایق جمال گذاشت. وی در نامه‌ی به محمود طرزی می‌نویسد: «حضرت صاحب امتیاز مخلص نواز را از درگاه کریم کارساز دائماً سرافراز می‌خواهم. یک غزل به لهجه ملی در قید تحریر آورده ارسال خدمت نمودم. لکن با این ربط هم از سخن استاد تا شاگرد فرق بسیار است. مگر چون در این روزها تخلص انور را به شایق تبدیل کرده ام لهذا عرض تخلص را به واسطه این غزل خدمت آن معنی پناه ضرور دانسته به مطالعه آن تکلیف دادم فقط.»^۲

زیر عنوان «ادبیات ملی» چاپ ضرب‌المثل‌ها، آغاز پژوهش‌ها در ادبیات مردم (فولکلور) بود که متأسفانه توجه محققان را جلب نکرد و ادامه نیافت «مقاله ادبی» که در شماره دوم مرامنامه ادبیات ملی یا د شده است پدیده تازیهی در ادبیات دری به شمار می‌رود. این نوع ادبی موازی با ترجمه اشعار اروپایی در آغاز سده بیستم بوجود آمد و ادامه یافت.

۱) بی‌پروایی به اشکال شعری قدیم

در دو دهه اول سده بیستم با پیشدستی محمود طرزی بی‌پروایی به اشکال شعری قدیم دیده می‌شود که زاده عوامل زیرین است:

۱. توجه زیاد شاعر به واقعیت‌های زندگی اجتماعی زمانش چون قطب مقابل سنت گرای در ادبیات.

^۱ رجوع کنید به سراج الاخبار سال ۷، شماره‌های ۱۱ و ۱۸.

^۲ سراج الاخبار افغانیه، سال ۷ شماره ۲۰.

۲. ظهور رو به افزایش ترجمه‌ها از نمونه‌های شعر آزاد اروپایی و یا هر شعر اروپایی که ترجمه به شکل شعر منثور در می‌آید.

۳. پیوسته با ترجمه اشعار اروپایی ظهور شعر منثور در ادبیات دری چون (شکل) نو، که لزوم وزن و قالب قدیمی را در شعر نفی می‌کرد و گواهی می‌داد که شعر می‌تواند بدون داشتن وزن عروضی و قالب مروج قدیمی هم وجود داشته باشد

بی‌التفاتی‌هایی که به ارزش‌های شکلی شعر قدیم در این دو دهه صورت گرفت بصورت عمده از این قرار است:

۱. آمدن کلمه‌ها و عبارت‌های گفتاری در شعر نه به صورت قصیدی بلکه برای ایجاد فضا یا آهنگ تازه به شعر. مثلاً در مرثیه مینای محمود طرزی چنین چیزی دیده می‌شود:

این شعر که در «سلطان پور» جلال آباد در سال ۱۳۲۹ سروده شد. بیانگر ناراحتی محمود طرزی از ستمی است که در باریان عیاش بر میناها روا می‌داشتند. چون گوشت مینا خوردنی نیست؛ بنا بر آن مینا را فقط برای تفریح شکار می‌کردند و گذشته از آن در سیمای مینا درین مرثیه از تمام مردم مستضعف دفاع شده و هرگونه بیداد نکوهش گردیده است. این شعر ظاهراً پس از آنکه شکار مینا را شاه منع کرد سروده شده است:

مرثیه مینا

-۱-

مرغکان این چه خوش نوایی‌ها
این چه پرواز و پرفشانی‌ها
این چه جمعیت سرود آیین
این چه چر چر همه سرودآگین

حال تان ساده شکل تان چه ظریف
صوت تان خوش مقام تان چه لطیف
لیکن ترسم که دهر خانه خراب
محو سازد مجالس احباب
چپ شوین مرغان من چپ شین

- ۲ -

۱-ی-ن-۵۵-۱ آمد شکاری با صد پیچ
نیست در توبره شکارش هیچ
نیست تنها دوميله در دستت
چره پر بهر قتل تان مستست
رحم در دل نباشد شی هرگز
چو ببیند کشد کند جز و بز
چپ شو مینا که هستی مینا کار
کشدت آن شکاری زار و نزار
شان نباشد که شین انسان است
این چه کاری قساوت افشان است
چپ شوین مرغان من چپ شین...

در این دو بند و مرثیه مینا «چپ شوین»، «چپ شین» و «چپ شو مینا» در بیت چهارم بند دوم برای ایجاد لحن صمیمی آمده است و نگارش اینک بدین شکل ۱ «ا- ی- ن- ه-!» برای تجسم آهسته و دزدانه آمدن شکاری اختیار گردیده است و این همه نشان می‌دهد که شاعر بر بیان صادقانه اندیشه و احساس خود پافشاری دارد و بهمان اندازه از کار برد ارزش‌های قراردادی شعر کلاسیک گریزان است.

۲- شکستن قالب چنانکه در مثال «مرثیه مینا» نیز بروشنی دیده می‌شود شعر به شکل مثنوی سروده شد و مشابه ترجیع بند. بخش‌هایی از آن با يك مصرع بزبان گفتاری «چپ شوین مرغان من چپ شین» جدا می‌شود

و بخش‌ها هرگز با هم برابر نیست. مطابق احساس شاعر در هر جایی که پنداشته می‌شود که بهره تمامی از موضوع به پایان رسیده این مصرع می‌آید و بخش را از بخشی جدا می‌کند. بخش نخستین چهار بیت است دومین پنج، سومین چهارده و چهارمین هشت و پنجمین هفت بیت.^۱

«مرثیه مینا» در مجموع قالب تازه ایست که با هیچ يك از قالب‌های قدیمی مشابه نیست. مثال دیگر شعر «مکتب» محمود طرزیست. شعر از بهره‌های نابرابر ساخته شده است، چنانکه بند اول چهار مصرع دوم چهار مصرع سوم پنج مصرع و چهارم پنج مصرع و بند آخرین شش مصرع است.

۱

زین جسم با جان زین چشم پر نور^۲
گر دور مانی مانی تو بس دور
زین چند اشیا بشنو بدستور
يك شمارم تا گردی آگاه

۲

اول ز انسان دور افی ای جان
جاندار باشی لیکن نه انسان
انعام باشی «بل اصل...» دان
با قول قرآن باشی تو گمراه

۳

گمراه آنرا باید بدانی
کو کور باشد ره را نبیند
آخر چه گردد آیا تو دانی
در چاه افتد عاجز نشیند
بیچاره اعما بیچاره گمراه...

^۱ رجوع کنید، محمود طرزی (پراگنده) کابل مطبعه عنایت. سال ۱۳۳۳ ص ۷۳ تا ۷۶.
^۲ سراج‌الاجبار، سال ۵، شماره ۱۹، (۱۹۱۶م)

چنانکه دیده می‌شود شعر دورهٔ روشنگری در دو دههٔ اول سدهٔ بیستم هم از نگاه موضوع تازه بود و هم از نگاه بعضی قالب‌ها. شکستن قالب مانند نوآوری در انتخاب مضامین شعری حتمی نبود. شعراء مجبور نبودند که برای مضامین تازه قالب‌های تازه جستجو کنند.

بخش سوم

ظهور قالب‌های نو ادبی

الف) سفرنامه:

در دوره روشننگری ادبیات دری زیر تأثیر ادبیات ترك، سیاحت‌نامه نویسی و ترجمه سیاحت‌نامه‌ها بوجود آمد. جنبش سیاحت‌نامه نویسی چون نخستین نوع نثر هنری در ادبیات ترك در اواخر قرن هفده ظهور یافت که هدف آن نشان دادن مظاهر زندگی غرب به خواننده ترك بود.

در افغانستان اواخر دهه اول سده بیستم سیاحت‌نامه‌هایی چاپ شد که بعضی ترجمه و بعضی نگارش بود؛ چون سیاحت به قطعه روی زمین در ۲۹ روز^۱ و سیاحت‌نامه لاپونیا^۲ ترجمه سیاحت‌نامه عبدالرشید ابراهیم افندی که توسط محمود طرزی و عبدالهادی پریشان از متن ترکی کتاب (عالم اسلام) صورت گرفته و در شماره‌های متعدد سراج‌الخبار چاپ شد.

نگارش سفرنامه‌ها در ادبیات دری گذشته دوری دارد؛ مگر جنبشی که در سده بیستم رونما شد از آنرو نو پنداشته می‌شود که اهداف آن با سفرنامه‌های کهن متفاوت بوده، کاملاً موازی با روحیه سیاحت‌نامه‌ها و سفارش‌نامه‌ها و سفارت‌نامه‌های اواخر سده هفدهم ادبیات ترك نوشته شده است. درین سفرنامه‌ها کوشش شد که زندگی غربی و یا کشورهای پیشرفته دیگر به خواننده معرفی شود تا علاقمندی او را به دانش‌های معاصر و تخنیک و صنعت برانگیزد.

^۱ محمود طرزی سیاحت سه قطعه روی زمین، مطبعه عنایت کابل: ۱۳۳۳ (۱۹۱۵م)
^۲ سراج‌الخبار افغانیه شماره‌های ۹ - ۱۴ سال ۶۰

ب) شعر منثور:

در نخستین شماره‌های نخستین سال سراج‌الخبار همزمان با چاپ ترجمه‌های شعر اروپایی مانند «بوسه مادر» از شاعر فرانسوی^۱ و «ترجمه شعر یکی از ظریف طبعان جرمنی»^۲، نوشته‌هایی مانند «تنهایی» (از یادگارهای اصالحیه)^۳ و «شعر - موسیقی»^۴ و «شب‌نم»^۵ و «بهار عشق»^۶ از محمود طرزی و «عمر... وقت»^۷، از عبدا لهادی داوی^۷ چاپ شد. این پارچه‌ها نمونه‌هایی از شعر منثور و مقاله‌های ادبی بود. این دو شکل ادبی بسیار شبیه هم بود. نمی‌شد، با ارزش‌نماهای مشخص یکی را از دیگری جدا کرد. مگر پاره‌هایی در امان افغان بصورت مشخص زیر عنوان شعر منثور به چاپ رسید؛ مانند «روزگار هم ملتفت نمی‌شود» از احمدراتب^۸ و «احساس اندوه‌هناک»^۹، از م. حسن^۹ و «چرا شفق این قدر خونین است» از غلام سرور^{۱۰} و «روزگار پی‌مروت پدرت بسوزد» از احمدراتب^{۱۱} و «آه روزگار سیاه!»^{۱۲} از م. حسن^{۱۲} و در سال اول انیس (۱۹۲۷م) نیز این نوع

-
- ۱ سراج‌الخبار، سال اول شماره ۴، ص ۱۰.
 - ۲ ایضاً شماره ۲ ص ۷
 - ۳ ایضاً شماره ۷، ص ۸.
 - ۴ ایضاً شماره ۲، ص ۳.
 - ۵ ایضاً شماره ۳، ص ۴
 - ۶ سراج‌الخبار، سال اول، شماره ۲۱، ص ۱۴
 - ۷ ایضاً، سال ۷، شماره ۱۶
 - ۸ امان افغان شماره ۶، سال ۶
 - ۹ ایضاً، شماره ۷ سال ۶
 - ۱۰ ایضاً شماره ۸ سال ۶.
 - ۱۱ ایضاً شماره، ۳۸ سال ۵
 - ۱۲ ایضاً، شماره ۴۵، سال ۵

نوشته‌ها بدون عنوان شعر منثور و به چاپ می‌رسید، مانند «دختر روستایی» از کوهی^۱ و «تنهایی و مهتاب» از غ. ر. ۲.

مثلاً: «روزگار بی‌مروت» از راتب چنین شروع می‌شود: «چه انجماد و افسردگی یارب:

رودخانه مانند اژدهای پژمرده در زیر سواحل نمناک در جستجوی راحت گاهی جاریست! زیدتر انسان را به وحشت می‌افکند. سردی هوا لرزه می‌آورد! صدای نالش بلبان که در اخیر وقت می‌خواهند آرام گیرند، نوحهٔ حزن کدام مسکین را می‌ماند! افق چرا لعل‌گون است مگر شفق آخرین آفتاب با یک تبسم خیره و تیرهٔ مختصرانه از عالم وداع می‌کند!

آرامی و سکوت وحشت‌انگیز ناحیت را فرا گرفته که از هیچ طرف نی‌آوازیست نی‌نوایی! صدای باد و باران! این تاریکی موحش هر لحظه هم شدیدتر می‌شود شاخه‌های درخت‌ها از هم می‌شکنند.

گوی این هیاهو که در فضا حکم فرمایی دارد عوامل بدبختی بیچارگان است. چه شد که هیچ کس در همچو وقت از اطراف قصر عبور نمی‌کند! مگر تمام ساکنین این قصر به خواب رفته اند که ابداً صدایی جز صدای وحشت آور توفان شنیده نمی‌شود! به ببینید به ببینید گاه‌گاهی ابر پاره‌ها ظلمت خود را تیره ساخته بکنار افق متوجه می‌شوند و غریو ساکنین از دست روزگار بی‌مروت برمی‌آید. صدای حزن‌آور طفل یتیم که از سر قبرستان با فریاد و نوحه‌های غم‌آلود (شهدا) به سرعت عبور می‌کند دیار ماتم را می‌نماید. همه جا تاریکی... همه جا خلوت!»

چون ریفورم نمی‌تواند دردی را دوا کند و چون تضادهای طبقاتی شدیدتر

^۱ انیس شماره ۱۵، سال اول

^۲ انیس شماره ۱۲۰، سال اول (۷ دلو ۱۳۰۶ - ۲۷ جنوری ۱۹۲۸) ص ۸

می‌شود و چون ظلم و بیداد حکام رو به فزونی می‌رود شکایت از روزگار زیادتر است و ناامیدی و یاس در آثار شعراء انعکاس یافته است. شعر منثور بنابر امکانات وسیعتری که نسبت به شعر تقلیدی اسیر در قالب‌های کهنه داشت و بنابر آنکه زبان انعکاسی و فشرده شاعرانه آن با رمزها و نمادهایش برای بیان هنری هر راز مگویی شایسته بود، زود رواج یافت و طرفدارانش فزونی گرفتند و حتی از سال‌های بیست قرن بیستم تقریباً تا نزدیکی‌های جنگ جهانی دوم مروج‌ترین شکل ادبی بود که مبرم‌ترین مسایل اجتماعی را منعکس می‌ساخت.

ریفورم‌های دوره نهضت امانی رشد مناسبات سرمایداری را تشریح کرد و نبرد طبقات دژخیم را داغ‌تر ساخت. شعراء دریافتند که همه تلاش‌های اصلاحی دولت بر زندگی اکثریت مردم زحمتکش تأثیری نینداخت و دردهای اساسی را درمان نکرد، چنانکه در نخستین سطرهای شعر منثوری که نقل کردیم، احمد راتب چنین تصویر سوزنده‌ی از زمان خویش نقاشی می‌کند: «در حالی که در کاخ خواب آرامی جاربیست بیرون غریو مساکین بالاست و صدای وحشت‌آور توفان - توفان خشم ستم‌کشان و بینوایان شنیده می‌شود و این تصویر را زمینه خونین بعد از جنگ استقلال برجسته‌تر می‌سازد یعنی اوضاعی که هنوز بادها شیون کودکان یتیم را از سرگورهای شهدا عبور می‌دهند.»

در شعر منثور دیگری به عنوان «آه روزگار سیاه!» محمد حسن قدرتمندان ترا جگر زمان خود را به باز تشبیه می‌کند و توده مظلوم را به کبوتر و در پایان امیدوار و دلیر هوشدار می‌دهد: ای فراعنه ظالم، بکنید هر آنچه می‌خواهید که عنقریب روزگار مکافات خواهد رسید!!!.

کار سیاسی پردامنه در گذشته و جانبازی بزرگ روشنفکران آگاه، عشق فردای تابناک را در نهاد اکثر روشنفکران و شعرای آنوقت شعله ور ساخته بود. تنها نظری به عنوان‌های اشعار منثور آن زمان نشان می‌دهد که شعراء

در فراسوی اصلاحات و دگرگونی‌های روبنایی بدبختی و رنج مردم‌شان را می‌دیدند و بخاطر آن رنج و بدبختی‌ها بود که از «شفق خونین» و «بی‌مروئی روزگار» و غم و اندوه سخن می‌گفتند.

«شعر منثور» نویسی از سال‌های سی سده بیستم بعد نیز ادامه یافت نویسندگانی مانند میر غلام‌محمد غبار، شهزاده احمدعلی درانی و عبدالهادی داوی (پریشان) بعضی آثار شانرا در مجله کابل چاپ کردند، مانند، «صبح در پغمان»^۱ «من و ماه»^۲ «ماه در پغمان»^۳، و «باز وطن»^۴

این شعرهای منثور درباره طبیعت و گوشه‌هایی از زندگی و حالات روانی انسان نوشته می‌شد. فشرده‌گی زبان و تصویرسازی ویژه شعر را نیز تا حدی دارا بود. بعضی طرح داستانی داشت مانند «باز وطن» و «من و ماه» و بعضی عاری از طرح داستانی بود و بصورت کل بیشتر زیر تأثیر ترجمه‌های اشعار اروپایی وجود می‌آمد و شبیه آنها نوشته می‌شد. مجله‌ها، زندگی‌نامه و شعر شعرای اروپایی را پیوسته چاپ می‌کردند، مانند «زندگی‌نامه لامارتین» و «شعر دره» از او که ترجمه منظوم و منثور آن پیهم چاپ شد^۵ و زیست‌نامه ادموندو دوامیچی (۱۸۴۶ - ۱۹۰۸) شاعر ایتالیایی^۶ و زیست‌نامه شاتو بریان (۱۸۶۷-۱۸۴۸)^۷ و گوستاو فلوبرت^۸.

در بازپسین سال‌های این دوره نویسندگان و شعرای تازه‌دمی «نثر ادبی» و شعر «منثور» نوشتند که آثار شان در مجله کابل چاپ می‌شد. مانند

^۱ مجله کابل سال دوم، شماره ۳ اول سنبله ۱۳۱۱ - ۲۲ اگست ۱۹۳۲) ص ۳۵-۲.

^۲ همانجا، ص ۳۲

^۳ مجله کابل، شماره دوم سال دوم اول) اسد ۱۳۱۱ ۱۹۳۲ میلادی) ص ۰۲.

^۴ همانجا ص، ۴۷

^۵ مجله کابل شماره دوم سال دوم اول اسد ۱۳۱۱ ه.ش ۱۹۳۲ (میلادی)، ص ۱۵

^۶ آئینه عرفان شماره‌های ۶-۷-۸ سال دوم ۱۳۱۱ ه.ش.

^۷ همانجا

^۸ آئینه عرفان، سال دوم شماره ۹ - ۱۰ - ۱۱ و ۱۲

احمدالله کریمی که «نهر»^۱ را نوشت و سیدقاسم رشتیا نثر ادبی «برف می‌بارد»^۲ را نوشت و حفیظ‌الله شعر منثور «من و او»^۳ ...

ج) داستان:

ترجمه و چاپ رمان‌های ژول ورن - فانتزی نویسنده فرانسوی و چاپ رمان فاجعه‌های پاریس اثر گزایوه دو مونته پن با مقدمه کوتاه محمود طرزی درباره ارزش اجتماعی رمان و مقاله‌های پراکنده سراج‌الخبار درباره اهمیت و رواج قصه نویسی در دنیای غرب، نویسندگان ما را به قصه نویسی علاقمند ساخت. مگر بنا بر نبودن گذشته قابل اتکا در تاریخ ادبیات ما، قصه نویسی دیرتر جوانه زد. مثلاً، در سال‌های بعد از آزادی افغانستان (۱۹۱۹م) و تا سال‌های جنگ جهانی دوم چند نمونه انگشت شماری بوجود آمد، چون: «تصویر عبرت» از عبدالقادر «لوحه وفا» از میر غلام‌حضرت شایق جمال و «جشن استقلال افغانستان در بولیویا» از مرتضی احمد محمدزایی و «ندای طلبه معارف» و دیگر.

هر چند «جشن استقلال افغانستان...» بزبان انگلیسی در خارج کشور نوشته شده و ترجمه آن در امان افغان چاپ شده است چون واقعیت جامعه افغانی در سال‌های دوره نهضت امانی توسط یکنفر افغان در قالب داستان ریخته شده است؛ بررسی آن خالی از سودمندی نمی‌باشد.

خلاصه داستان: حکومت بولیویا، افغان‌های مقیم آن کشور را وادار می‌سازد که بنا بر نداشتن سند اقامت خاک بولیویا را ترك بگویند و اموالشان ضبط گردد. گل احمد که در آن سرزمین صاحب مکنت فراوان است

^۱ احمدالله کریمی «نهر» مجله کابل سال ۸، شماره ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری ۱۹۳۷ ص ۶۹ - ۷۱

^۲ سید قاسم رشتیا «برف می‌بارد» مجله کابل، سال ۸، شماره ۱۱ (دلو) ۱۳۱۷ جنوری و فبروی ۱۹۳۹ (ص ۸)

^۳ حفیظ‌الله «من و او» مجله کابل، سال ۲، شماره ۷

با رنج مجبوری ترك همه دارایی می‌خواهد مهمانی بی برگزار کند و در آن دختری از اهل آن دیار را که از مدت‌ها شیفته اش شده است، نیز دعوت نماید و در آن مهمانی هم به او عشق خود را اظهار نماید و هم برای ابد پدرودش بگوید.

در ضیافت مذکور به گل‌احمد خبر می‌دهند که هیئت سیاسی افغانستان به تازگی وارد بولیویا شده و مصمم است با حکومت آن کشور موافقتنامه دوستی و همکاری امضا نماید.

هر گاه این مطلب به اطلاع هیئت رسانده شود، حتمی از مقامات حکومتی بولیویا خواهش خواهند کرد تا چون نخستین گام در راه دوستی هر دو کشور افغان‌های مقیم بولیویا را سند اقامت بدهند. با مراجعه گل‌احمد به هیئت سیاسی افغانی این مشکل حل می‌شود و افغان‌ها روزی بیرون شهر جشن استقلال افغانستان را تجلیل می‌کنند.

در مورد این قصه دو نکته قابل تذکر است: یکی تائید سیاست خارجی افغانستان و دیگری اینکه قصه به سود سرمایه‌دار به فرجام می‌رسد و بنا بر مشی سیاست خارجی حکومت امانی ثروت سرمایه‌داری از گزند در امان می‌ماند و این نمونه انعکاس جانب‌داری از منافع بورژوازی در آئینه ادبیات آن دوره^۱ است.

«لوحه وفا» داستانیست که آمیخته در نظم و نثر پرداخته شده است. موضوع داستان چنین است که حسد خانواده را تباہ می‌سازد و خلاصه آن چنین که: مردی به همسرش بدگمان شده است و می‌پندارد که زن به وی خیانت می‌ورزد. روزها او را تعقیب می‌کند اما نتیجه‌ی بدست نمی‌آورد. رنج مرد هر روز افزونتر می‌شود تا آنکه روزی از درز دروازه زن را مشغول صحبت با تصویری می‌یابد و به پندار اینکه با سند خیانت او را گرفتار کرده

^۱ متن قصه را لطفاً در امان افغان سال ۸، شماره ۷۷ و بعد از آن مطالعه فرمایند

است تفنگچه را به سویش آتش می‌کند گاهی که زن در خون خویش می‌تپد مرد ملتفت می‌شود که تصویر از خودش است. پلیس شانه‌های قاتل را بسته به سوی بازپرسی می‌کشد و در آن حال زن التماس می‌کند که همسر او را نیازارند و او خون خود را بخشیده است.^۱

این داستان با اوج عالی و پایان غیر منتظره پختگی بیشتری را نشان می‌دهد و گذشته از آن زن که در ادبیات دری چون نماد حيله و فریب همه جا تصویر شده بود زیر تأثیر مبارزات طولانی بسود دفاع از حقوق زن یکبارہ چون راز وفا و پایداری و پاکی تجسم می‌یابد.

چنان می‌نماید که مقاله‌های سراج‌الخبار در دفاع از حیثیت زنان مثلاً افتتاح بخش مخصوص معرفی ناموران زنان جهان^۲ در سراج‌الخبار و در دورۀ امانی نشر جریدۀ «ارشاد النسوان» و غیره توانست دگرگونی در ساخت حلقه‌های روشنفکری از نقش اجتماعی زن وارد کند و اذهان را به مرحلۀ عالیتری مثلاً تا حد احترام به حیثیت و حقوق زن ارتقاء بخشد. زبان داستان ساده است و در آن شعر و نثر می‌آمیزد چنانکه روایت گاه به نثر و گاهی به نظم صورت می‌گیرد توصیف جای‌ها و اشخاص رنگ توصیف ریالستیک دارد.

«ندای طلبۀ معارف»، چنانکه از تبصرۀ «امان افغان» بر می‌آید رمانی تربیتی بوده است. چون پیش از آن چنان اثری در تاریخ ادبیات دری نداریم آنرا می‌توان نخستین رمان تربیتی شمرد. از آنجا که نیازمندی به داستان‌های افغانی در حلقه‌های ادبی کشور ما هر روز محسوس‌تر رونما می‌گردید و هر بار این مسأله در مطبوعات جدی‌تر طرح می‌شد؛ انیس در سال دوم نشرات خود موضوع رشوت را به اقتراح گذاشت و خواست تا نویسندگان در آن

^۱ متن داستان را در «امان افغان» سال نهم، شماره‌های ۵۱ و ۵۲ بخوانید
^۲ سراج‌الخبار، سال اول، شماره ۷

موضوع رومان بنویسند.

در مقدمه‌پی که بر شرایط اقتراح نگاشته شده بود گفته می‌شد که چون نویسندگان ما به رمان التفات شایسته نکرده اند خواننده افغان ناچار به دامن قصه‌های دیگران می‌آویزد و این وضع خود زیان آور است:

انیس برای اقتراح این شرایط را وضع کرده بود:

۱. قصه باید در قالب رمان ریختگی باشد
۲. قصهٔ نمبر اول همان بود که تمام نزاکت‌های فن تحریر را دارا باشد، مثلاً در تحلیل و ترسیم وقایع مبالغهٔ مرغوب، در عین زمان معاشقه یا کدام ذریعه دیگر که قصه را مرغوب بگرداند محور گرفته شود. تصویر حوادث قریب‌الفهم و رقت‌آور باشد.
۳. حوادث زمان در داخل وطن اختیار شود و همچنین افراد آن وطنی باشد.
۴. مشروط است که در قصهٔ مذکور یکی از اسرار و یا طریقه‌های عجیب رشوت آشکار شود.
۵. درازی موضوع یکی از صفات خوب مسابقه خواهد بود...

چون اصلاً داستان نویسی به روش غرب در تاریخ ادبیات دری پدیده نوزادی شمرده می‌شد و عنعنه‌پی در ادبیات ما نداشت، برای نویسندگان کاملاً تازه کار ما بسیار دشوار بود که یکباره دست به نگارش رمان‌های طولانی بزنند.

از سوی دیگر این اعلان وقتی در صفحه انیس چاپ شد که سالی از آن گذشته نهضت امانی بدست حبیب‌الله برچیده شد و روزگار پس از آن مسایل نوی را در دستور روز قرار داد.

در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۹ یعنی سال‌های ۱۹۳۹ و ۴۰ نمونه‌های بهتر و پخته‌تری از داستان کوتاه در ادبیات ما ظهور یافت؛ چون «مادر تیره روز» از محمدرسول وسا^۱ و «قربانی بیگناه» از ع. ارمانجن.^۲

^۱ محمد رسول وسا «مادر تیره روز» مجله کابل، شماره ۱، سال ۹. حمل ۱۳۱۸ مارچ واپریل ۱۹۳۹ از ص ۷۲ تا ۸۶.
^۲ ع. ارمانجن «قربانی بیگناه» مجله کابل، سال ۹، شماره ۶، (۱۳۱۸-۱۹۳۹) ص ۸۰-۸۶.

بخش چهارم

سایه یأس بر ادبیات

از سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نمونه‌های ادبیات یأس‌آلود در مجله‌ها و جریده‌ها ظاهر می‌شود. چنانکه در بحث شعر منثور بدان اشاره کردیم دیگر آن شور و شوق سال‌های آغازین حصول استقلال در ادبیات دیده نمی‌شود. این حالت پنج شش سال دوام کرد که بعد بنا بر کارکرد سبب‌های معینی که ذکرش خواهد آمد به سمت دیگری پیچید.

به قدرت رسیدن امیر امان‌الله در آغاز معنای به قدرت رسیدن اخوان افغان را داشت. زمانی که امیر امان‌الله رقیب عمده خویش سردار نصرالله را که کاکایش نیز بود به زندان انداخت و دیگر برادران را به اطاعت خویش مجبور ساخت و ظاهراً رقیبی که جرأت عملی داشته باشد در اطراف او دیده نمی‌شد برای نوسازی دستگاه اداری به زندان متوجه شد. در آنوقت جوانان مجهز با اندیشه‌های ترقی‌خواهی و نوجویی در محبس ارگ سلطنتی و دیگر محابس بزرگ پایتخت به نام زندانی سیاسی بسر می‌بردند. و این میراث ننگینی بود که پدرش امیر حبیب‌الله بعد از خود گذاشته بود. امیر امان‌الله به زودی اعضای «اخوان افغان» را از زندان آزاد کرد و مهم‌ترین کارهای دولتی را به ایشان سپرد. مثلاً میر زمان‌الدین والی کابل، مولوی محمدحسن مدیر مکتب حبیبیه و عبدالهادی داوی نگارنده امان افغان مقرر شد و عبدالرحمان لودین در زمان پادشاهی امان‌الله به حیث سرمنشی شاه، نگارنده امان افغان، عضو سفارت افغانستان در اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری، رئیس گمرک کابل و رئیس بلدیة قندهار کار کرده است. پدرش کاکا سیداحمد در عین حال سه وظیفه را ایفا می‌نمود، چون آمریت مکاتب ابتدایی، تدریس در غنندشاهی و استخبارات وزارت حربیه و مولوی

عبدالواسع پسر مولوی عبدالروف نخست ملای حضور و پس از آن رئیس (مرکه دپشتو) مقرر شد که در تدوین قوانین کشور نیز از او بسیار کار گرفته می‌شد.

امیر امان‌الله در نخستین سال‌های پادشاهی خود تا حد زیادی اجراکننده تصامیمی بود که در اتخاذ آن رجال مشروطه خواه سهم بارزی داشتند مگر از همان آغاز با دید ژرف‌تر نقش اندیشه مستقل او در تطبیق پلان‌ها و تمایل او به سوی مطلق‌العنانی و جدایی از جنبش مشروطه‌خواهی که او خود عضوی از آن بود نیز قابل تشخیص بود. مثلاً امیر امان‌الله به تقاضای حکومت برتانیای و به حیث شرط پذیرش استقلال افغانستان از جانب آن دولت موافقه کرد تا سپاه پیروزمند افغانستان ۲۰ میل از مرز کشور عقب برود و بدینصورت شاه بی‌اعتنا به نامه‌های مکرر مردمی که در سنگر پیروزی زانو زده بودند و بی‌توجه به تمامیت ارضی خاک بر تصمیم خویش اصرار ورزید.^۱

یا در نخستین قانون اساسی افغانستان (در ماده ۲۵) ذکر شده بود که «در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است به هیئت وزرا و اداره مستقله در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا می‌نمایند...»^۲ بدینصورت رئیس مجلس وزرا شخص شاه بود که ماده ششم قانون او را غیر مسؤول می‌شناخت. و این عدم مسئولیت کابینه نزد شورا مخالف آرمان «اخوان افغان» بود. این مطلب و مطالب دیگر مشابه سبب جدا شدن اخوان افغان به دو جناح محافظه کاران و گروه لیبرال‌های که خود را «جوانان افغان» می‌نامیدند گردید. حق تحصیل و حق نشر جریده و مجله و مصئونیت آزادی‌های فردی و مصئونیت مسکن و غیره که در قانون اساسی و ذکر یافته بود از نگاه مشروطه طلبان کافی نبود و بنا

^۱ رجوع شود به غبار افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۷۰

^۲ «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲

بر آن تعداد کم اعضای اخوان افغان، همکاری خویش را با حکومت امان‌الله تا آخر ادامه دادند و بیشتر آنها به تدریج از آن فاصله گرفتند.

تندروی و تك روی امان‌الله در تطبیق ریفورم‌ها و مخالفت متنفذین قضات و حکام که صلاحیت و قدرت شان را قوانین موضوعه حکومت امانی محدود می‌ساخت و صف‌آرایی در داخل کابینه که در رأس یکی سردار عبدالقدوس و در رأس دیگری محمود طرزی قرار داشت سبب آن گردید که ریفورم‌های امان‌الله به درستی و دقت تطبیق نشود و چراغ روشنگری در میان توده‌ها نتابد. بنابر آن جوانان ترقی‌خواه و قلم بدستان صاحب درد و طن که به ریفورم‌های امیر امان‌الله دل بسته بودند شدیداً ناامید گردیدند.

احمدراتب در شعر منثور «روزگار هم ملتفت نمی‌شود» می‌نویسد: (...آه متأسفانه این سرزمین سخت دردمند است که با فریادهای الیم و نوحه‌های غم آلود ضجه همی کند.

طنین‌های سوزنده و دود دار این آتش که از دهان ساکنین به صورت آه و از چشم اکثر به صورت اشک تبدیل یافته به يك طرز لرزش و ناامیدی می‌برآید انسان را سخت متأثر می‌سازد.

اي قطره اشك رنج‌آلود که با هزار مشقت از جلو چشم او عبور می‌کني، آیا می‌توانی در يك پیشانی سعادت‌مندی طلوع نمایی.

غلغله سامعه‌خراش تمدن و اجتماع مانند يك فرشته آسمانی از زمین موجودیت در فضای عدم پرواز نموده قلب‌های دردمند را در آتش حسرت می‌سوزاند. غرش و فش (شمند و فر) مانند يك صاعقه آسمانی بر سر این وادی غمناک فرود می‌آید

نال‌های حزن‌آور این سرزمین که مدرجاً (متدرجاً) از سر مزارع دل‌های

جریحه دار بسرعت می‌گذرد این جنگل را يك هیكل وحشت نشان می‌دهد!...»

در پایان این قطعه با این سطرها برمی‌خوریم: «... ای پیکر عشق، ای محبوب مدنیت! مگر از این سر زمین و پسران سخت متنفری که در هیچ وقت و آوان به يك بوسه الفت مذاق تمنای تلخ کامان زهر حوادث را به شهید محبت شیرین نمی‌سازی آیا هیچ نمی‌خواهی که این دل تالان را در آغوش محبت کشیده نوازش کنی؟

طبیعت بیا و اوضاع جهان را تبعید کن چرخ ستمگر از این ستم دیده نفرت گیر. وای آه صادقانه این آئینه آتشین تمدن را مکدر نما!»^۱

قابل یادآوریست که این شعر با ارتباط به قیام ملا عبدالله معروف به ملای لنگ که امیر امان‌الله در سخنرانی‌های خویش او را "ملا عدوالله" می‌نامید سروده شده است.

چنانکه معلوم است ملای مذکور با شماری از همدستانش که جمعاً ۴۵ نفر می‌شدند بدست قوای حکومتی افتادند و روز دوشنبه چهارم جوزای سال ۱۳۰۴ ه.ش در منطقه سیاه‌سنگ کابل اعدام شدند.^۲

وضع بحرانی سال‌های اخیر حکومت امیر امان‌الله شورش‌هایی که قربانیان بی‌شماری داشت، بی‌سر و سامانی امور اداری و اختلافات شدید میان کارمندان بزرگ دولتی برزندگی مردم تأثیر ناگواری انداخته بود.

شعرای احساساتی ما سخت دل‌شکسته شدند و چون دید عمیقی از قانونمندی تکامل اجتماعی نداشتند ناامیدانه به بدویت و زندگی اولی انسان رجوع کردند و این همه مصایب را ره‌آورد تمدن شناختند. شاعری به نام

^۱ امان، افغان شماره ۶، سال ۶ ص ۷.

^۲ امان، افغان شماره ۹، سال ۶، ص ۷.

م. حسن در قطعه «شعر منثوری» می‌نویسد:.... آه چقدر رشك می‌برم بر زندگانی‌های ساده و بسیط اجتماع و تکلفات بی‌معنی تمدن مرا اذیت می‌کند. چقدر بختیار است آن پیرمرد دهقان که اوقات پرقیمت زندگانی را در زیر اشعه زرین آفتاب بسر برده و از دست طبیعت بهترین ارمغان را مستقیماً می‌گیرد. بر مزرع سبزی نشسته یادش از کشته‌های خویش می‌آید. او با طبیعت سروکار دارد. او عظمت خدایا در شب‌های مهتاب در اشعه سیمین ماه، در نسیم معطر سحر در نزدیکی سپیده صبح، در شفق نورانی، در اوقات طلوع و غروب آفتاب، در افق گلناری و در فضای این جو لایتناهی می‌بیند.

گوارا بادتان این سعادت ای آنانی که در زیر این آسمان نیلگون شفاف با قلب‌های پاک مقدس زندگانی دارید!

شما آزادید برای اراده شما مانعی نیست.

نقادی و خودپرستی اشخاص فاقدالاراده در روحيات شما اثری نمی‌اندازد! شما حیات گران‌بهای خود را با انعام حیواناتی می‌گذرانید که بارها از این مدرسین بی‌عاطفه برتری دارند. اما من!...

از زندگانی بیزارم بار سنگین حیات دوش ناتوانم را خسته نموده برای اظهار احساسات تند و سوزنده ام محیط مساعد نیست!!!

بلی شما سعادت‌مند آید ای روستاییان! زیرا روح شما از نیش تنقید موزیان متأذی نیست! شما تنها از دیدن رنگ خونین لاله به دریای بهت و حیرت فرو می‌روید ولی از مشاهده دل لاله قلب شما داغدار نمی‌شود!

اما افسوس که این سعادت برای همیشه به شما داده نشده و شما هم گاه‌گاه از مظالم روزگار جنایت کار چون لاله داغدار می‌شوید ولی همان قسمی که از دست طبیعت حظ می‌گرفتید همان طور ظلم و جنایت را از

او می‌دانید. شما با این تمدن زنگ‌آلود بشر سر و کاری ندارید. شما روز هزاران مرتبه شهید راه قوانین غلط اجتماعی نمی‌شوید!...»^۱

به خصوص سطرهای بازپسین این نوشته قابل تأمل است. اشاره‌های شاعر به «تنقید موزیان» و «قوانین غلط اجتماعی»، «نقادی و خودپرستی اشخاص فاقدالاراده» ابعادی از زندگانی اجتماعی آن روز را روشن می‌سازد که شاعر از آن ملول و بیزار گردیده است.

در خلال این ناامیدی‌ها شعری را هم می‌یابیم که نبرد را ضروری می‌پنداشتند و از شعر کهنه به شعر نو می‌گذشتند و به سود روشنگری آتش می‌کشودند. میرزا محمدشریف کاتب ماشین‌خانه متخلص به خسته دل، که از شعرای پر قدرت وقت به شمار می‌رفت از این شمار شعراست. او از شیفتگان سخن ابوالمعانی بیدل بود چنانکه به پاسخ بیدل چنین غزل استادانه بی از او به چاپ رسیده است:

من و انتظار غفوریت که به نامه ام چه رقم زنی
ز کمال بنده نوازیت سر جرم ما چه قلم زنی
به حریم کعبه کوی تو، به امید دیدن روی تو
کشم انتظاریت آنقدر که مرا صلا به حرم زنی
ز طلسم حیرت بیخودی ز چه روزنی دمی از خودی
تو به خویشتن نرسیده‌ای به تخیلش ز چه دم زنی
ز نهال گلشن عافیت، ثمری چو بر نگرفته‌ای
با بهار عالم بی خودی گل حیرتی چه به هم زنی
خجلم ز شهرت زندگی که نکرده ام بتو بندگی
به نیازنامه من خسته دل رقمی ز فضل و کرم زنی^۲

^۱ امان افغان، شماره ۱۰، سال ۶، ص ۶.

^۲ امان افغان، شماره ۲۶، سال ۵، ص ۶.

چنین شاعری در چنان احوالی که بعضی شعراء نوای یأس برمی‌کشند به قول امان افغان به سوی شعرهای عصری عبور می‌کند و چنین غزلی به چاپ می‌رساند:

دانی که چیست حب وطن الفت وطن
پاس وطن وفای وطن غیرت وطن
ماهی اگر ز آب جدا گشت جان دهد
سرمایهٔ حیات بود صحبت وطن
گیرد عروس دولت و اقبال در کنار
مردانه‌وار هر که کشد زحمت وطن
جان باختن برای وطن زندگی بود
اینست در طریقت ما خدمت وطن
هر کس حیات خود به حیات وطن شمرد
داند به قدرت زندگی و قیمت وطن
ای وای بر کسی که به غیرت سپرد جان
در زیر خاک برد به دل حسرت وطن
باشد ترقی وطن از علم یا هنر
گردد بلند از این دو سخن شهرت وطن
صاحب کمال و بی‌هنر از يك قبیله اند
آن باعث ترقی و این ذلت وطن
علم است خسته دل که فروغ کمال علم
روشن چو آفتاب کند ظلمت وطن^۱

ناکامی ریفورم‌های امیر امان‌الله در سیر جنبش سیاسی در افغانستان حادثه مهمی به شمار می‌رود. بدین معنی که آزمایش ریفورمیسم که برای توده‌های وسیع زحمتکش‌شان به هیچ وجه آزادی و سعادت نمی‌آورد و جنبش را به يك

^۱ امان افغان، شماره ۳۶، سال ۵، ص ۳۰.

مرحله عالیتر ارتقاء بخشید. روشنفکران ما معتقد گردیدند که با اصلاحات نمی‌شود تقاضاهای اصلی زحمتکشان را برآورده ساخت و در سال‌های پستر در جستجوی راه‌های ثمربخش‌تر و اشکال اساسی نو مبارزه برآمدند.

در زمینه ادبیات از این حالت یأس که شکل عام داشت دو گونه حرکت یکی به سوی گذشته و دیگری به سوی آینده، که در بحث ادبیات سال‌های ۱۹۳۰ و بعد از آن به تفصیل گفته خواهد شد، بوجود آمد.

بخش پنجم

پیشاهنگان شعر این دوره

۱ - عبدالرحمان لودین

عبدالرحمان لودین از اعضای فعال سازمان اخوان افغان و شاعر و مقاله نویس پرکار این دوره است. هر چند از شعر لودین جز شمار اندکی نمانده است مگر همین چند نمونه نیز بخوبی قوت شاعری و ایمان محکم او را به نااستواری دژ ارتجاع و دلیریش را در مبارزه به خوبی نشان می‌دهد.

پس از رسیدن پادشاهی به امیر امان‌الله و انشعابی که در سازمان «اخوان افغان» وارد شد گروه رادیکال سازمان تحت رهبری عبدالرحمان لودین جمع شدند. عبدالرحمان لودین پسر کاکا سیداحمد، است که در فصل «دوره روشنگری در ادبیات دری» در شمار مشروطه خواهانی که به زندان افتادند اسمش را برده ایم. کاکا سیداحمد از موسسان سازمان «اخوان افغان» است که تمام زمان پادشاهی امیر عبدالرحمان را در زندان سپری کرد و در عهد پادشاهی پسرش امیر حبیب‌الله نیز از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۹ زندانی بود. کاکا سیداحمد واضع طرز بخصوصی سوادآموزی بزرگسالان است که به نام «طرز کاکا» شهرت دارد و به مثابه نخستین روش آشنا ساختن بزرگسالان با خواندن و نوشتن در سیستم تعلیمی سه دهه اول قرن بیستم نقش مهمی داشته است.

عبدالرحمان لودین تمایلات سیاسی مشروطه‌خواهی را از پدر رزمنده و سرافراز خویش به میراث گرفت و در کوره مبارزات جوانان آزاداندیش آنوقت و در صف آنان چون پولاد آبدیده‌ی گردید.

عبدالرحمان لودین که در شعر (افغان) تخلص می‌کرد در سال ۱۸۹۳ تولد یافت و تحصیلات رسمی را در مکتب حبیبیه تا درجه رشديه رساند. نخستین ماموریت وی در ادارهٔ سراج‌ال‌اخبار بود. شاعر به حیث محرر اخبار تأثیر زیادی در حفظ روحیه رزمی آن داشت و او و داوی همکاران نزدیک محمود طرزی بودند.

هر چند سراج‌ال‌اخبار برای بقای خویش از ستایش امیر و چاپ اشعاری در مدح او مضایقه نمی‌کرد مگر از بخش زیاد مطالب آن امیر حبیب‌الله رضایت نداشت و اکثر ستایش‌های که از امیر و کارهای کوچکی که او برای مملکت می‌کرد صورت می‌گرفت خالی از راهنمایی و اشاره‌های دور اصلاحی نبود و بنا بر آن سراج‌ال‌اخبار مکتب پرورشی خوبی بر صفوف فراخ روشنفکران عصر به شمار می‌رفت.

چون عبدالرحمان لودین به زبان‌های ترکی، عربی، انگلیسی بلدیته و آشنایی داشت استفاده از منابع گوناگون شعر و مقاله‌های سیاسی و اجتماعی او را غنای شایسته‌ی بخشیده بود. شعر لودین ساده است اما صلابت و جوهر سیاسی خاصی دارد. بیشتر تند و کوبنده است و کمتر غنایی و لطیف.

شعر «کارستان علم و فن» او که در سراج‌ال‌اخبار چاپ شده است با این بیت‌ها ابتدا می‌شود:

از علم و فن میگو سخن در خانقاه و انجمن
بیهوده نگشایی دهن در وصف گلزار و چمن
از علم و حکمت بحث‌ها بنویس و برخوان بر ملا
کن مدح فن را دایما مخروش از سرو و سمن
زیرا که در میدان بسی برده مضامین هر کسی
از بهر شعر تو و من ننهاده جز خار و خسی
بو چون سخن باشد چنین بر من قناعت می‌گزین

برخوان به بیدل آفرین بگذر ز اشعار کهن
معنای اشعار جدید اینست می باید شنید
کز هر چه مقصودت پدید آید بگو سهل و حسن
در وصف فن بکشا لبث آغاز کن از مطلبت
بنما به عالم مشریت گر نیست از چاه ذقن
تاریخ علم و فن بگو با طرز و اسلوب نکو
و ز هر چه داری هو به هو از راویان مؤتمن...^۱

در این بیت‌ها موضوع که به مثابه پایه فرهنگ روشنگری می‌باشد طرف توجه قرار گرفته است. تشویق به ترویج دانش چون روان دوره روشنگریست و شاعر چنانکه در آخرین بیت نقل شده اشاره می‌کند، پس از این از تاریخ گسترش علوم سخن می‌گوید و از نقش علم در بهتر شدن زندگی بشر. قابل تأمل استدلالیست که برای گزینش شعر جدید یا شعر هدفمند مطابق برداشت آن روز آورده است. یعنی که چون در دیگر موضوعات گفتمی ارزنده‌ی نمانده است باید به شعر جدید گرایید. این گونه استدلال به هیچوجه ضرورت‌مندی تاریخی به شعر جدید را ثابت نمی‌سازد و اما در این هیچ شك نیست که عبدالرحمان لودین از طرفداران سرسخت شعر جدید می‌باشد که به تعبیر خودش در بیت پنجم و یا شعر «فنی» که محمود طرزی دوست داشت بکار ببرد. در همان بیت پنجم به یکی از ویژگی‌های ادبیات دوره روشنگری اشاره می‌شود که اعلان آزادی شاعر است از محدوده مضامین که از قرن‌ها به نام موضوعات شعر در کتب ادبی شمرده شده اند. عبدالرحمان لودین مانند دیگر پیشروان شعر دوره روشنگری عقیده‌مند است که هر جلوه واقعیت می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد و برتر از همه البته گرایش به دانش است. این بالایی دست

^۱ سراج‌الاجبار، سال ششم، شماره ۵، ص ۹.

دانش در رساندن کشور به مدارج عالی ترقی با بیت‌های ذیل بیشتر توضیح شده است:

بهر وطن گر يك دو صد عالم به اصلاحش رسد
بی‌شبهه این جهل و حسد را می‌زداید چون سفن
باید مکاتب بی‌شمار گردد معارف بیشتر
تا علم و فن یابد مقر در قلب اولاد وطن
اندر وطن از مکتبی حاصل نگردد مطلبی
کی می‌توان از يك لبی الفاظ شیرین
صدها مکتب در بلد از بهر ملیون‌ها ولد
تا روح حریت دمد در جسم‌شان چون جان به تن...^۱

در سال ۱۹۱۸ یعنی ۹ سال پس از حمله وحشیانه دربار بر آزادی‌خواهان «اخوان افغان» در صحبت سه جانبه در زندان که میان کاکا سیداحمد و پسرش عبدالرحمان و تاج محمد پغمانی صورت گرفت، عبدالرحمان دستور یافت تا در شب سالگرد تولد امیر او را به قتل برساند. باید یادآوری شود که عمل تروریستی را «اخوان افغان» به مثابه یکی از وسایل پیروزی بر دشمن پذیرفته بودند و در موارد مختلفی بدان متوسل شده‌اند. چنانکه ذکرش گذشت تیر عبدالرحمان لودین به هدف نخورد. امیر حبیب‌الله جان به سلامت برد و عبدالرحمان لودین با عده‌ای از جوانان که هیچ مداخله در موضوع نداشتند و شاید از جهاتی دربار بر آنها سوءظن داشت به زندان افتادند.

عبدالرحمان لودین نیز مانند دیگر مشروطه‌خواهان زندانی با آغاز پادشاهی امیر امان‌الله از حبس آزاد شد و تقریباً دو سال منشی دربارشاهی بود. وی همچنان به حیث عضو هیئت سیاسی و سفیر فوق‌العاده افغانستان در

^۱ سراج‌الاکابر، سال ششم، شماره ۵ ص ۹.

اتحاد شوروی، عضو مجلس قانونگذاری و رئیس ثانی «مرکه د پشتو» یا «انجمن پشتو» کار کرد تا از این وظیفه باز پسین استعفا کرده در قندهار گوشه‌گیر شد. علت گوشه‌گیری عبدالرحمان لودین از کار دولتی نارضامندی او از شیوه‌ی کشورداری امیر امان‌الله بود. چه اقدامات شاه در زمینه‌های مختلف سیاسی و اداری از آنچه عبدالرحمان لودین و دیگر مشروطه خواهان می‌خواستند روز تا روز فاصله‌دارتر می‌گردید.

عبدالرحمان لودین در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۶ میلادی از طرف شاه مامور به تأسیس ریاست بلدیة قندهار گردید و در سال ۱۳۰۶ به حیث رئیس گمرک کابل مقرر شد.

در زمان زمامداری نه ماهه حبیب‌الله کلکانی نیز چند ماهی در زندان بود و در عهد پادشاهی نادر که از سال ۱۹۲۹ آغاز یافت به سمت رئیس بلدیة کابل مقرر گردید و عضو مجلس «اصلاح و ترقی» انتخاب شد. اما عبدالرحمان لودین با خصلت رزمندگی و غرور آزادی‌خواهانه‌ی که داشت هرگز نمی‌توانست در دستگاه استبدادی نادر نیز خدمتگزاری کند. بنابر آن از همان آغاز پادشاهی نادر که به شیادی و حیلہ بنا داشت آتش مخالفت عبدالرحمان با او شعله‌ور شد. هنوز دو ماه تمام نگذشته بود که تاج محمد پغمانی که در صف «اخوان افغان» از همسنگران با ایمان عبدالرحمان لودین بود و رفیق نزدیک او نامه‌ی به نادر نوشت بدین مضمون: «شما که به ملت وعده حکومت ملی را داده و بارها گفته بودید که پادشاهی افغانستان را قبول نخواهید کرد چطور شد که بدون پرسش از ملت خود را پادشاه ساختید و تمام برادران و اقارب خود را به ماموریت‌های بزرگ مقرر کردید؟ آیا این رویه مخالف وعده‌های تان نیست؟ یقین کنید که بدون تأسیس حکومت ملی و پرورش ملت در هیچ کار کامیاب نخواهید شد و جوانان وطن با شما همکاری نخواهند کرد.» عبدالرحمان این نامه را با شعری به عنوان «نعره» که در هنگام جنگ اول جهانی بنا بر سیاست

بیطرفی امیر حبیب‌الله و سازش او با دولت انگلیسی سروده در دفترچه‌پی نقل کرده بود در همان دفترچه، طرح قانون اساسی که خودش تنظیم کرده بود و می‌خواست برای نادر بخواند نیز نوشته شده بود و یادداشت‌های دیگری که حاوی انتقاد بر مثنی سیاسی و اداری نادر بود نیز در همان دفترچه جاداشت. این راز به خیانت مرد نامعلومی به نادر رسانده شد و نادر دفترچه یادداشت‌های عبدالرحمان لودین را از او به زور گرفت و سراپا خواند و فردای آن روز دستور داد تا عبدالرحمان لودین را در باغ ارگ تیرباران کنند.

قلب داغ این پیکار جوی آتشین و مبارز رادیکال که شعرش را چون خنجری به روی دشمنان مردم خویش کشیده بود در ۳۷ سالگی یعنی در سال ۱۹۳۰ خاموش شد. مخمس «نعره» یادگار معروف اوست که در زیر نقل می‌کنیم:

ای ملت از برای خدا زودتر شوید
از شر مکر و حيله دشمن خبر شوید
وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید
تا از صدای صاعقه اش گنگ و کر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید
از يك طرف درنگ و ز دیگر طرف پلنگ
هر دو به خون ما دهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ
جهدی کنید بهر چه هست اینهمه در نگ
در حفظ راه حق همه تیر و سپر شوید
این وقت فرصت است نه هنگام جشن و سور
هر کس که فوت می‌کندش می‌شود کفور
تیزی و سعی و همت تان اینقدر ضرور

پس در همین خلال و چنین حال و این فتور
 تیزی و سعی و همت تان این قدر ضرور
 تا از برای چشم عدو نیشتر شوید
 الله عالم است که این خصم بد سرشت
 این حب حب خویش چسان کرده است کشت
 تا هیچ فرق کرده نیابد ز خوب و زشت
 نقشی چنین بساط ببايست در نوشت
 ترسم خدا نخواستہ زیر و زبر شوید
 بعد از این بندها به امير حبيب الله خطاب نموده می گوید:
 ای غافل از زمانه و شاغل به لهو گلف^۱
 با دشمن خبیث چه کس کرده است حلف؟
 خود فکر کن عدو نکنند چون ز عهد خلف؟
 باید گریست بر سر این احمق و جلف
 تا چند برای دیدن حق کور و کر شوید
 زین سان که در کلاه و فراکوت و بوت نو
 از رشک می برید یکی از دگر گرو
 ترسید ز انگریز چو اطفال از بَبُو
 تا کی پس از دريژ نگوئید زر زو*
 یکبار لازم است به عزم سفر شوید
 این کرچ راست در کمر و جیغه در کلاه
 بس وضع خوب و فیشن روز است واه واه
 اما چه عیب روشن و بی همتیست آه

^۱ امير حبيب الله از شیفتگان بازی گلف بود
 * زر زو عبارت پشتو است و شکل درست آن ژرْخه/ زود برو « می باشد و دریش یا طوریکه
 اکنون معمول است (دریش) کلمه پشتو به معنای بایست

کین هر دو محض بهر نمایش شود نگاه
باید بر این حمیت خود نوحه گر شوید

از حال پر تأسف این ملت نجیب
خواهم بیان کنم به حضور تو ای ادیب
تا کی که بشنوی یا الله و یا نصیب
زین داستان نغز چنین قصه عجب
بهر شنیدن سختم گوش اگر شوید
کردند خاینان جفا کیش بی فروغ
آقایی زمانه همه بهر خود فروغ
جهل و نفاق و بی خبری غفلت و دروغ
انداخته به گردن ما حلقه بی چو یوغ
گویند در اطاعت ما گاو خر شوید
گر مستبد ز روی جهالت عتاب کرد
یا غیر حق کدام کس را عذاب کرد
یا بهر نفع خویش جهانی خراب کرد
ناچارش عقل عالم و آدم خطاب کرد
تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید
هر جا که جاهلیست پر از جهل و ابله‌ی
تفتیش در معارف ما می کند زهی!
چشمش پر از حرام ولی از خرد تهی
پس ای برادران چو چنین است گم‌رهی
بهر خدا ز حال و طن باخبر شوید
بر نقد و جنس مالی ما خاینان امین
در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین
نی فکر و هوش و قلب نه وجدان و عقل و دین

تا بهر انتباه صدایی کشد چنین
کای غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

هر يك نشستہ است به زين آنچنان تلك
كس نيست غم ز ملت و پرواش از ملك
با صد غرور و كبر همی تازد اسپ دك
كس نيست تا به سينه ايشان كند شلك
خوب ای خران چريد كه تا چاقتر شوید
هر لحظه چون خيال چنین حال غم فزا
آيد به سر ز جوش شود فرق من جدا
دايم به آه ناله و افغان كنم نگاه
اندر هجوم اشك همی گويم اين دعا
کای ظالمان خاک به سر در بدر شوید^۱

بخش دیگر فعالیت‌های ادبی عبدالرحمان لودین را مقاله‌های سیاسی و اجتماعی او تشکیل می‌دهد که در «سراج‌الخبار» و «امان افغان» و سال‌های اول و دوم «انیس» به چاپ رسیده است.

در این مقاله‌ها که به امضاها «رحمان افغان» و عبدالرحمان محرر اداره «و افغان» چاپ شده است، مسایل عمیق اجتماعی آن زمان مطرح بحث قرار گرفته و به قدرت تحلیل و انشای نویسنده دلالت می‌کند.

^۱ این مخمس در افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۲۱ تا ۷۲۳ و در عرفان میزان و عقرب سال ۱۳۵۶ شماره‌های ۷ و ۸ صفحات ۵۲ تا ۵۵ در مقاله «مرکه د پشتو» نوشته عبدالروف بینوا و در شماره ۲۱ سال اول جریده «آزاد افغانستان» منتشره پشاور با اندک اختلاف چاپ شده است.

از این شاعر شهید رسالهٔ رجال اداری عصر و قاموس بزرگ پشتو به دری مانده بود که به چاپ نرسیده از میان رفته است.

۲ - عبدالهادی داوی

داوی از طرفداران استوار هدفمندی شعر است و با وفاداری به ارزش‌های مسلط دورهٔ روشنگری واقعیت‌های اجتماعی زمان خویش را در قالب‌های کهنه بیان کرده است و در زیست‌نامه او که به دست خود شاعر نوشته شده است این سطور را می‌خوانیم: «تصادم افکار اجتماعی و میلانات ادبیهٔ من اشعاری به میدان آورد که آنرا اشعار ملیه یا وطنیه باید خواند. دودهای دل تنها از این منفذ بیرون می‌رفت و الا برای اظهار مطالب اصلاحیه و مصالح اجتماعی زمینه و زمانه حاضر نبود. بعضی این چنین اشعار را که معتدل‌تر می‌بود سردار محمود طرزی مرحوم اجازه نشر می‌داد. این نشریات سبب شهرت اینجانب شده در عین زمان سبب پیدا شدن اعدا و رقبا نیز گردید.»^۱

در این سطرها داوی به سیاست اختناق هیئت حاکمه که حتی راه بیان مطالب اصلاحی و کار آینده برای جامعه را بسته بود و تصادم عقاید گوناگون محافظه کارانه و مترقی در زمانش اشاره می‌کند و چنانکه در گذشته ذکر کردیم بعضی از این اشعار گاه‌گاهی در دسرهایی برای او بار آورده که با نهم توانسته است شاعر را از به کار بردن هنرش برای بیداری جامعه و بیان مطالبی به سود جامعه اش باز دارد.

داوی در آغاز پریشان تخلص می‌کرد و بعد داوی را که نام قبیله‌پی است که شاعر از آن برخاسته چون تخلص برگزید. در دفترچه یادداشت داوی که

^۱ زیست‌نامه داوی از ولادت تا پنجاه سالگی نسخه خطی مربوط کتابخانهٔ شخصی شاعر

هنوز به چاپ نرسیده در این زمینه چنین نوشته شده است: «چند سالی پیش پریشان تخلص داشتم. بعدها گاهی داوی را نیز طور تخلص استعمال کردم، حالا (نیاز) خوش من می‌آید ۱۳۴۵» اما به تخلص نیاز شعری از او دیده نشده است

داوی در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۹۳ میلادی در باغ علیمردان کابل تولد یافته است. پدرش که عبدالاحد نام داشت از اطبای ممتاز قندهار بود زمانی که سردار عبدالقدوس که بعد صدراعظم و اعتمادالدوله شد جهت سرکوبی قبایل هزاره که علیه امیر عبدالرحمان، امیر خونخوار شوریده بودند به ارزگان فرستاده شد در آنجا مدتی بیمار گردید و عبدالاحد به فرمان امیر او را معالجه می‌کرد.

پس از آنکه سردار موصوف شفا یافت امیر عبدالرحمان، عبدالاحد را به کابل خواست و در شمار اطبای دربار درآورد. در سال ۱۲۷۱ هجری قمری مطابق ۱۸۹۳ میلادی خانواده عبدالاحد طبیب در کابل متوطن شد عبدالهادی در مکتب حبیبیه تحصیلاتش را تمام کرد و چنانکه در زیست‌نامه خویش نوشته است از معلمان مکتب حبیبیه مولوی عبدالرب و مولوی محمد سرور واصف که از راهبران سازمان مشروطه خواه «اخوان افغان» بودند تربیت سیاسی گرفت. قاری عبدالله و عبد الغفور ندیم ذوق ادبی او را پرورش کردند. عبدالهادی پس از فراغت از صنف تهیه که صنف نهایی مکتب بود بنا به دعوت محمود طرزی در دفتر سراج‌الاکخبار به حیث محرر به کار پرداخت. فعالیت ادبی داوی نیز با همکاری با آن جریده همزمان آغاز شد. وی با شعر و ترجمه مطالب سیاسی و اجتماعی از ترکی با اخبار همکاری می‌نمود.

عبدالهادی داوی دفتر سراج‌الاکخبار افغانیه را مدرسه جدیدی برای پرورش خویش شناخته چنین می‌نویسد: «در اینجا دفتر (سراج‌الاکخبار) با افضل عرب و ترک که مستخدمین حکومت ما شده بودند تماس زیاد پیدا شد.

هم معلومات ادبیه و اجتماعی من تکامل کرده رفت و هم میلانات سیاسی من تقویت می‌شد. زبان ترکی را هم از علی افندی که مدیر مکتب حربیه کابل و از عقلای زمان بود در دو ماه یادگرفتم. تجربه من در مقاله نویسی و سایر شعب صحافت بیشتر شده رفت. و حالا جراید و مطبوعات ترکی را که به اداره سراج الاخبار افغانیه می‌آمدند خوانده و ترجمه کرده می‌توانستم. مطبوعات و جراید هند اسلامی اگر به زبان اردو می‌بودند هم از اول سبب دلچسپی ما به مسایل بین‌المللی می‌شد ولی مطبوعات ترکی بسیار زیادتر این علاقه را تقویت کردند.^۱

داوی در زمانی که به حیث محرر سراج الاخبار ایفای وظیفه می‌کرد با رفقای اخوان افغان بنای کلویی را به نام کلوب تفریح گذاشت. بانی کلوب و رئیس افتخاری آن مولوی غلام محی‌الدین افغان بود. جلسه‌های کلوب نیز در منزل او دایر می‌گردید. کلوب تفریح تا اوایل دوره امانیه زمینه شایسته‌ی برای نشست‌ها و تبادل نظر و کار سیاسی گروهی از مشروطه خواهان به شمار می‌رفت.

اندک زمانی پس از پادشاه شدن امان‌الله، داوی مانند اکثر شعرای نامدار آن وقت از روزنامه‌نگاری و شعر به سیاست و اداره کشانده شد. و همین اتکای امیر امان‌الله بر جوانان رزمنده و مشروطه خواه آنوقت به شکلی که اکثر آنان را به مشاغل مهم دولتی مقرر کرد باعث از میان رفتن کلوب نیز گردید.

سراج‌الخبار در زمان امان‌الله جای خود را به امان افغان گذاشت که داوی تازه از حبس رها شده به حیث نگارنده آن جریده مقرر گردید. داوی در ضمن کار نشر امان افغان بنا به تقاضای محمود طرزی که ناظر امور خارجه مقرر شده بود و بنا بر آشنایی اندکی که با زبان انگلیسی داشت در

^۱ همانجا

زمینه حل مسایل مربوط به استقلال و مشکلات وزارت خارجه به آن وزارت نیز همکاری می کرد.

در آن روزگار داوی و شماری جوانان وطن پرست، کتابخانه ملی را در کابل بنا گذاشتند. که غلام احمد رحمانی مدیریت آنرا طور افتخاری عهده دار شد. داوی کتابخانه شخصی پدرش را که دارای یکصد و پنجاه جلد کتاب بود به کتابخانه ملی نوبنیاد اهدا کرد که بعد امیر امان الله کتب کتابخانه سلطنتی را به آن بخشید.

در سال ۱۹۱۹ جنگ با امپریالیزم برتانیه آغاز گردید و به زودی هیأتی جهت مذاکره متارکه عازم راولپندی شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. عبدالهادی داوی بنا بر اختلاف نظری که با سردار علی احمد رئیس هیئت داشت بزودی از عضویت آن استعفا کرد. در فرجام مذاکرات راولپندی، متارکه به امضا رسید؛ مگر استقلال افغانستان را حکومت برتانیه برسمیت نشناخت.

به دوام مذاکره با دولت برتانیه هیئت دیگری تحت ریاست محمود طریزی عازم منصوری هند شد که داوی نیز عضو آن هیئت بود. هیئت پس از چهار ماه مذاکره بدون بدست آوردن نتیجه قاطعی به وطن بازگشت. سال دیگر هیئت انگلیس به ریاست سر هنری دابس به کابل آمد و پس از ۹ ماه امپریالیسم برتانیه استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. در این وقت داوی به صورت رسمی به وزارت خارجه پیوسته بود و وظیفه مستشار دوم را ایفا می کرد.

داوی در مذاکرات نه ماهه افغانستان و دولت برتانیه سهم داشت. وی در سال ۱۹۲۰ برای تحقیق موضوع بخارا که گویا با معاهده افغانستان و شوروی در زمینه استقلال بخارا مخالفتی صورت گرفته بود، عازم آنجا شده بود، با ورود هیئت انگلیسی به افغانستان، مامور به بازگشت گردید.

در سال ۱۹۲۱ حکومت امانیه داوی را به حیث وزیرمختار افغانی به لندن فرستاد که تا اواخر سال ۱۹۲۴ میلادی بدان کار اشتغال داشت. یادداشت‌های داوی نشان می‌دهد که در لندن از سوی حکومت برتانیه موانع زیادی در اجرای وظیفه می‌دید که مقاومت نتوانسته استعفا کرد و متصل آن خبر تقررش را به حیث وزیر تجارت برایش فرستادند و پس از سه سال کار در وزارت تجارت بنا بر ناسازگاری که با تصامیم امیر امان‌الله در مورد رفع حجاب و بخصوص سفر امیر به اروپا داشت به ترك ملازمت دستور یافت. در این مورد خود شاعر چنین می‌نویسد: «ما و رفقا سفر او (امیر امان‌الله) را در این وقت مناسب نمی‌دیدیم، من فکر خود را به وضاحت عرض کردم. مورد قبول نیفتادنش را فهمیدم رسماً هم مخالفت کردن را ترتیب گرفتیم و افکار اکثر اعضای مجلس وزرا را متأثر ساختیم. شاه مرحوم هم مطلع شد. آنگاه سه نفر جدید را که در مجلس وزرا نبودند عامل مجلس وزرا ساخت مانند: محمود خان، یاور علی‌احمد خان والی و سید محمود سامی. اینها طرفدار سفر او بودند بدینصورت در مجلس وزرا مساعی ما ناکام ماند.^۱

بنا بر این گزارش زنده‌گی داوی به دو مرحله تقسیم می‌شود: یکی پیش از سال ۱۹۱۹ که به حیث شاعر و مقاله‌نویس و مترجم فعالیت چشم‌گیر دارد و دیگری پس از آن که بیشتر به کارهای اداری پرداخته است و کمتر به شعر و ادبیات.

در بیست سال اول قرن بیستم تشویق به کسب دانش آزادی‌خواهی و دوستی وطن و کار و پیکار در راه ترقی کشور، موضوعات اساسی شعر داوی را تشکیل می‌دهد که قالب کلاسیک در تمام اشعار او دست نخورده می‌ماند. مبارزه با استعمار در اشعار داوی مقام والایی دارد. بلبل گرفتار او را که نقل کردیم یکی از بهترین شعرهای دو دهه اول سده بیستم است و این غزل او

^۱ زیست‌نامه داوی به قلم خودش.

نیز در نکوهش به اصطلاح «غرب زده گی» و تقلید چشم بسته از فرهنگ دیگران و در نکوهش استعمار سروده شده است:

سنجش از پندار نشناسی هنوز
خوبش را بسیار نشناسی هنوز
خون چکان ز انگشتها و ز ساده گی
فرق گل از خار نشناسی هنوز
گر می ظاهر فریبت می دهد
نور را از نار نشناسی هنوز
تا به کی باشی اسیر پنج و چار
یار از اغیار نشناسی هنوز
تابع تحریک هر فاجر شدی
قیمت افکار نشناسی هنوز
هر ثقافت قابل تقلید نیست
افسر از افسار نشناسی هنوز
فرق دارد ناس از نسناسها
سالم و بیمار نشناسی هنوز
«ای بسا ابلیس آدم روی هست»
صادق از مکار نشناسی هنوز
درخشنده نمی باشد طلا
مکر استعمار نشناسی هنوز

حبیب الله کلکانی با استفاده از کناره گیری داوی از وزارت تجارت امان الله تلاش زیاد ورزید تا از او در کارهای اداری کمک بگیرد مگر او حاضر به همکاری نشد. نه در وزارت خارجه چنانکه در نظر داشتند حاضر شد کار کند و نه عضویت سازمانی را که اطرافیان تعلیم یافته امیر طرح ریزی کرده

بودند، پذیرفت. از آنروز زندانی گردید و پس از گذشتاندن هفده روز به مدد دوستانش رها شد.

امیر امان‌الله جنگ بازگیری پادشاهی را تا غزنی رساند و در آنجا محاذ را به قصد هندوستان نامیدانه ترك گفت. داوی تا بمی همسفر او بود و پس از آنکه امیر عازم اروپا شد داوی برای شناختاندن وضع راستین افغانستان آشوب زده به دنیای خارج در اساسگذاری مجله‌یی به نام افغانستان، در لاهور سهم گرفت و مدتی دربارهٔ اوضاع کشورش در دیگر انتشارات هندی نیز مقاله‌هایی چاپ می‌کرد. در زمان نادر سفیر در آلمان مقرر شد که پس از سه سال استعفا کرد. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی نادرشاه با گلوله جوان انتقام جویی به نام عبدالخالق از پا درافتاد و بنا بر سؤطنی، داوی و شماری از اعضای خانوادهٔ او را زندانی کردند که تا ۲۵ قوس ۱۳۲۵ هجری شمسی مطابق ۱۹۴۶ میلادی ۱۳ سال و پنج ماه را در زندان بسر برد. چنانکه یادداشت‌های سال‌های اسارت او گواهی می‌دهند از آن محیط ناملایم نیز برای تکامل بخشیدن هنرش تا آنجا که میسر بوده سود جسته است.

داوی هرگز از مصایب زندان ننالیده و اظهار ضعف نکرده است. چنانکه در رباعی‌یی می‌گوید:

گفتند چون ز حبس نکردی شکایتی
کز سوز و درد شعر و سخن را اثر بود
سرمازده چرا کند از مهر شکوه‌یی
در گوشه‌یی که پرتو او تیزتر بود

زندان داوی را نشکست و روح استوار او را نلرزاند. در سال‌های بعد این گفته‌های او گواه است:

اگر کام تو در کام نهنگ است

وگر در زیر دندان پلنگ است
برآور دست و بر زن آستین را
که ناکامی برای مرد ننگ است

تنها در شعری که در سرطان ۱۳۲۴ سروده شده است یعنی تقریباً یک سال قبل از رهایی با ایماها و کنایه‌ها وضع زندان و وضع خود شاعر ترسیم گردیده است؛ بدینصورت:

نی رنگ نه بوی لاله دارم
خامم نه شکر نه ناله دارم
نی در دهن شکر لبانم
نی تختۀ مشق نوخطانم
یکبار کسی به من زد آتش
از کثرت دود گشت ناخوش
یا پاک بسوز و پخته سازم
یا سبز مکن ز خاک بازم
بازار که برده کاسد خویش
از خجلت حشر من بیندیش

شاعر خود را در مبارزه ناپخته و مبتدی می‌داند که نه چون لاله با گونه سرخ و داغ دل نماد کشته‌گی و سوخته‌گی است نه چون نی پخته می‌تواند فریاد عشقی را به گوش برساند و نه چون نیشکر رسیده کامی از او شیرین می‌شود. و اما با تمام ناقابلی که حتی باب سوختن هم نمی‌باشد برای دشمن پر آسیب و رنج بخش است. در بیت:

یکبار کسی به من زد آتش از کثرت دود گشت ناخوش

اشاره‌ی است به دوره‌ی اول زندان که هفت ماه طول کشید و با کشته شدن امیر حبیب‌الله پایان یافت. در بیت‌های بعد شاعر زحمت و بلا را باعث

ورزیده گی مرد پرخاش می داند و به استبداد قدرت حاکم می گوید که هرگاه بدین وضع از حبس رهایم کنی چون کسی که متاع کس مخری را به بازار آورد، رسوا خواهی شد

در ترکیب بند کوتاهی که برای کسی سروده شده است که می خواسته رفیق زنده گی شاعر و هم نبرد او در مبارزه باشد، به نامردی بعضی همراهان نیمه راه و بیدادگری حکومت وقت انگشت گذاشته می شود. این قطعه که در روز جمعه ۲۶ عقرب سال ۱۳۲۲ یعنی سه سال قبل از رهایی یافتن شاعر سروده شده چنین است:

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| ای ماه دو هفته پی که یك روز | خورشید ندیده است رویت |
| نازک بدنی چو آبگینه | دیده شود آب از گلویت |
| تنها نه به حسن بی نظیری | محبوبه خانه ای به خویت |
| دانم که ز پاکدامنی ها | بیش است ز غنچه آبرویت |
| مه در نسبی و در حسب مه | یک شهر طلب گران به کویت |

لیکن من و عیش شرم بادم!

تا حال و طن بود به یادم

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| گفتی که منت شریک باشم | در ملحمه حیات ملی |
| ای نازک نازدانه من | دشوار بود ره معالی |
| فقر و مرض است و کس مپرسی | وز دست ستم هزار سیلی |
| آنها که گذاشتند مردان | کی یافته از زنان تسلی |
| من آتشم و تو آب حیوان | داریم جدا جدا تجلی |

من غمزده ام تو شاد باشی

در یاد خدا زیاد باشی

داوی بعد از رهایی از زندان به دستور ظاهر شاه به حیث سرمنشی دربار و رئیس شورای ملی سال (۱۳۲۸ ه.ش مطابق ۱۹۴۹ م)، سفیر در مصر (سال

۱۳۳۲ و ۱۹۵۳ (میلادی) وزیرمختار در اندونیزیا و رئیس مجلس اعیان کار کرده است.

زیستنامه داوی پیوسته با این سال‌های زنده‌گی او حاوی مطالبیست که از يك سو حالت مجبوری شاعر را به پذیرش آن مشاغل نشان می‌دهد و از سوی دیگر سیاست فریبگرانه ظاهرشاه را افشا می‌نماید؛ مانند این جمله‌ها: «چون یکبار از صدارت انکار کرده بودم، از ریاست اعیان انکار کرده نتوانستم و قبول نمودم. ناگفته نماند که بنده مخصوصاً بعد از سنه (۱۳۰۹ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۰ م) که از آلمان مستعفیانه آمدم شوق امور رسمی را نداشتم. هر چه از امور رسمی که بعد از سنه مذکور کرده ام به سلطنت بوده است که در رد کردن آن ضررهایی به من متحمل می‌بود...»^۱

و در واقع ظاهر شاه پس از ماموریت داوی در اندونیزیا، وظیفه صدارت را نیز به وی پیشنهاد نموده بوده که داوی نپذیرفته است.

در جای دیگری چنین می‌خوانیم: «به موجب این فرمان به مجلس مذکور یعنی مجلس مشورتی غور بر مسوده قانون اساسی سال ۱۹۶۴ اشتراک کردم. مسوده قانون اساسی جدید را مطالعه نمودم بعضی نقاط (نکات) آن به نظرم صحیح و مطابق اقتضای محیط نبود لهذا در مجلس اعیان به زبان نرمی اعتراض می‌کردم... يك روز آقای رشتیا به خانه بنده تشریف آوردند چون گاهی در این سال‌های اخیر نیامده بودند ایشان وزیر مالیه بودند و از اعضای مجلس مشورتی مذکور نیز بودند. ایشانرا به خوشی پذیرایی کردم در آخر معلوم شد که آمده اند تا از من خواهش کنند که دیگر بر مسوده قانون اساسی اعتراض نکنم. فهمیدم که او را دولت فرستاده

^۱ زیستنامه داوی، (شماره صفحات توضیح نشده است)

است و این خواهش شخصی او نیست. گفتم خوب است دیگر اعتراض‌های خود را ذخیره می‌کنم نزد خود. تبسم‌ها و شکرانه‌ها کرده رفت.

من با خود فکر می‌کردم چرا مرا عضو آن مجلس ساختند؛ برای اینکه از اهل خیره و تجربه دانستند. پس چرا از مشوره‌های خالصانه و نظریاتی که برای اکمال و اصلاح قانون می‌کنم استفاده نمی‌کنند. شاید محض نام مرا اکسپلایت (مورد استفاده قرار دادن) می‌کنند و بس. طالب حقیقت اصلاح و اکمال قانون نیستند.^۱

داوی از شعرای سلف به بیدل و اقبال لاهوری علاقمندی زیادی دارد. چنانکه بعضی غزل‌های بیدل را جواب گفته است. در دومین دوره زنده‌گی در زندان به ترجمه پشتوی بعضی اشعار اقبال (اشعاری که مربوط سفر اقبال به افغانستان بود). پرداخته است و در سال‌های آزادی نیز بعضی غزل‌های اقبال را مخمس ساخته و بعضی قطعه‌های او را پاسخ گفته است.

در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نخستین مجله «اشعار اردوی اقبال» تألیف داوی چاپ شد که این اثر نیز گواه توجه داوی به اقبال شمرده شده می‌تواند. شعر «خطاب به اقبال» که در سال ۱۳۱۲ یعنی سال‌های دومین دوره زندان سروده شده است، نکته‌هایی را در این زمینه روشن می‌کند و آن قطعه چنین است:

صبا بگوی به اقبال خوش بیان از من
کلام تست که سر تا به پای آن اثر است
صدای زنده‌گی از سرزمین مرده خوش است
که ناله‌های اسیران ز سوزش جگر است
عجب نباشد اگر سرزده است از ظلمات
که آب چشمه حیوان و کوکب سحر است

^۱ همانجا اشاره به این مصرع اقبال: «من دمیدم از زمین مرده‌یی»

چرا خراب نسازد چگونه در ندهد
چو سیل تند و چو صهبای ناب شعله ور است
چرا زمین دل آسیا نهنداند
کز آب دیده ابر بهار پاکتر است

جدور جامعه را آب می دهد جودت
هم آن فروغ گرانمایه را سرو ثمر است
شعار نظم تو تریاق سم استعمار
نظام نثر تو اسهام ظلم را سپر است
چو تیشه تو زبان آشنای کوهسار است
به گوش کاهن ما نیز گرم و پر شور است
توجه تو به این ملت بلند خیال
ز روشنایی قلب و ز پاکی گهر است
خطابه تو به عنوان «ای جوان عجم»^{*}
بهشت گوش پریشان و سرمه بصر است
دل و دماغ منور کجاست تا داند
چه پیشگویی صادق چه کشف معتبر است^۱

رزمنده گی اقبال با استعمار، جانبداری او از ملت های زیرستم و مظلوم و
آشتی ناپذیریش با بیداد و ستم اجتماعی، چیزهایی بود که در پهلوی زیبایی
کلام، داوی را به سوی شعر اقبال کشیده بود.

* در زیور عجم غزلیست به عنوان: «ای جوانان عجم جان من و جان شما» و در آنجا
از آزادی اقوام اسیر سخن می رود.
^۱ از دفترچه خطی اشعار داوی که بقلم خود شاعر نوشته شده بود نقل شده است

به بیدل نیز داوی از همین دیدگاه می‌بیند و در غزل‌هایی که به وزن و قافیه غزل‌های معروف بیدل، سروده، با کاربرد شیوهٔ بیان بیدلانه حرف‌های خودش را با ضمیمیت و صداقت گفته است:

هر نغمه که مضراب رگی نیست منام است
تیغی که به خون رنگ نگریدیده نیام است
از آتش تصویر که جسته است حرارت
در سرخی رنگش اثر خجلت تام است
هر گل اثر دست نگارین نگاری
هر چهجهٔ بلبل این باغ پیام است
لبریزتر از ساغر خورشید دو سه جام
ای ساقی مهروی که شب‌ها صیام است
سد رخنه فگندیم به گردون و نجستیم
هر چاک در این کهنه قفس حلقه دام است
گر منبع افکار تو تقلید فرنگ است
آنها که تو آزاد نهی نام غلام است
ای دیده فرو بسته به خورشید قیامت
جز خواب تو در آخر هر خواب قیام

دلو ۱۳۲۴

داوی قالب‌های کلاسیک شعر را نگاهداشته است و اما توجه خاصی به یکی یا چندی از آنها نکرده و با هر کدام گفتنی را گفته و صدایش را به مردم رسانده است.

داوی در رباعی سرایی کامیابی چشمگیری دارد. رباعی‌های او آینه‌دار معانی بزرگ و ارزشمندی اند؛ چون سقوط معنوی آدم‌ها و ارج یآوری به جاافتاده‌گان در این دو رباعی:

از قلت بوره هر طرف غوغاییست

و زخشیکی سال دیده‌ها در یاییست
از «تیره گی روح» که عالم آلود
کس را نه غمی نه شکوه نی پرواییست

بہتر ز تاج زر بہ سر خود گذاشتن
بالای پا فتادہ پی دستی کشیدن است
یک شبنم اشک از گل روی نکرده پاک
دعوی مہر از تو سزای شنیدن است
در این رباعی بہ صورت خاص اشارہ بیست بدانکہ شاہ ایران لقب آریامہر
را برای خویش برگزید.
در او آخر عمر داوی شنوایی را از دست دادہ بود و در این غزل خویشتن را
چنین تسلی می‌دہد:

ز فیض گوش گران راحت بدن دارم
چہ خلوتی کہ در آغوش انجمن دارم
نمی‌کنند چو سابق مخاطبم بسیار
اگر چہ خویش مصاحب دویست تن دارم
گرفته است خموشی مقام پرگویی
ز حرف بیہودہ گویا گریختن دارم... جوزای سال
۱۳۵۵

وفات داوی در ۲۸ سرطان ۱۳۶۱ ہجری شمسی اتفاق افتاد.

۳- مستغنی

در یکی از نامہ‌های دوستانہ عبدالعلی مستغنی دربارہ شعرسرای این سطرہا
را می‌خوانیم: «... اینجا چون ہفت خوان رستم مقابلہ اژدہا و دپوسپید
است و جای لرزیدن چون بید. سر بہ کف تیغ نہادن است و سینہ ہدف

تیر نمودن. اینجا نامه را مانند چامه نقاش صد رنگ گلچین در کار است و هزار گونه تصویر بهار آفرینی. دسته بند مضامین گل‌های رنگین گردیدن کار هر چمن پیرا نیست و آبیاری گلزار معانی متین و الفاظ شیرین شدن کردار سخن سرانه...»^۱

شاعر با این جمله‌ها به نکته‌های مهمی از هنر شاعری اشاره می‌کند چون نقش پیکارگری عنعنه شکنی عصیان و نقش زندگی‌سازی شعر، ناملایماتی که از دیدگاه منافع طبقات مختلف در این کارست، ارزش‌های زیبایی‌شناسی شعر و تشبیه شاعری به نقاشی که تأکید بر تصویرنگاری و صحنه‌پردازی را در بر دارد و مسأله دشواری این هنر که صرف با اتکای ذوق بدون پرورش استعداد و آموزش رموز شعر نمی‌توان شاعر شد و نکته‌های دیگری از این دست.

این نکته‌ها نشان می‌دهد که مستغنی از ماهیت شعر و جوابدهی شاعر در برابر اجتماعش آگاهی داشت و شعر بلند او ثمر کار و کوشش آگاهانه او در پرورش هنرش بوده است. مستغنی با علوم ادبی و علوم عربی از محضر درس پدرش ملا رمضان و بعد از علمای مختلف در مدرسه‌ها آشنایی حاصل کرد.

پدر مستغنی از متنفذین قبیله هوتک قندهار بود که در عهد امیر شیرعلی در مکتب بالاحصار معلمی می‌کرد و در زمان پادشاهی عبدالرحمان معلم سردار حبیب‌الله و سردار نصرالله پسران شاه بود و سپس روزگاری به حیث مفتی شهر کابل کار کرد.

مستغنی در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۸۷۳ میلادی در جوار بالاحصار کابل تولد یافت. نخستین ماموریت مستغنی همکاری با محمود طرزی در سراج‌الانخبار بود. سمت مصحح اخبار و روزها کار تصحیح

^۱ عبدالعلی مستغنی، گلزار اشعار، کابل: ۱۳۵۳ ش ص ۱۳۰

ورق‌های چاپی در مطبوعه او را چنان خسته ساخته بود که در قطعه شعری چنین به شکایت پرداخت:

من بلبلم نشیمن من در چمن خوش است^۱
انجن مقام و منزل زاغ و زغن خوش است
ویرانه جای بوم و چمن جای عندلیب
انجن برای غیر و چمن بهر من خوش است

یا در شعر دیگری از او می‌خوانیم:

دل آب شد ز محنت و خون در جگر نماند
بهر خدای تاب و توانم دگر نماند
تا کی چونی ز توله انجن فغان کنم
مغزی در استخوانم و هوشی به سر نما ند...^۲

با وصف آنکه در غزل دومین طعنه‌های اهانت باری به محیط کارخانه و کارگران زده است؛ اما در واقع همین آشنایی نزدیک او با آفرینندگی و قدرت عظیم کارگران بوده که در پس‌ترین سال‌ها مایه اشعار خوب او در ستایش کار و کارگر شده است؛ مانند این بیت‌ها در شعر «آستان ارادت»:

از سنگ خاره کارگران سیم و زر کشند
در قعر بحر غوطه زنند و گهر کشند
فرهادوار کوه شکافند و رنگ رنگ
یا قوت و لعلش از جگر سنگ برکشند
خاکی نهاد آدمیان از کمال و فضل
نزدیک شد که رخت به بام قمر کشند
در هر زمین که ریشه دواند نهال سعی

^۱ عبدالعلی مستغنی گلزار، اشعار، کابل: ۱۳۵۳، ص، ۱۳۰

^۲ ایضاً ص ۱۲۵

یاران ز نخل خشك جهانی ثمر کشند
چون موی ناخن اند سزاوار سرزدن
در جامعه ز کار کسانی که سر کشد
عاقل دی نمی کند از کار سرکشی
خود نیست کار مردم هشیار سرکشی...^۱

آغاز همکاری با سراج الاخبار طلوع فصل زوی از زندگی شاعری مستغنی به شمار می رود و این آغاز به تعبیر دیگر قدم گذاری او در سنگری بود و دفاع از ارزش دانش و سالاری خرد در ترقی اجتماعی. از نخستین شماره های سراج الاخبار تأیید علم و صنعت در شعر مستغنی دیده می شود و پس از آن پیوسته در قالب های کلاسیک چون قصیده، غزل، مخمس، مسدس، ترجیع بند و ترکیب بند از آزادی دوستی، ضرورت و نقش دانش در اعتلای کشور، اتحاد جهان اسلام، ضرورت پیکار با استعمار سخن گفته است.

این دور باعی او از این نکته ها پر بار است:

فخر است علم و فضل و حکمت شادی
از محبس نادانی و جهل آزادی
در مکتب سود قوم شاگرد شدن
در مدرسه نفع وطن استادی است

رسم است کنون پیروی طور زمان
بودن به کمال عصر حاضر شادان
خصم تو بود مسلح از توپ و تفنگ
با او چه توان نمود با تیر و کمان

^۱ مستغنی گلزار اشعار ص ۱۲۵

در سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی نخستین دنیا را به آتش کشیده بود خشک‌آبی سختی به باغ و راغ کشور تاخت و مردم را جان به لب رسید؛ مستغنی با قصیده‌ی درازی از خشک‌سالی نالید و بر جنگ نفرین فرستاد و هموطنان خویش را هوشدار داد تا خود برابر دیو استعمار با جدیدترین سلاح مسلح سازند و برای به‌زیستی به دامن دانش آویزند. آن قصیده چنین آغاز می‌شود:

گر نباشد بر زمین يك چند باران اینچنین
خشك نتوان بود چون من چشم دهقان اینچنین
نهر کابل پاک بودی چون کنار من ز اشك
چون لب من خشك ماند امسال باران اینچنین
چند باشد یارب از بی‌التفاتی‌های ابر
بسته بر خاکی نهاد آن برف و باران اینچنین

و بعد می‌گذرد به مسأله خنك و می‌نویسد:

يك طرف جنگ جهان‌سوز است يك‌سو خشك‌سال
خود نخواهد ماند حال اهل دوران اینچنین
می‌شود این خشك‌سال از خلق عالم برطرف
ليك خواهد ماند جنگ خانه ویران اینچنین
آنچه کرد این جنگ عالم سوز بر نوع بشر
کی کجا بر خلق عالم کرد توفان اینچنین
گر بود این جنگ شرق و غرب يك چندی دگر
گر کند این بحر پرآشوب طغیان اینچنین
غرق گردد زورق هستی به گرداب عدم
وبین بنا را خود نخواهد ماند بنیان اینچنین

و پس از آن در چند بیتي از عقب ماندگی مشرق زمین و به خصوص کشور خویش افسوس می‌خورد و خطاب کنان به هموطن خود می‌گوید:

راه پیما تا کجا خواهی شدن با پای لنگ
دیگران با ریل و موتر برق جولان اینچنین
ما پیاده رهروان راه اینچنین خارا و خار
ما برهنه پا چنان خار مگیلان اینچنین
ما همه بی دست و پا منزل سراسر سنگلاخ
راهم گم کرده راهان و بیابان اینچنین
این تنزل‌های ما از چیست ز بی‌دانشی
از کمال و علم گردیدند ایشان اینچنین
آنکه در اول تغافل کرد از کسب کمال
احتیاج غیر می‌گردد به پایان اینچنین
دست‌بین غیر باشی تا یکی در نوش و پوش
اینچنین باشند آری بی‌کمالان اینچنین...^۱

ناسیونالیزم اسلامی حاکم بر اذهان شعرای ما در دو دهه اول سده بیستم مسیحی برداشت همسان از فرجام جنگ جهانی نخستین به مثابه پیروزی دانش و تخنیک معاصر و نتیجه‌گیری مشابه چون بر انگیختن مردم کشور خویش برای بنا کاری کاخ دانش و صنعت در کشور چون اکثر اشعار این دوره، در این قصیده نیز دیده می‌شود.

در نشیده دیگر مستغنی که در مدح امیر حبیب‌الله سروده شده است گفته می‌شود که دست‌آوردهای علمی و صنعتی جوامع سرمایه‌داری هرگز ضامن سعادت خلق‌ها نمی‌باشد و حتی چون تیغ تیزی بر ضد خلق کشورهای خودش و بر ضد خلق‌های جهان به کار می‌افتد و مدنیت نام‌نهاد جوامع بورژوازی ضد انسانی‌تر از بر بریت انسان‌های انسان‌های جوامع اولیست و این نکته‌ها با استهزای تلخی چنین افاده می‌شود:

^۱ مستغنی قصابید، کابل ۱۳۲۲، از ص ۱۹۰ تا ۱۹۵

زان به يك جای اقامت نکند آب روان
که نه جای گذران است جهان گذران
خاصه این عصر که از حرص و حسد اهل فرنگ
آتش انداخت در آفاق کران تا به کران
خاصه امسال که این جنگ جهانسوز یورپ
ناگهان پی‌خبر این برق بلازد به جهان
خاصه امروز که از دولت تهذیب نشست
چون دل عاشق بیچاره به خون عالمیان...
این اگر حاصل تهذیب توان گفت بلند
که کم از دام و دد امروز بودند آدمیان
این اگر حاصل تهذیب توان گفت به جهل
که به حیوان دنی فضل ندارد انسان
دام و دد گشت مهذب که در آفاق کنون
نه ز اخلاص بود نام و نه از صدق نشان...
خاک غم برسر تهذیب که از طرز جدید
سیل خون کرد در آفاق به هر گوشه روان..
ای خوش آن جنگ که می‌بود دران تیر و تبر
خنک آن رزم که بودست به شمشیر و سنان
نکشد تیر و تبر خلق به صدها ملیون
نکند تیغ و سنان قتل همه اهل زمان...^۱

زبان اشعار مستغنی برابر به اصل ساده‌سرایی و ساده‌نویسی پذیرفته شده در آن سال‌هاست و شاعر بیش از پهلوی زیبایی شناسی، سخنش به پخش کردن و پراگندن اندیشه‌های مشخص توجه دارد. زیاده روی در این امر بسیاری اشعار مستغنی را همانند شعرهای محمود طرزی و اکثر شعرهای

^۱ مستغنی، همان اثر، ص ص ۱۹۸-۱۹۹

داوی و دیگر شعرای آن زمان از نگاه زیبایی شناختی ضعیف جلوه می‌دهد. مثلاً چنین اشعار در مجموعه‌های اشعار مستغنی نیز فراوان دیده می‌شود:

تکبر به مردم زیان می‌رساند
ضررها به پیرو جوان می‌رساند
تکبر کند خوار و بی‌قدر مردم
مذلت به خورد و کلان می‌رساند

مکن کبر کین پیشه ناستوده
به دوزخ ترا جاودان می‌رسانده...^۱

یا این شعر:

باز شد اندر مکاتب گپ‌رودار امتحان
اهل مکتب را شد اکنون روزگار امتحان
این زمان معلوم خواهد شد کم و بیش عمل
دوستان آمد کنون روز شمار امتحان
بعد هر سه مه کند هر سال بر مکتب گذر
با هزاران رعب و هیبت شهریار امتحان...^۲

در سال‌های میان ۱۹۱۹ میلادی و ۱۹۲۹ مستغنی مانند دیگر شعراء اصلاحاتی را که سردست بود ستایش می‌کرد و به پیروزی آن جنبش چشم داشت.

^۱ مستغنی، قصاید، ص ۶۳

^۲ مستغنی، قصاید، ص ۱۸۸

مستغنی در آخرین سال‌های دوره امانی به حیث معلم مکتب حبیبیه کار می‌کرد. و با شورش حبیب‌الله کلکانی و سقوط امیر امان‌الله به خانه نشست.

تسلط بر زبان دری استفاده از ذخیره عظیم کلمات، در سرودن شعر و معنای کوچکی را در شعر بزرگی بیان کردن و در موضوعی نه آنقدر مهم قصایدی در چند مطلع سرودن از ویژگی‌های شعر مستغنیست.

از شعرای سلف عبدالقادر بیدل مورد تکریم مستغنی قرار دارد و شواهد زیادی هست، که وی همیشه به آثار بیدل توجه داشته است. در یکی از قصاید مستغنی می‌خوانیم:

من کیستم به شیوه شعر آن فرید عصر
کامروز گشته نام به گیتی سمر مرا
آن نیستم به شعر سرایی که یک قلم
از خوب و زشت شعر نباشد خبر مرا
طبعم سبق ز آب روان می‌برد که هست
محکوم حکم طبع روان بحر و برم را
باشد سفینه غزلم مخزن گهر
دیگر چه حاجت است به گنج گهر مرا
تا دیده ام معاینه این نظم آبدار
افتاده است لعل و گهر از نظر مرا
شیرین سخن به دهر نباشد کس اینقدر
گویا نی قلم بود از نیشکر مرا
جمعی ز شعر بیخبر امروز کرده اند
از شعرهای بی‌اثر خویش کر مرا
استاد گشته اند ز شاگردیم کنون
خرمهره می‌دهند به نرخ گهر مرا

شاید ستود شیوهٔ بیدل که در جهان
در نظم و نثر نیست چو او مفتخر مرا...^۱

و در قصیده‌ی با ردیف سفید که ۱۳۲ بیت است طعنه به شاعری می‌زند، که در زمان پادشاهی حبیب‌الله می‌زیسته است و تخلصش بادل بوده است. بادل همواره به جواب این و آن شعر می‌گفته و هرگز سخنی از خود نداشته است مستغنی در این قصیده استادانه باز در برابر بیدل زمین تسلیم می‌بوسد و می‌نویسد:

غیر بیدل پیر صاحب‌دل ز ارباب سخن
می‌توان کردن به هر مولا به هر چاکر سفید^۲

علاقهٔ مستغنی به بیدل تا آن حد است که در مقطع اکثر غزل‌ها تخلص بیدل را با تخلص خود یکجا می‌آورد و این خصوصیت بیشتر در اشعار او که در سراج‌الاکابر به چاپ رسیده است دیده می‌شود.^۳

از مستغنی قطعات نثر نیز مانده است که تأثیر بیدل را در آن نثرها نیز به وضاحت می‌توان مشاهده کرد. «گزار مستغنی»^۴ و «کاینات مجبور کاینات بیچاره و کاینات بی‌اختیار»^۵ هم از نظر محتوی و هم از نگاه شیوهٔ بیان یادآور قطعات نثریست که در «چهار عنصر» بیدل آمده است.

^۱ مستغنی، قصاید، ص ۵۰.

^۲ مستغنی قصاید، ص ۵۱ و ۵۲. طور مثال رجوع شود به مقاطع غزل‌های مستغنی در شماره‌های ۴، ۱۰، ۱۱ و ۱۴ سال دوم سراج‌الاکابر

^۳ این نثر در امان افغان سال ۴ شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ به چاپ رسید است و نیز در مجموعهٔ قصاید مستغنی آنرا می‌توان یافت.

^۴ مستغنی، قصاید، ص ۱۷

^۵ مستغنی، قصاید، ص ۱۱

در یکی از قطعات نثر او می‌خوانیم: «گل ز گلزار ملت، سرخروپی علم و کمال است و سرو جویبار دولت آزادی زبان مقال. سوسنش زبان به بیان معارف کشودن است و سنبلش در فکر غوض علوم پیچیدن. سیراپی کشتزارش از روانی جویبار تجارت است و طراوت سبزه زارش از آبیاری آبشار حرفت. نهال این بستان اگر پیوند علم و معرفت نگردد خودروست و گل این گستان اگر رنگ و بوی کمال و صنعت نیابد بدبو.

معرفت آموز تا راحت یابی. نیشکر بنشان تا حلاوت ببینی. جز گلبن کمال هنر مپرور و به غیر از نهال کمال منشان. سراندیشه جز به گریبان دانش و بخردی مپرور. تخم تفکر به جز از زمین صدق و ایقان میفشان...»^۱

در این نوشته که به شیوه نثرهای بیدل انشا شده است تمایل نویسنده و امید او به اصلاحات ریفورم و به خصوص تأکیدش به نقش قاطع علم و و در سعادت‌مند شدن اکثریت جامعه که محور ارزش‌های روشنگری می‌باشد به روشنی دیده می‌شود.

در پهلوی آن مستغنی می‌بیند که در جامعه آن روز کار ارزش‌نمای شخصیت انسان نیست و به هیچ کس به قدر کارش بها گذاشته نمی‌شود مگر علت این بی‌عدالتی را نمی‌داند. وی در جایی می‌نویسد: «کلالی از يك گل‌کنه مشتم خاکی را کاسه جانان ساخته که تمام عمر از او نه نفعی حاصل نموده و نه در آن طعام و شرابی خورده، همه وقتش بالای تاق گذاشته دیدنش آرزومند و به داشتنش خورسند می‌باشد. و مشتم خاکی را نیز دیگی ساخته که تمام عمر به جز خدمت پخت و پز کاری و به جز رو سیاهی کرداری و حاصلی نمی‌داشته. با وجود آنقدر خدمت، چنان بی‌قدر که دست زدن را بران ننگ و عار می‌دانند. کسی نمی‌گوید که چرا آنرا به دو دست احتیاط و عزت گرفتن و این را از نفرت دست نازدن. این چرا و آن

^۱ مستغنی قصاید ص ۱۱

چرا؟ تمام انبیا و اولیا و حکما و عقلای عالم در این اقبال و ادبار و در این عزت و نفرت بی‌موجب متحیر اند و تفکر، هائم اند و حیران.^۱

چنانکه در گذشته اشاره کردیم زندگی ادبی مستغنی را می‌توان به دو مرحله جدا کرد: یکی مرحله کهنه سرایی - قبل از همکاری با سراج‌الخبار و دیگری نوسرایی یا مرحله دفاع از ارزش‌های روشنگری.

محمود طرزی زیر عنوان «شعر و فن» نوشته‌پی دارد که در آن پس از مرور بر تاریخ شعر دری می‌نوسد: «... با جناب مستغنی که یکی از شعرای پسندیده اطوار آتشین گفتار موجوده شهر عزیز ماست در باب تطبیق شعر و فن محاوره و مصاحبه‌های بسیاری می‌کردم. چون به سوی طبع سرشار و خوش مضمونی گفتار آن بلبل چمن‌ستان وطن ملاحظه می‌کردیم از تحریک و تشویق نمودن آن رفیق سخن خود را بر شعرهای فنی هیچ خودداری نمی‌توانستیم ولی رفیق خود را در تردید می‌دیدیم. این تردد شان را می‌دانستیم که از چیست... تا آنکه در شماره ۲۳ اخبار خود یک غزل چون عسل شانرا که به مناسبت جشن تماشای جمناسنک انشاد نموده بودند درج کردیم و اینک این شماره دوم سال دوم این نامه گرامی ما با یک غزل غرای به زمان و زمین موافق بسیار دلنشین شان تزئین می‌یابد.»^۲

این نوشته تأثیر محمود طرزی را بر سمت‌گیری مستغنی در شاعری نشان می‌دهد. پس از آن وی پیوسته به اصطلاح اشعار «فنی» و «وطنیه» گفته است. نکته مهم آنست که فرهنگ روشنگری با تقاضاهای سیاسی اجتماعی و هنری خاصش نتوانست در نهاد مستغنی تکیه‌گاه مطمئنی بیابد.

شاعر که از نگاه خانواده پیوند محکمی با ملاکیت و روحانیت داشت و در پرورش او نیز آن دو اصل نقش قوی داشتند، تا آخر رابطه اش را با

^۱ مستغنی همان اثر ص ۱.

^۲ محمود طرزی، شعر و فن، سراج‌الخبار، شماره ۲، سال ۲.

مدیحه‌پردازی قطع نکرد و پرتوان‌ترین قصایدش را در مدح امرا گفت. حتی پس از افول دولت امانی از مستغنی قصیده‌پی در مدح «حبیب‌الله کلکانی» در شماره فوق‌العاده «حبیب‌الاسلام» که به مناسبت جشن استقلال انتشار یافته بود به چاپ رسید.

آخرین ماموریت رسمی مستغنی عضویت انجمن ادبی کابل بود. وی روز ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۳۳ میلادی ۶۰ ساله بود که وفات یافت.

بخش ششم

سال‌های نبرد داغ نوجویی و تقلید

در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹) میلادی حکومت امیر امان‌الله توسط حبیب‌الله کلکانی که از جانب بخشی از ملاکین و روحانیت متعصب و عناصر ناراضی دستگاه اداری سلطنتی و استعمار برتانیه حمایت می‌شد سقوط داده شد. حبیب‌الله بر تمام مظاهر فرهنگی صلیب کفر گذاشت و تمام دروازه‌های آموزش و پرورش را به روی مردم بست. در همان آغاز حکومت حبیب‌الله علمای مسلمان هند پشتیبانی از او را خلاف اسلام دانستند و آن‌عه علمای افغانستان را که طرفدار او بودند سخت انتقاد کردند.

به پاسخ انتقادات مذکور جریده حبیب‌الاسلام که ارگان نشراتی حکومت حبیب‌الله بود برنامه اصلاحی دولت را بدین تفصیل نشر کرد: «مقررات حکومت سنیه حالیه - رفع حجاب که آزاد گذاشته شده بود لغو و به عوض مقرر گردید هیچ زن بی‌محرم خود از خانه نبرآید مکتب‌های که زبان‌های اجنبی و کفار را به اولاد اسلام یاد می‌دادند لغو گردیدند. دیگر مدرسه‌ها که بچه‌های اهالی که شرعاً منزله دختر بالغه را دارند و آن مکتب‌ها درس‌های که از مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآنی بر آنها مرتب نیست؛ بلکه که در اعتقاد شان خلل‌های زیادی واصل می‌شود یاد می‌گرفتند.

بلی تعلیم هر فرد مسلم جایز است؛ مگر مقصد از علم احکام دین و اصول عبادات است نه علوم زیاده، لسان خارجه کفر، با نام و بلاد سلاطین

ماضیه کفر را یاد گرفتن که اینهمه مکتب‌ها لغو شد.

مدرسه مستورات که دخترها از خانه‌های خود برآمده و در آنجا سبق می‌خواندند موقوف شد قوانین و نظامات که به مانند ملک‌های غیره مانده شده بود، لغو و عوض آن قضاات مقرر و به تطبیق دادن احکام شرع شریف مقرر گردیدند. همچنین باقی مسایل جزئی و کلی بد که در این ده سال به نام ترقی رواج یافته بود از قبیل سلام‌های رقم رقم، کلاه فرنگی، دریشی، موقوف کردن تعدد زوجات، تعیین سن ازدواج، و دوایر زیاد به نام تشکیلات ساختن که همه اسباب مصرف پول بیت‌المال به درک‌های صحیح (؟) و برای علمایی که اقامه عبادت و موذنی و به جا آوردن فرایض دین را می‌نمایند که سابق موقوف بود تعیین شد.^۱

از روی «مقررات» فوق وضع مختنق حکومت ۹ ماهه حبیب‌الله کلکانیه و وضاحت فهمیده می‌شود.

در آن مدت جراید «حبیب‌الاسلام» در کابل «رهبر اسلام» در مزار شریف، «مریدالاسلام» در کندهار، «الایمان» در سر خرد و «نهضت‌الحبیب» در خان آباد چاپ می‌شد به غیر از یکی دو جریده هدف عمده دیگر جراید مذکور تبلیغ پابندی حکومت حبیب‌الله کلکانی، اساسات دین اسلام و گزارش پروسه استقرار سلطنت او بود. در جراید مذکور گاه اشعاری در مدح حبیب‌الله و بعضی رفقای نزدیکش به چاپ می‌رسید که با وجود آن در مجموع می‌توان حکم کرد که چشمه ادبیات نیز کاملاً کور بود.

دولت استعماری برتانیه به زودی یعنی، هنوز یک سال تمام نشده حبیب‌الله کلکانی را با نادر تعویض کرد و بدانصورت تسلط خود را در

^۱ انقلاب، مقاله حبیب‌الاسلام به قلم غلام محی‌الدین انیس، سردبیر (منشی اداری) حبیب‌الله کلکانی سال اول، شماره اول (۹ حوت ۱۳۰۷).

افغانستان پایدارتر و مطمئن گردانید.

نادر با داشتن مقام‌های اداری مهمی در حکومت امیر امان‌الله مانند وزارت حربیه و سفارت و غیره پیوسته می‌کوشید تا با همدستی استعمار برتانیه امیر امان‌الله را براندازد و خود پادشاه افغانستان شود.

وی باری به تاریخ چهار اپریل سال ۱۹۲۴ (حمل ۱۳۰۳) در حالیکه سمت وزارت حربیه افغانستان را داشت با همفری وزیرمختار برتانیه در افغانستان دربارهٔ مخالفت خویش با امیر امان‌الله و محمود طرزی مذاکره کرد و علت شورش ملای لنگ را نیز لغزش‌های امیر دانست.

در همان زمان همفری در نامه‌ی به مقامات رهبری دولت خویش موضوع را گزارش داد و از نادر به عنوان مرد جاه‌طلبی که می‌شود از او کار گرفت یاد کرد. گاهی که نادر به جای محمود طرزی در پاریس وزیرمختار افغانستان مقرر شد اصرار ورزید تا برادرش شاه ولی نیز معاون او باشد اما امیر امان‌الله که از نهاد نادر و برادرانش آگاه بود این پیشنهاد را نپذیرفت. نادر وزیرمختار افغانستان در پاریس و هاشم برادر دیگرش که وزیرمختار افغانستان در مسکو بود به زودی با هاد جسن (Sir Richard Hodgson) وزیرمختار برتانیه در مسکو ارتباط قایم کردند. ملاقات نادر و هاجسن در پاریس صورت گرفت و نادر ضمن صحبت به وی اظهار داشت که سرحدات افغانستان و هند برتانوی دارای مناطق طبیعی و جغرافیایی نمی‌باشد. او حاضر است تا دریای کتر را سرحد دو کشور بشناسد و در مقابل پشتیبانی دولت برتانیه را داشته باشد. بدینصورت وی میخواست خاک افغانستان را تا دریای کتر در بدل جلب پشتیبانی به آن دولت واگذارد.^۱

در آن زمان که امیر امان‌الله در قندهار برای بازگیری سلطنت تلاش می‌ورزید و چشم همکاری به نادر داشت، حتی کسانی را هم نزد او فرستاده بود. نادر

^۱ ریاتالی ستیوارت، آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارک ۱۹۷۳، ص ۳۰۵.

و برادرانش هاشم و شاه‌ولی در اثر مشوره همفری از راه گردیز وارد افغانستان شدند و به پخش ابلاغیه‌ها از جانب نادر به قبایل سرحدی گفته شده بود پرداختند. در آن ابلاغیه‌ها از جانب نادر به قبایل سرحدی گفته شده بود که... نه من و نه کدام یک از خویشاوندانم آرزوی تاج و تخت افغانستان را داریم. بدینصورت نادر مدعی بود که جهت اعاده سلطنت به امیر امان‌الله مجاهدت می‌ورزد. مگر گاهی که برکابل دست یافت، به تاریخ ۲۴ میزان ۱۳۰۸ خویش را پادشاه افغانستان اعلام کرد.^۱

نادر بنا بر تعهدی که در برابر دولت برتانیه داشت با روشنفکران آزادی‌خواه درآویخت و سیاست استبدادی شومی را پیش گرفت که عبدالرحمان لودین، محی‌الدین انیس و ده‌ها تن دیگر قربانی آن تعهد و آن سیاست شدند.

در زمان پادشاهی نادر موازی با اختناق و دشمنی با مردم گام‌هایی در زمینه اصلاحات روبنایی گذاشته شد که برای بیننده نه چندان دقیق ستایش برانگیز بود. مگر تمام آن به اصطلاح اصلاحات در فرجام برای سرکوب کردن تمام جوانه‌های فرهنگ روشنگری و جلوگیری از روحیه و خواست بورژوازی ملی و به سود فیودالیزم و تقاضاهای قرون وسطی صورت می‌گرفت.

طور مثال مروری بر چگونگی تأسیس انجمن ادبی کابل بنماییم: انجمن ادبی کابل در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی (مطابق ۱۹۳۱ میلادی) تأسیس شد. محققین متفق‌القول اند که انجمن ادبی کابل نخستین انجمنیست که از طرف دولت به ابتکار و علاقمندی شخص نادر گشایش یافته است، اما اسنادی در دست است بیانگر آنکه قبل از آن به اراده شعرا و نویسندگان هرات انجمن ادبی در آن ولایت پایه‌گذاری شد و از تأسیس آن به مرکز

^۱ مفصل موضوع را در «آتش در افغانستان» صفحات ۵۱۷، ۵۱۹، و ۲۲ بخوانید.

خبر داده شد. مقامات رسمی مرکز در راه افتتاح آن تا وقتی مشکل تراشی کردند که حق این ابتکار به مقام سلطنت تعلق گرفت و نخست انجمن ادبی کابل گویا به ارادهٔ شخص شاه به وجود آمد. در این مورد در سرمقاله «اتفاق اسلام» به چنین حقایق روشن برمی‌خوریم: هراتی‌ها باید شکرگذار باشند که اولین انجمن ادبی که در افغانستان تأسیس یافته انجمن ادبی هرات بود و در همان سرمقاله در سطرهای بعد نوشته می‌شود: «موضوع انجمن ادبی هرات که به وزارت جلیله معارف اشعار شد آقای وزیر نوشته اند مقصود این انجمن را ندانسته ایم و حال اینکه از کلمهٔ انجمن ادبی مقصود خود پرظاهراًست...» و در سطور پستر سرور جويا مدير و نگارندهٔ جریده که سرمقاله نیز به قلم او نوشته شده است به دلیل ناسازگاری حکومت با تأسیس انجمن ادبی در هرات چنین واقع‌بینانه اشاره می‌کند: «... این هم صحیح است که انجمن‌های علمی و ادبی در ممالک شرقی زودتر محل مخاطره واقع می‌شوند. اینگونه محفل‌ها را بامور سیاسی مدخل داده موانعی پیش می‌کنند. چنانکه در جریده بهار مشهد خواندیم که انجمن ادبی خراسان بنا به بعضی معذورات که تعطیل بود حالا مجدداً تشکیل شده، اما آینده امید است پایه علم و ادب ثابت گردیده به مختصر سؤ نظر این جور موسسات شریفانه از بین دور نشود...»^۱

ابتکار شعرا و نویسندگان هرات دربار و نوکرانش را به آن نکتهٔ مهم متوجه ساخت که هر گاه ادبیات به سمت معین به راه انداخته شود از آن می‌توان بهرهٔ وافیه برداشت و از طریق تشکیل انجمن‌ها آسانتر می‌توان به این هدف نایل شد. به همان دلیل بود که انجمن ادبی هرات را تا آنوقت به رسمیت نشناختند که گویا به اراده و فرمان شاه و در نظر داشت موازین دربار انجمن ادبی کابل را در همان سال تأسیس کردند.

^۱ سرور جويا، «کابل دارای انجمن شده»، سرمقاله اتفاق اسلام، شماره ۲۷، (۵ سرطان ۱۳۱۰ ه.ش)

مدیر انجمن مدتی محمدانور بسمل بود که به زودی برکنار شد و شهزاده احمدعلی درانی به جایش نشست؛ مدت درازی محمد نوروز سرمنشی شاه ریاست انجمن را نیز به عهده داشت. غلام جیلانی اعظمی و زمانی شهزاده احمدعلی درانی معاون انجمن بودند و از اعضا که گاه به گاه به شمار آن افزوده شده یا از جمله کاهش یافته است از میر غلام محمد غبار، قاری عبدالله، عبدالعلی مستغنی، محمدکریم نزیهی، سرور جويا سرور گویا، حفیظ الله، و امین الله زمیریالی می‌توان نام برد، سید قاسم مترجم فرانسوی و عبدالباقی لطیفی سرکاتب تحریرات انجمن بود.^۱

اصلاح و توحید سبک ادبیات، اتخاذ اسلوب نگارش و روشن ساختن تاریخ مشاهیر راجال و مفاخر گذشته و طن، تصحیح و تصدیق تألیف و یا تراجم آماده چاپ اهداف اساسی انجمن شمرده می‌شد.^۲ انجمن ادبی کابل به نشر ماهنامه‌یی به نام «کابل» پرداخت. نخستین شماره ماه نامه مذکور به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ (مطابق ۵ جون ۱۹۳۱) به نگرندگی سرور جو را چاپ شد.

مجله ادبی «کابل» از نخستین شماره به تأیید تقلید قدما و گریز از واقعیت زمان در شعر پرداخت. مدیحه سرایی احیا شد و شعراء به صورت اجباری به بیراهه کشانده شدند. «مجله کابل» مثلاً موضوع آمدن نادر را به اقتراح می‌گذاشت و حتی نمونه هم مانند قصیده معروف فرخی:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

در اختیار سخنوران می‌گذاشت تا مبادا کسی در مداحی هم ابتکاری بکند.^۳

^۱ سالنامه کابل، (سال ۱۳۱۱ هجری شمسی) ص ۱۰۹.

^۲ همانجا همان صفحه.

^۳ کابل، شماره ۲ سال ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ - ۲۲ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۳۵.

قصاید مدحی شعرای پیشین پیوسته در مجله چاپ می‌شد. مانند قصیدهٔ تملق‌آمیز معروف ظهیر فاریابی در مدح قزل ارسلان سلجوقی که از شرم‌آورترین مدایح به شمار می‌رود و چنین آغاز می‌یابد:

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهد
خوی تو رسم خیره کشتی در جهان نهد

که در یکی از شماره‌ها چاپ شد و در شماره بعدی به کوشش یکی از اعضای انجمن که با دربار پیوستگی داشت از روی نسخ متعدد متن انتقادی آن با شماری قصاید دیگر به همان وزن و قافیه که از جنگ‌های خطی بافته شده بود مکرر به چاپ رسید.^۱

به مناسبت جشن استقلال و یا تأسیس کدام موسسه شعراء تشویقی می‌شدند، اشعاری بسرایند که مدح نادر بخش خاص و مورد علاقهٔ انجمن در اشعار مذکور بود.

انجمن ادبی تلاش می‌ورزید تا موضوعاتی مانند وصف بهار، زمستان و غیره راجاگزین بیان مسایل اجتماعی و خواست‌های مردم در شعر سازد و بدین منظور مشاعره‌هایی طرح می‌نمود:^۲ ازین قبیل مشاعره‌ها را مجله علمی و ادبی آئینه عرفان که از ریاست دارالتالیف وزارت معارف انتشار می‌یافت نیز دایر می‌کرد. مانند مشاعره بر اساس غزلی از «صفا» که به این وزن و قافیه آغاز می‌یابد:

لاله را هم سینه وقف داغ سوزان بوده است
گویا چون من اسیر خال جانان بوده است

^۱ کابل شماره ۹، سال ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ - ۹ فروری ۱۹۳۴) ص ۴۹
^۲ مجله کابل شماره نهم سال چهارم (اول حوت ۱۳۱۳ - ۲۰ فروری ۱۹۳۴) از ص ۳۶ تا ۴۲ و اقتراح بهار در همان شماره

و بنا بر خواهش هاشم شایق این غزل به مشاعره گذاشته شد و شعراء هر کدام در وزن و قافیه آن غزل‌های عاشقانه سروده اند که در مجله «آینه عرفان» پیهم به چاپ رسیده است. کسانی که در مشاعره مذکور شرکت جسته اند اینها اند: عزیزالله قتیل، هاشم شایق، شیخ محمدرضای سهیل، محمد آصف مایل، قاری عبدالله، غلام حضرت شایق، بیتاب، صلاح‌الدین سلجوقی، عبدالستار تنها معلم مکتب صنایع نفیسه، امیرمحمد اثیر معلم مکتب حبیبیه، صفرعلی امنی متعلم دارالمعلمین.^۱

گذشته از آن هاشم شایق در خانه خویش محافل بیدل‌خوانی دایر می‌نمود که شماری از شعراء هفته یکبار در آن محفل فراهم می‌آمدند و به بحث و تبصره بر غزل‌های فانی بیدل می‌پرداختند و این اجتماعات نیز که علاقه به ارزش‌های کهن ادبی در آن فرمان میراند هرگونه نوجویی را در مرز شعر در نطفه می‌کشت.

در چنان احوال شعرائی که تازه به شعر هدفمند اجتماعی علاقمند شده بودند و خون غرور مدح نکردن در رگ‌های‌شان دویده بود زود تسلیم نمی‌شدند و بعضی‌شان تا آخر تسلیم نشدند و در پیکار با تقلید شعر گذشتگان و اطاعت از ارزش‌های شعر سده‌های میانه بر موضع شعر روشنگری و نوجویی پا فشاری کردند؛ طور مثال شایق جمال، با وصف آنکه اشعاری در مدح نادر سروده است؛ مگر سنگر دفاع از شعر اجتماعی را رها نکرد و به پشتیبانی سبک جدید در برابر مدیحه پردازی برآمد چنانکه در سروده‌بی از او چنین می‌خوانیم:

تا کی ای دل وصف زلف خوبرویان میکنی
فکر مردم را چرا آخر پریشان میکنی

^۱ هاشم شایق «مصاحبه بود مسابقه شد» آینه عرفان، شماره ۶-۸-۷ سال ۲ (سنبله، میزان و عقرب ۱۳۱۱) از ص ۱۷۲ تا ۸۴ و به «سلسله مسابقه» آینه عرفان شماره ۹ - ۱۰ - ۱۲ سال ۲ قوس جدی دلووحت ۱۳۱۱) از ص ۹۰ تا

چند با مه نسبت رخسار جانان می‌کنی
 از چه با خنجر برابر تیر مژگان می‌کنی
 تا یکی تعریف آن لب‌های خندان می‌کنی
 تا کجا توصیف گل‌های گلستان می‌کنی
 منع اخوان از نفاق و جهل مضمون خوش است
 خامه است ناصح چو باشد حربه دشمن کش است...
 مدح ابنای زمان را از طمع کردن خطاست
 مرجع حمد و ثنا مخصوص ذات کبریاست
 فکر بهبود وطن کار نکو شغل بجاست
 سعی در کار ترقی فرض بر ما و شماست
 هر قدر با معنی بیگانه طبیعت آشناست
 یا به انداز مضامین خامه‌ات معجز نماست
 در طریق شاعری سبک جدید آغاز کن
 چشم اخوان وطن از خواب غفلت باز کن^۱

اکثر شعرای آن روز بر اتفاق قبایل مختلف باشندۀ افغانستان تأکید کرده اند زیرا آنان شورش حبیب‌الله کلکانی را معلول بی‌اتفاقی ملت می‌دانستند و این اتحاد زیر درفش فرمانروایی نادر می‌بایست صورت بگیرد. بدیهیست که چنین برداشتی از حادثۀ مذکور کاملاً غیر علمی و غیر واقعی بود و صرف به سود سلطنت نادر نقش تبلیغی داشت.

محمدانور بسمل که از مشروطه خواهان بود نیز در شعر «اتفاق» همان برداشت مروج را منعکس می‌سازد^۲ و می‌نویسد که تا چنان تباهی تکرار نشود مردم باید به صورت یکپارچه از حکومت نادر پشتیبانی کنند. چنین دعوتی

^۱ غلام حضرت شایق «اندرز به خویش»، کابل، شماره ۲، سال اول (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۵.
^۲ بسمل «اتفاق» کابل، شماره اول سال اول، (۵ جوزا ۱۳۱۰ - ۵ جون ۱۹۳۱) ص ۳۵.

از شاعر رزمنده‌پی مانند بسمل ناخوشایند بود.

نکته دیگر در شعر شایق جمال که نقل شد منع شعرای زمان است از مدح سرایی و این خطری بود که در آن سال‌ها شعر را تهدید می‌کرد. مدیحه پردازی در سال‌های اخیر سلطنت امیر امان‌الله دوباره سر برآورده بود و بیشتر اشعار وصف مبالغه‌آمیز شخصیت امیر را منعکس می‌ساخت. با استقرار نادر بنا بر خودخواهی او و دشمنی اش با بیداری و آگاهی توده‌های مردم، مدیحه پردازی از پشتیبانی مقامات رسمی نیز برخوردار گردید و حریف خطرناکی برای شعر هدفمند اجتماعی شد.

نکته سوم در شعر شایق طرح مسأله سبک جدید است. شعر سبک جدید، تعبیر شایق شعر نیست که وسیله بیداری مردم برای کار و ترقی و آبادی کشور قرار گیرد. اما این اصطلاح به زودی گستره فراختری می‌یابد و از اصطلاح شعر فنی دورتر می‌رود. به بیان فشرده در شعری که زیر عنوان سبک جدید در سال‌های پستر رشد کرد، دید طبقاتی شاعر و نویسنده مشخص‌تر انعکاس می‌یابد. مثلاً به جای آرمان طبقه بورژوازی ملی آهسته آهسته آرمان زحمتکش‌شان در آن جای تجلی پیدا می‌کند. این چرخش عمده در سیر ادبیات است که آثار ادبی نیمه اول سده بیستم را از آثار ادبی نیمه دوم آن جدا می‌سازد.

بحث بر شعر سبک جدید را می‌گذاریم به آینده، در اینجا جهت روشنتر شدن مسأله تنها بهره‌پی از یکی از اشعار آن روز، نوید را نقل می‌کنیم که در آن خواست‌های صفوف وسیع‌تر مردم تصویر شده و دشمنی با فیودالیزم در پهلوی دشمنی با استعمار و فرهنگ استعماری انعکاس یافته است:

«...ملت ما جمله از پیر و جوان
نیست بر یک راه و یک مسلک روان

تا طرفدار فیودالیم ما
بی‌ره و بیکار و بی‌حالیم ما
هر یکی خان و امیر خودسریم
هر یکی دارای تیغ و خنجریم
ما همی خوانیم قانون و نظام
مست و مخموریم بی‌ساقی و جام...
جهالت گشته در دنیا علم
خوش بود صد بار زین هستی عدم
گر چنین خصلت بود با ما مدام
کاره ما ختم است باقی والسلام
این سخن‌ها از برای عبرت است
نی ز روی کین و بغض و نفرت است
هست حرف من رکیک و نیشدار
همچو طاووسی بود در جلد مار
می‌نماید گرچه چون جنگ و جدل
ظاهرش زهر است در باطن عسل
راست گفتن دایما ما را شعار
رو به رو گوئیم همه آئینه وار
حرف من از درد و از سوز دل است.
قلب من مایل به این آب گل است...
نیستم من محو‌کردار فرنگ
نیست در آئینه ام یک ذره زنگ
ملت من نیست در چشمم زیون
من به عشق خاک خود دارم جنون
لیک مذموم است نزد من ثنا
شخص مداح است پر مکر و دغا

مادحین ممدوح را احق کنند
کار را بی نور و بی رونق کنند
قصه و افسانه و احباب خوش
می برد اطفال را در خواب خوش
مقصد ما هست بیداری نه خواب
با تشدد کرده ام زین رو عتاب^۱

انجمن ادبی کابل نبردگاه طرفداران ترقی و ارتجاع بود و اعضای آن نیز در دو صف برابر هم قرار داشتند. نیروی ترقی با پشتیبانی روشنفکرانی از خارج انجمن پافشاری پیروزمندانه می کرد تا بازگشت به ارزش های ادبی قرون وسطی به ساری ننشیند و واقعگرایی در مرز ادبیات زیون نشود. روند تاریخ پشتیبان آنان بود؛ مگر يك نکته قابل یادآوریست که این مرزبندی در داخل انجمن بدان مایه مشخص و قاطع نبود. شعرائی سنگر شانرا عوض می کردند و شعرائی به این یا آن صف تازه وارد می شدند. در پهلوی میر محمدعلی آزاد، هاشم شایق، سردار محمدعزیز، قتیل و دیگران که در حصار ارزش های شعر کلاسیک اسیر بودند، سرور صبا، محمدحیدر نیسان، شایق جمال و نوید بیشتر بر شعر به اصطلاح سبک جدید تأکید می ورزیدند. قاری عبدالله و مستغنی هم مدیحه سرا بودند و هم تقاضاهای اجتماعی را در شعر بیان می کردند.

محمد سرور صبا که نتوانست از مدیحه سرایی به تمامی برکنار بماند در موضع شعر رسالتمند با فشاری شایسته کرد و در میان آغازگران شعر سبک جدید جایی برای خودش باز نمود. وی در ترکیب بند زبان حال شهدا شعر معروف محمود طرزی را که بیت ترجیعش چنین بود:

شهیدان ظلم فرنگیم ما به خون وطن لاله رنگیم ما

^۱ نوید، «انتباه» کابل شماره ۶، سال ۲، (اول قوس ۱۳۱۱-۲۳ نوامبر ۱۹۳۲) ص ۴۰.

به بهترین وجه پاسخ گفت. این شعر بیان حکایتیست از زبان خردمندی که روزی از اندوه زیاد راه صحرا پیش می‌گیرد و در مرغزاری به پیرمردی روبرو می‌شود. پیرمرد او را به باغی می‌برد که گورستان اجداد وی است و مرد خردمند ضمن گردش با پیر مرد این مطالب را بر لوح مزاری می‌خواند:

در آندم که از جور دهر کهن
اجانب درآمد به خاک وطن
زدست ستم‌پرور دشمنان
به خون غوطه زد طفل و پیر و جوان
پسر بی‌پدر شد پدر بی‌پسر
زمین سوگوار آسمان نوحه‌گر
چو عهد خزان گلشن افسرده شد
گلستان شاداب پژمرده شد
ز بس در وطن ظلم شد آشکار
بر آشفته یکدم صغار و کبار
به جان عدو آتش افروختند
تن شوم شان را چونی سوختند
تنی چند کاینجا به خاک اندریم
از آن مردمان وطن‌پروریم
به عشق وطن نقد دل باختیم
فدای وطن خویش را ساختیم
تپیدیم چون لاله در خون خویش
دل داغدار و تن ریش ریش
چو شد خاک از خون ما لاله‌زار
شد از غصه قلب شفق در شرار
و وطن پروران جوانیم ما
شهید کف دشمنانیم ما

گذشتیم در عشق کشور ز مال
ز فرزند دل‌بند و اهل و عیال
به تن جامه رزم آرا سیتیم
ظفر از خدای جهان خواستیم
به دشمن نمودیم جنگ و ستیز
به بازوی عزم و به شمشیر تیز
دشمنان را زیون ساختیم
ازین ملک مینو برون ساختیم
جوانان میدان جنگیم ما
شهید ره نام و ننگیم ما^۱

این شعر که درباره شهیدای جنگ استقلال سروده شده مشحون از کینه با استعمار است. شعر محمود طرزی برخلاف پندار بعض محققان درباره شهیدای افغانستان در بیکار با استعمار انگلیس سروده نشده بل که در نبرد آزادی خواهانه خلق بلغاریا علیه امپراتوری اشغالگر عثمانی شکایت نامه ترکی هاست که توسط قشون آزادی خواه بلغاریا کشته شده اند. از این نگاه شعر محمود طرزی دفاع از تجاوز کار است و اما صبا در پاسخ خویش به محمود طرزی لغزش او را اصلاح می کند و گذشته از آن بر ضرورت مبرم مبارزه با استعمار حتی در شرایطی که کشور به استقلال سیاسی خویش نایل آمده است تاکید می نماید.

موضوع مبارزه با استعمار در شرایطی که نادر به صورت صریح بازیچه آن بود و هم در زمان پادشاهی پسرش ظاهر در ادبیات ما چه در آن سالها و چه در سالهای بعد چون مشعلی بوده است که شعرای آگاه و وطن پرست آنرا فروزان نگاهداشته و دست به دست تا امروز آورده اند.

بدین صورت از سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸-۱۹۲۹م) به بعد رشد بی‌محل مدیحه‌پردازی که به مقابله سخت نوجویی و هدفمندی ادبیات رو به رو می‌شود. این نبرد اساساً در قلمرو شعر در می‌گیرد و تقریباً تا مدت ده سال ادامه می‌یابد. شعرای ترقی‌پسند پیش‌تاز در مبارزه استواری نشان می‌دهند و با انعکاس دادن خواست‌های طبقات و اقشار گسترده‌تر مردم پیروزی رسالت‌مندی ادبیات را بر مدیحه‌پردازی و تقلید مسلم می‌سازند.

در بازپسین سال‌های دوره مورد مطالعه ما راه یافتن خواست و نیاز مردم ستمکش در ادبیات باروری ادبیات را سبب شد و جنبش داستان و نمایشنامه‌نویسی به راه افتاد که از نگاه موضوعات شیوه بیان و گزینش و ترسیم کرکترها آغاز فصل نوی را در ادبیات اعلام می‌نمود.

نتیجه

آغاز سده بیستم در سیر تاریخی ادبیات دری نقطه عطفیست که دوره روشننگری را از ادبیات قرون وسطی جدا می‌کند. دوره جدید بدون شك بیشتر با نحوه اندیشندگی ارتباط دارد که از زمینه سیاسی و اقتصادی خاصی برخاسته است. مراد نحوه اندیشندگی بورژوازیست که رویش مناسبات سرمایه‌داری در بطن جامعه افغانی انگیزه آن است؛ مگر این چرخش در مسیر افکار و یا تلاش ارزش‌های فکری خاص به سوی تسلط بر قلمرو آرا اجتماعی که با تلاش طبقه خاص به سوی کرسی قدرت موازی بود بر معاییر ادبی نیز تا آنجا که پیوستگی داشت، مؤثر واقع شد. هدف ادبیات اجتماعی گردید و ادبیات در نبرد زندگی یاری‌بخش مردم شناخته شد. پیوسته با هدف تازه، محدودیت موضوعات که در ادبیات قرون وسطی از مسلمات بود نیز شکست. واقعیت‌های اجتماعی دسته‌بندی شاعرانه و غیر شاعرانه را نفی کرد و هر چه انسان را نگران می‌داشت یا نشاط‌مند می‌ساخت حق ورود در مرز شعر یافت و بنا بر آن موضوع آثار ادبی نظر به شکل آن بیشتر به‌امند گردید و قالب‌های کلاسیک شعر دیگر حصارهای آهنین نبود. خواسته و ناخواسته شکست بر می‌داشت و نسیم نوآوری و نوجویی را راه می‌داد. شعر و ادبیات از انحصار بر آمد و هر کسی بدون از بر کردن ده‌ها هزار بیت به آزمایش دست زد و شعر گفت و در صف شعراء ایستاد. مخصوصاً که زبان شعر ساده شد و دسترس بدان ذکای ممتاز و آموزش و ممارست فوق‌العاده نمی‌خواست.

مگر این گزیر به سوی افق‌های نو آنقدر بی‌تأمل و توجه به قانونمندی تکامل هنر شاعری صورت گرفت که ارزش‌های نجیب شعر در گیر و دار نوآوری‌ها فراموش شد. تصویرسازی و استعار، تشبیه و بیان کنایی و سخن گفتن از زبان سیماها و مهمتر از همه جستجوی راه حل مسایل مبرم اجتماعی فراموش گردید. و شعر تا حد نظم پایین آمد. پاره‌ی از اشعار دو

دهه اول قرن بیستم از این شمار اند.

با آنهمه این جنبش یک اصل مهم را تأیید می‌کرد و آن اینکه هنر و ادبیات از واقعیت اجتماعی مایه بگیرد و برای دگرگون سازی یا نیروبخشی واقعیت اجتماعی به کار برود.

نیاز زمان و تأثیر ادبیات ملت‌های دیگر مخصوصاً ادبیات فرانسه از طریق ترجمه‌های ترکی و ادبیات ترک اشکال نو ادبی را به ثمر رساند. شعر منثور و داستان در ادبیات دری جوانه زد که هر دو شکل مذکور تا پایان این دوره راه کمال پویید.

ده سال اصلاحات از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ اقشار مختلف بورژوازی و طبقات و اقشار نزدیک به آن را بیدار کرد و خواسته‌ها با تنوع بیشتر و ابعاد بیشتر در ادبیات منعکس گردید. مگر حالت سیاسی که از ۱۹۲۹ به بعد پدیدار گردید، بر آن ضرورت تأکید می‌ورزید که ادبیات باید از بیابان داغ یک نبرد تقریباً ده پانزده ساله عبور کند. بدین معنی که سیاست اختناق دوره نادر شاه و آغاز پادشاهی ظاهرشاه دوباره ادبیات را به سوی چهار دیواری دربار، به سوی انحصار و به سوی ارزش‌های کهنه می‌کشید و مفاهیم تازه سر برآورده را سرکوب می‌کرد. مگر شکست نصیب ارزش‌های کهنه و تاریخ زده گردید و مدیحه پردازی در مرز ادبیات خاکستر نشین شد. در مقابل، جنبش عظیم قصه نویسی با نگرش کما بیش ریالیستیک آغاز گردید و نمایشنامه نویسی نوآغاز پرسوناژهای جدیدی از طبقات و اقشار مختلف اجتماعی بر صحنه فرستاد و فورم شعر شکست و «شعر نو» به مفهومی که در دوم قرن بیستم نامگذاری شد، طلوع کرد.

از «ادبیات فنی» تا شعر سبک جدید و از آن تا شعر نو، نقش پای ادبیات را می‌بینیم که از آستانه کاخ‌ها به سوی کلبه‌ها راه پیموده است. منتهی

آنچه را که این تحقیق مختصر در مقطع زمانی نیم قرن نشان می‌دهد بخشی از این راه روشن است نه همه آن.

و اما قابل توجه است که تا همین نیم راه به وضاحت دیده می‌شود که هر چه ادبیات ما از محدوده خفقان آور دربارها فاصله گرفته و به آرمان مردم نزدیکتر شده است، با مضامین تازه، قالب‌های تازه، سیماهای تازه و وسایل تصویر و تجسم تازه و حتی واژه‌ها و عبارتهای تازه غنی‌تر و پربارتر شده و با چنان هویت جدید از خط وسط سده بیستم به نیمه دوم آن گذشته است.

فهرست مآخذ

الف) مآخذ به زبان‌های دری و عربی:

۱. آزاد افغانستان. پشاور. سال اول، شماره ۲۱
۲. آهنگ، محمد کاظم. سیر ژورنالیزم در افغانستان. کابل دولتی مطبعه، ۱۳۴۹ ش
۳. ارمانجن، ع. «قربانی بیگناه». کابل، ۶: ۹ (۱۳۱۸ ش).
۴. (از قصاید معروف...» کابل، ۹: ۳ (اول حوت ۱۳۱۲ ش).
۵. افغانستان. انجمن آریانا دایرةالمعارف کابل: (۱۳۳۴)
۶. - افغانی، سید جمال الدین. تتمته البیان فی تاریخ الافغان. مصر (۱۹۰۱)
۷. افغانی. «یک نمونه نواز کلام افغانی تخلص». سراج الاخبار ۱۱ و (۷: ۱۸) ۲۵ جدی ۱۲۹۶ ش).
۸. انتظار، محمد هاشم. شرح حال ملا قلندر. آریانا، ۱: ۱۳.
۹. «انجمن ادبی در کابل». سالنامه کابل، ۱۳۱۱ ش
۱۰. «انقلاب». حبیب الاسلام. ۱: ۱۰ (۹) حوت ۱۳۰۷ ش).
۱۱. «برف و سرما...» کابل، ۹: ۴ (اول حوت ۱۳۱۳ ش).
۱۲. بسمل، محمدانور. «اتفاق» کابل، ۱: ۱ (۱۵) جوزا ۱۳۱۰ ش
۱۳. بلاقی داس. تواریخ جلسه شاهنشاهی میود پرس، ۱۸۷۸ م.
۱۴. «بوسه مادر» سراج الاخبار، ۴: ۱ (۳۰) عقرب ۱۶۹۰ ش
۱۵. «به سلسله مسابقه». آینه عرفان شماره‌های ۹-۱۰-۱۱ و ۱۲ سال ۲ رقوس، جدی، داوو حوت ۱۳۱۱ ش)
۱۶. بیدل، عبدالقادر کلیات. جلد اول (غزلیات). کابل: (۱۳۴۱).

۱۷. بینوا، عبدالروف. «شمس‌النهار نخستین روزنامه در افغانستان». آریانا، ۹: ۴ (۱۳۳۰ ش).
۱۸. پروانه، محمد شفیق: «از شعرای فراموش شده میرزا محمد جانخان» آریانا، ۹: (اول میزان ۱۳۲۸ ش).
۱۹. تاج‌التواریخ. بمبئی ۱۳۲۲ هـ
۲۰. تحفه شاهنشاهی. نسخه خطی آرشیف ملی افغانستان (شماره معین ندارد).
۲۱. «ترجمه شعریکی از ظریف طبعان جرمنی». سراج‌الاکهار، ۲: ۱ (۳۱ میزان ۱۲۹۰ ش).
۲۲. تیگو. ک. ل. پارسی سرایان کشمیر، ۱۳۴۲
۲۳. جويا، سرور. «کابل دارای انجمن شد» اتفاق اسلام. شماره ۲۷ - ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ ش.
۲۴. حبیب، دوکتور اسدالله «ادبیات معاصر دری و ادب» ۴: ۲۴ (جدی و حوت ۱۳۵۵ ش)
۲۵. حبیب، دوکتور اسدالله. «تأثیر افکار سید جمال‌الدین افغانی بر ادبیات معاصر دری (عرفان: فوق العاده روز معلم (۳۱) ثور ۱۳۶۵ ش.
۲۶. حبیبی عبدالحی. «دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه» کابل، ۳: ۸ (۱۳۱۸ ش)
۲۷. حسن، م. «آه روز گارسیاه!» امان افغان، ۴۵: (۱۹ حوت، ۱۳۰۳ ش)
۲۸. حسن، م «احساس اندوهناک» امان افغان، ۷: ۲ (۲۳ ثور ۱۳۰۴ ش)
۲۹. حسن، م. «شعر منثور» امان افغان، ۱: ۱۱۶ (جوزا ۱۳۰۴ ش).
۳۰. حفیظ‌الله. «من و او» کابل (۷۰: ۲) اول (جدی ۱۳۱۱ ش).

۳۱. خافی، یعقوب علی پادشاهان متأخر افغانستان کابل دولتی مطبعه میزان، ۱۳۳۶ ش
۳۲. خسته، خال محمد. (افغان عرفان، ۸: ۲۰ (عقرب ۱۳۳۵)
۳۳. خسته، خال محمد. یادی از رفتگان.
۳۴. خسته، دل، محمد شریف «انسان وطن خود را دوست دارد».
- امان افغان، ۳۶: ۵ (۲۸) داو ۱۳۰۳ ش.)
۳۵. خسته دل؛ محمد شریف. «غزل». امان افغان، ۳۶: ۵ (۵ دلو ۱۳۰۳ ش)
۳۶. داوی، عبدالهادی. «باز وطن» کابل، ۲: ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش).
۳۷. اوی، عبدالهادی. «بد نبود» سراج الاخبار، ۱: ۷ (۲۴ اسد ۱۲۹۶ ش).
۳۸. داوی. عبدالهادی «بلبل گرفتار» سراج الاخبار، ۱۲: ۶ (۵ دلو ۱۲۹۵ ش)
۳۹. داوی، عبدالهادی. دفترچه‌های خطی اشعار مربوط کتابخانه شخص شاعر.
۴۰. داوی، عبدالهادی زیستنامه - از ولادت تا پنجاه سالگی. نسخه خطی مربوط کتابخانه شخص داوی.
۴۱. داوی، عبدالهادی، «عمر... وقت». سراج الاخبار، ۱۶: ۶ (۵ حمل ۱۲۹۶ ش).
۴۲. درانی شهزاده احمدعلی «صبح در پغمان» کابل، ۳: ۱۱۲ سنبله ۳۱۱ ش).
۴۳. درانی شهزاده احمدعلی «ماه در پغمان» کابل، ۲: ۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش).
۴۴. دود یا نوس، هوگ ژان. «ادبیات افغانستان در قرن‌های ۱۹ و ۲۰» به ترجمه شاه علی اکبر شهرستانی. ادب. شماره‌های ۳ و ۴ سال ۱۳۵۳ ش.

۴۵. راتب، احمد. «روزگار بیمروت پدرت بسوزد». امان افغان، ۵:۳۸ (۵) حوت ۱۳۰۳ ش).
۴۶. راتب، احمد. روزگار هم ملتفت نمی‌شود. امان افغان، ۶: ۶ (۱۹) ثور ۱۳۰۴ ش).
۴۷. راشدی، سید حسام‌الدین. تذکره‌الشعراى کشمیر، ۱۹۶۷.
۴۸. رشتیا، سیدقاسم: افغانستان در قرن ۱۹. کابل، مطبعه عمومي ۱۳۲۹ ش.
۴۹. رشتیا، سید قاسم. و برف میبارد، کابل، ۱۱: ۸ (دلو ۱۳۱۷ ش).
۵۰. رستاقی، عبدالحکیم، چراغ انجمن
۵۱. رشتیا سیدقاسم افغانستان در قرن ۱۹، مطبعه عمومي کابل ۱۳۲۹
۵۲. زهیر، پاینده محمد و سیدیوسف علمی تاریخ معارف افغانستان، کابل ۱۳۳۹ ش
۵۳. ژوبل، محمدحیدر. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان. کابل، ۱۳۳۷ ش.
۵۴. ژوبل، محمدحیدر تاریخ ادبیات افغانستان. کابل، ۱۳۳۶ ش.
۵۵. سامی، شمس‌الدین. قاموس‌الاعلام. استانبول، ۱۳۰۶ ش
۵۶. شایق، غلام حضرت «اندرز به خویش»، کابل، ۱:۲ (۱۵ جوزا ۱۳۱۰ ش).
۵۷. شایق، غلام حضرت. «غزل به لهجه ملی»، سراج‌الخبار، ۷:۲۰ (۵) جوزا ۱۲۹۶ ش)
۵۸. شایق، غلام حضرت «لوحه وفا». امان افغان. شماره‌های ۵۱ و ۵۲- (سال ۲۵۹) عقرب (۱۳۰۷).
۵۹. شایق، هاشم. مصاحبه بود مسابقه شده. آینه عرفان. شماره‌های ۶-۷-۸ سال ۲ سنبله میزان و عقرب سال ۱۳۱۱ ش).
۶۰. شاه شجاع. دیوان. مطبع اسلامیه؛ لاهور.

۶۱. صدقی، محمدعثمان «سیر ادب در افغانستان»، کابل، حمل، ۱۳۴۰ش.
۶۲. طرزی، محمود «آغاز سال ششم» سراج الاخبار، ۱: ۶ (۲۴ اسد ۱۲۹۵ش).
۶۳. طرزی، محمود. «ادبیات ملی». سراج الاخبار: ۲۲: ۶. ۳۰ جوزا ۱۲۹۶ش.
۶۴. طرزی، محمود. «اتحاد» سراج الاخبار، ۱: ۱۳ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ش)
۶۵. طرزی، محمود. «ادبیات ملی»، سراج الاخبار، ۸: ۹۷ قوس ۱۲۹۶ش.
۶۶. طرزی، محمود. «بگذشت و رفت». سراج الاخبار، ۴: ۱: ۳۰ عقرب ۱۲۹۰ش.
۶۷. طرزی، محمود. «بهار و عشق». سراج الاخبار، ۲۱: ۱ (۸ اسد ۱۲۹۱ش).
۶۸. طرزی، محمود. «پراگنده». کابل، ۱۳۳۳
۶۹. طرزی، محمود. «تنهایی». سراج الاخبار، ۱۶: ۱ (۱ جدی ۱۲۹۰ش).
۷۰. طرزی، محمود «حسب حال ما بین شعر طرز جدید و شعر طرز عتیق» سراج الاخبار ۱۷: ۱ (۱۱ جوزا ۱۲۹۱ش).
۷۱. طرزی، محمود «روضه حکم». کابل، ۱۳۳۱هـ
۷۲. طرزی، محمود. «سلسله مشاهیر افغانستان - علاوه معلومات بر ترجمه احواله سید جمال الدین افغانی» سراج الاخبار، ۵: ۶ (۱۲۹۵ش).
۷۳. طرزی، محمود «سیاحت نامه لاپونیا» سراج الاخبار. از شماره ۱۵ تا ۲۰ (سال ۵۶ حوت ۱۲۹۵ تا ۲ جوزای ۱۲۹۶ش)
۷۴. طرزی، محمود. «سیاحت در سه قطعه روی زمین» کابل، ۱۳۳۳هـ.

۷۵. طرزی، محمود «شبنم» سراج‌الخبار ۱۳: ۱ (۱۵ حمل ۱۲۹۱ ش)
۷۶. طرزی، محمود «شعر - موسیقی» سراج‌الخبار، ۱۲: ۱ (۱ حمل ۱۲۹۱ ش)
۷۷. طرزی، محمود. «محمود نامه» (ادب در فن). کابل، ۱۳۳۳ هـ
۷۸. طرزی، محمود «مقاله افتتاحیه سال پنجم سراج‌الخبار افغانیه» سراج‌الخبار، ۱: ۵ (۴ سنبله ۱۲۹۴ ش)
۷۹. طرزی، محمود: «مکتب، سراج‌الخبار»، ۱۹: ۵ (۱۳ جوزا ۱۲۹۵ ش)
۸۰. عزیززی، میر سیف‌الدین. نصایح‌الصبيان. کابل، ۱۳۰۳ هـ
۸۱. غ: «تنهایی و مهتاب» انیس ۲۰: (۷ دلو ۱۳۰۶ ش).
۸۲. غبار، م: «من و ماه کابل». ۲: ۲ (۱ سنبله ۱۳۱۲ ش).
۸۳. غبار، میر غلام‌محمد افغانستان در مسیر تاریخ. کابل ۱۳۴۶.
۸۴. غلام سرور. «چراشفق اینقدر خونین است» امان افغان، ۸: ۶ (۳۰ ثور ۱۳۰۴ ش).
۸۵. غلامی کوهستانی. جنگنامه. مطبعه دولتی؛ میزان، ۱۳۳۶.
۸۶. فخر زمانی قزوین، میرزا محمدنبی. تذکره میخانه. تهران، ۱۳۴۰
۸۷. فردوسی شاهنامه، جلد ششم. مسکو، ۱۹۶۷.
۸۸. کریمی؛ احمدالله نهر «کابل، ۸۳ (۷ دلو ۱۳۱۶ ش).
۸۹. کشمیری، حمید. اکبر نامه: کابل، ۱۳۳۰.
۹۰. کهزاد و دیگران تاریخ ادبیات افغانستان برای صنفوف ۱۲ لیسه‌ها کابل، ۱۴۳۰
۹۱. کوهی. «دختر روستایی»، انیس. ۱۵: (۱۳۰۶ ش)
۹۲. کهگدای، حافظ نورمحمد «عاجز افغان یا افغان عاجز» کابل (۱۳۱۳ ش)

۹۳. کهگدای، حافظ نورمحمد. «اسناد و یادداشت‌های تاریخی» آریانا ۱۰-۱۱-۱۲:۱ (۱۳۲۲ ش).
۹۴. گویا، محمد سرور. «آثار نزدیکیان» کابل. ۳:۱۱
۹۵. گویا، محمد سرور. «دیوان میرهوتک افغان»، کابل، ۳:۱۰.
۹۶. لودین، عبدالرحمان، «کارستان علم و فن» سراج‌الخبار، ۵:۶ (۲۱) میزان ۲۹۵ اش.
۹۷. مایاکوفسکی. «چگونه می‌توان شعر ساخت» زمان ویژه هنر شاعری کتاب دوم، زیر نظر مصطفی رحیمی.
۹۸. «مجازات اشعار...»: امان افغان، ۶:۹ (۶ جوزا - ۱۳.۴ ش).
۹۹. محمدزایی، مرتضی احمد. «جشن استقلال افغانستان در بولیویا». ترجمه نبی امان افغان، ۸:۴۷ (۹ حوت ۱۳.۶ ش).
۱۰۰. مستغنی، عبدالعلی. قصاید کابل مطبعة دفاع، ۱۳۴۲ ش.
۱۰۱. مستغنی، عبدالعلی. گلزار اشعار کابل مطبعة دفاع، ۱۳۵۳ ش.
۱۰۲. مستغنی، عبدالعلی. «گلزار مستغنی» امان فغان. شماره های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال ۴ (۱۳۰۲ ش).
۱۰۳. «منتخاب نفیسه کابل»، ۲:۲ (اول اسد ۱۳۱۱ ش)
۱۰۴. میرزا یعقوب علی. «پادشاهان متأخیر افغانستان». کابل، ۱۳۳۲
۱۰۵. مهرین شوشتری، عباس تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران. ایران، ۱۳۵۲
۱۰۶. نصرآبادی، مرزا محمداطهر تذکره نصرآبادی تهران ۱۳۱۷.
۱۰۷. «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» طلوع افغان، ۱۸ سرطان ۱۳۰۲ ش.
۱۰۸. نوید، غلام احمد «انتباه» کابل ۶:۲ (۱ قوس ۱۳۱۹ ش).

۱۰۹. نیر، محمد انور. « تجارت افغانستان در قرن ۱۹ » آریانا
 ۲: (۲۵ حمل و ثور ۱۳۴۶ ش)
 ۱۱۰. وساء محمدرسول «مادر تیره روز». کابل، ۹:۱ (حمل
 ۱۳۱۸ش).
 ۱۱۱. وکیلی فوفلزایی، عزیز الدین. تیمورشاه درانی. کابل،
 ۱۳۳۳هـ
 ۱۱۲. هدایت، رضا قلی ریاض العارفین
(ب) مآخذ به زبان های اروپایی

روسی:

۱. ادبیات شرق در سده های میانه، جلد دوم، پوهنتون مسکو:
 ۱۹۷۱.
 ۲. بابا خواجه یف. تاریخ اقتصادی و اجتماعی افغانستان در پایان
 قرن ۱۹. تاشکند: ۱۹۷۵
 ۳. براگینسکی: ای. س. درباره مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات
 فارسی. از مقاله های هیئت نمایندگان اتحاد شوروی در بیست و
 پنجمین کنگره بین المللی خاور شناسان مسکو: ۱۹۶،
 ۴. گراسیموا. گ، گیرس. ادبیات افغانستان. مسکو: ۱۹۶۳
 ۵. مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات مردمان شرق. مسکو: ۱۹۶۷
 ۶. مسایل تیوریک ادبیات شرق، مسکو: ۱۹۶۹.

انگلیسی:

۱. ریاتالی ستیوارت. آتش در افغانستان (۱۹۱۴ - ۱۹۲۹) نیویارک:
 ۱۹۷۳
 ۲. فیشر. افغانستان و موضوع آسیای مرکزی. لندن: ۱۸۷۸
 ۳. گراسمک، جورج. افغانستان با یک مطالعه جدید انار برن: ۱۹۶۹.

۱. لويي دوپره. افغانستان پوهنتون پرستن. نیوجرسی: ۱۹۷۳
۲. موهن لان. حیات امیر دوست محمد لندن: ۱۸۴۶
۳. هملتن. تاریخ افغانستان. لندن: ۱۹۱۶

کتاب‌های داکتر اسدالله حبیب که توسط انتشارات راه پرچم در فورمات پی دی دف همگانی شده از لینک‌های زیر قابل دریافت است:

۱. «دورهٔ امانی، نگرشی بر وضع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی»

[https://rahparcham \ .org/%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d8%af%d9%88%d8%b1%d9%87-%d8%a7%d9%85%d8%a7%d9%86%db%ac-%d9%86%da%af%d8%b1%d8%b4%db%ac-%d8%a8%d8%b1-%d9%88%d8%b6%d8%b9-%d8%b3%db%ac%d8%a7%d8%b3%db%ac%d8%ac-%d8%a7%d8%ac%d8%aa/](https://rahparcham\ .org/%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d8%af%d9%88%d8%b1%d9%87-%d8%a7%d9%85%d8%a7%d9%86%db%ac-%d9%86%da%af%d8%b1%d8%b4%db%ac-%d8%a8%d8%b1-%d9%88%d8%b6%d8%b9-%d8%b3%db%ac%d8%a7%d8%b3%db%ac%d8%ac-%d8%a7%d8%ac%d8%aa/)

۲. «نظرگل» کارنامه حقیقی یک پرچمدار مبارز در قالب داستان غم‌انگیز»:

[https://rahparcham \ .org/%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d9%86%d8%b8%d8%b1%da%af%d9%84-%d9%86%d9%88%d8%b4%d8%aa%d9%87-%da%a9%d8%a7%d9%86%d8%af%db%ac%d8%af%d8%a7%da%a9%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%b3%db%ac%d9%86-%d8%af%d9%88%da%a9%d8%aa/](https://rahparcham\ .org/%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d9%86%d8%b8%d8%b1%da%af%d9%84-%d9%86%d9%88%d8%b4%d8%aa%d9%87-%da%a9%d8%a7%d9%86%d8%af%db%ac%d8%af%d8%a7%da%a9%d8%a7%d8%af%d9%85%d8%b3%db%ac%d9%86-%d8%af%d9%88%da%a9%d8%aa/)

٣. خط سرخ (مجموعه شعر)

<https://rahparcham1.org/%d9%80%d8%ac%d9%80%d9%88%d8%b9%d9%87-%d8%b9%d8%b9%d8%b1%db%ac-%d8%ae%d8%b7-%d8%b3%d8%b1%d8%ae-%d8%af%d8%a7%da%a9%d8%aa%d8%b1-%d8%a7%d8%b3%d8%af%d8%a7%d9%84%d9%84%d9%87-%d8%ad%d8%a8%db%ac/>



www.rahparcham1.org راہ پارچہ